

یکی از وظایف اساسی که بنیاد فرهنگ ایران برعهده دارد تدوین یک فرهنگ بزرگ جامع و کامل زبان فارسی است. برای حصول این مقصود چندین طرح تهیه شده و در شرف اجراست که از آن جمودی چاپ دقیق استقادی کتب لغت عربی - فارسی است که پیشرفت قرن نخستین اسلامی تألیف یافته است.

امیت این کتابها از آن است که چون کلمات فارسی در مقابل لغات نازی ثبت شده و معانی کلمات عربی در قاموسها و کتب لغت با دقت و صراحت ضبط است. از روی آنها معنی صحیح و دقیق الفاظ فارسی را می توان دریافت.

دیگر آنکه با لغات فارسی است که در تنهای موجود ادبیات فارسی به کار رفته است و تنهایی که این گونه کلمات را در بردارد همین لغت نامه های عربی - فارسی است.

به این سبب بنیاد فرهنگ ایران بر آن شد که این کتابها را جداگانه تصحیح و چاپ و منتشر کند. بعضی از این فرهنگها پیش از این یکبار یا بیشتر چاپ شده است اما هیچ یک از آن چاپها دقیق و درست و بهتر نیست بعضی دیگر بصورت نسخهای خطی در ایران یا کفاف جهان موجود است که هنوز چاپ و انتشار یافته است. ترتیب ثبت لغات در این کتابها مختلف است. اما بنظر آنکه استفاده از آنها برای هر کس غیر آسان باشد برای هر کتاب فهرستهای دقیق ترتیب داده شده است.

فهرست بعضی از این کتابها به خط خوش خوانا و ضبط دقیق حرکات در دست است. اما بعضی دیگر نتوانسته ایم هنوز مضبوط و دقیقی فراهم کنیم. در مورد اول بهتر دانستیم که عین نسخ کن را به چاپ عکسی منتشر سازیم و بر آن فهرستهای دقیق ترتیب بدهیم. در مورد دوم ماگزیر چند نسخه را متعادل و تصحیح می کنیم فهرستها را بر اساس نسخهای که مرتب می شود تدوین می کنیم.

مجموعه این سلسله لغت نامه شامل دو کتاب است. پس از انجام یافتن چاپ این نسخها باید سلسله را با نسخه لغات سندرج در آنهاروی هم رنجه شود و از مجموع و لغت نامه واحدی فراهم بیاید که نمودار و دقیق معانی و چگونگی استعمال الفاظ فارسی و بهشت قرن نخستین دوره اسلامی تاریخ

ایران باشد.

دیر کل بنیاد فرهنگ ایران
مکزی پرویز خاوری

دستورالافاضل

تألیف
حاجب خیرات دهلوی
به اهتمام
دکتر نذیر احمد
استاد دانشگاه علیگره هند



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در سال ۱۳۵۲ در چاپخانه داورپناه
چاپ شد

فهرست مطالب

۳۸ - ۹	مقدمه مصحح
۱۵	عنوان کتاب
۱۶	ترتیب و تنظیم کتاب
۱۶	مختصات فرهنگ
۳۶	نسخه دستورالافاضل
۲۵۶ - ۳۹	متن کتاب
۳۹	مقدمه مؤلف
۵۹	باب الالف
۷۹	باب الباء
۹۸	باب التاء
۱۰۵	باب الثاء
۱۰۶	باب الجیم
۱۱۱	باب الحاء
۱۱۵	باب الخاء
۱۲۴	باب الدال
۱۳۲	باب الذال
۱۳۵	باب الراء

هشت	دستورالافاضل
باب الزاء	۱۴۲
باب السين	۱۵۰
باب الشين	۱۶۴
باب الصاد	۱۷۵
باب المضاد	۱۷۹
باب الطاء	۱۸۱
باب الظاء	۱۸۶
باب العين	۱۸۷
باب الغين	۱۹۰
باب القاف	۱۹۳
باب الكاف	۱۹۹
باب اللام	۲۱۶
باب الميم	۲۲۱
باب النون	۲۳۰
باب الواو	۲۳۹
باب الهاء	۲۴۶
باب الياء	۲۵۲
استدراكات	۲۵۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمهٔ مصحح

دستورالافاضل فی لغات الفضایل که بنام دستورالافاضل شهرت دارد ، یکی از قدیمترین فرهنگهای فارسی است که در هندوستان در دورهٔ محمد بن تغلقشاه (۷۲۵-۷۵۲) در سال ۷۴۳ هجری با تمام رسیده . چنانکه ازقطعه‌ای که درخاتمهٔ کتاب درج است بوضوح می‌پیوندد. [بعضی اشعار این قطعه بقرار زیر است :

چو دستور افاضل شد مرتب	مرا واجب دعا باشد دل شب
خداوندا بحق نیک مردان	بچشم مردمان مقبول گردان
چنانش سربلندی ده بعالم	که گردد با بنات نعلش همدم
سرافرازی کند با ماه و پروین	برندش نسخه سوی مصروغزین
کسی کین عین نسخه بازجوید	دعای حاجب خیرات گوید
ز هجرت بود هفصد با سه وچل	مرتب گشته دستور افاضل
یامرز از کرم گوینده اش را	بکن مغفور مرجوینده اش را ^۱

نویسندهٔ دستورالافاضل بنام حاجب خیرات ورفیع معروف است . بظاهر در فقرهٔ حاجب خیرات اضافت ابنی است ؛ و ازین می‌توان حدس زد که نام

پدرش خیرات بود. او از دهلی بود و بنا بر بعضی از حوادث روزگار این شهر را ترك نمود چنانکه خود در مقدمه^۱ این کتاب می نویسد:

اما بعد می گوید مؤلف این تألیف و مصنف این تصنیف بنده ضعیف رفیع مکمن اندوه و بلیات معروف بحاجب خیرات ... که چون چرخ سرگردان بنده را در سرگردانی با خود یار گردانید و از وطن اصلی و مسکن کلی یعنی حضرت دهلی از نزدیکی بدوری مبتلا کرد و لشکر حوادث چنان بر من مزیت که از دست چپ و راست خود شناخت. چون قوت مقاومت نداشتم بضرورت خود را در سرگردانی انداختم و عصای سفر در مشت و قلم سیاه روی غربت در انگشت گرفتم.

چنانکه معلوم است درباره زندگانی رفیع اطلاعی مفصل بهم نرسیده و تنها مأخذی که راجع بحیاتش يك کمی اطلاعی داده همین کتاب دستورالافاضل است که در مقدمه اش بعضی مندرجات سودمند درباره خود آورده است. از آنجا بدست می آید که رفیع از دهلی برآمده در تلاش ممدوح و وسیله زندگانی از جایی بجایی میرفت. آخر الامر بقصه «بیر»^۲ رسید و در آنجا چندی ساکن ماند در این موقع یکی از صدور بنام شمس الدین محمد از آن قصبه دیدن نمود و حاجب خیرات بوسیله ای در دربار صدرمذکور که مرد فاضل و علم دوست بود، راه یافت و از دست اونوازش ها دید. و به پیشنهاد ممدوح خود رفیع همراه او بمستقرش که استادآباد نام داشت، رفت و در آنجا تدریجاً درسك مقرران درگاه منتظم شد. روزی در مجلس آن صدر درباره انحطاط علم لغت صحبت بود. حاجب خیرات ذکر فخرالدین قواس نمود و فرهنگنامه او را بسیار مورد ستایش قرار داد. صدرمزبور قبول نمود اما فرهنگنامه قواس را بسیار مختصر دانست.

۱- نسخه کلکته ص ۳.

۲- بیرنام ناحیه ای بود در استان حیدرآباد. فعلاً جزء استان مهاراشترای پردیش می باشد. این قصبه از قصبه ای که در استان مادهیه پردیش در ضلع نیمار، بفاصله ۳۳ کیلومتری از کهندوا بطرف اتارسی (نزدیک راه آهن بمبئی - اتارسی) واقعست، جداگانه است.

چون حاجب خیرات در علم لغت بهره‌ای داشت بنا بر خواهش ممدوح خود دستور -
الافاضل را اتمام نمود.

حاجب خیرات بهره‌ای از شاعری نیز داشته چنانکه در مقدمه کتاب
دستور الافاضل بعلاوه قطعه‌ای که در خاتمه کتاب یافته میشود قطعه دیگری بمدح
رشیدالدین وطواط آورده است . که بقرار ۱ زیر است .

استاد سخنوران عالم	فرزانه رشید دین وطواط
شیدا ز فضیلت ارسطو	دیوانه لفظ تست بقراط
در پیش تو شاعران عالم	چون پیش خلیفه خلق اوساط
شد کاتب چرخ در خط از تو	شاگرد صفت به پیش خطاط ۲
روی فضلا ز رشک تو زرد	چون عورت حامله ز اسقاط
در جمله گوشها رسیده	نظم سخت چو در درافراط
هر چند مدایحت نویسد	از طبع رفیع نبود افراط

اینست آنچه که ما درباره حاجب خیرات می‌دانیم. درباره ممدوح او غیر از
اطلاعی مختصر که از مقدمه دستور الافاضل بدست می‌آید ، در دست نیست .
از مقدمه کتاب برمی‌آید که نامش شمس‌الدین محمد ججنیری ۳ بوده و او از
خانواده محترم علاقه داشته است. محمد ججنیری صدری بوده که مستقر دولتش
بنام استاد آباد شهرت داشت . استاد آباد که شامل حکومت محمد بن تغلقشاه
(۷۲۵-۷۵۲ هـ) بود در نزدیکی گلبرگه در دکن بوده است و اخیراً کتبه‌ای
مورخ ۸۳۸ هجری کشف شده که شامل نام این خطه است . دانشمند محترم
آقای دکتر ضیاءالدین دیسائی که بتوسط ایشان این اطلاع بدست رسیده ، در
نامه خود می‌نویسد :

۱- ص ۹ .

۲- نسخه اصل خیاط غلط کاتب است .

۳- بظاهر منسوب به ججنیر است که در کتاب الهند پیرونی (سنا و ۱، ۲۰۶) آمده
بقول هودی والا این نام در تاریخ و صاف و بعداً در تاریخ فیروزشاهی آمده
اما نام درست ججنیر یا ججنیر باشد و اکنون بنام جنیر در ضلع فیروز پور استان
هریانه فاصله ۱۲ میل از زیر اوشش میل از موگا واقع است.

«راجع به استادآباد که بنده عجاله آنرا گوگی حالیه که در ضلع گلبرگه
اولا شامل دولت نظام حیدرآباد و فعلا در استان میسور است، می‌شمرم، منبعی
بدستم نیست. اما بنده یقین می‌دانم که من از آن برخورده‌ام. لیکن خود در
گوگی کتیبه‌ای هست مورخ سال هفتصد و سی و هشت که در دوره محمد بن
تغلقشاه تهیه شده بود و در آن اسم استاد آباد برده شده. سنگ کتیبه دوباره در
عقب مسجدی افتاده بود و بعضی اجزای آن از بین رفته و اکنون آن سنگ در دیوار
مسجد نصب است. مرحوم دکتریزدانی که آن کتیبه را با کتیبه‌های دیگر از گوگی در
EPIGRAPHIA INDO - MOSLIMICA ۱۹۳۱-۱۹۳۲ میلادی انتشار داده
بود، عقیده داشت که چون در گوگی قلعه‌ای وجود ندارد و نزدیکترین قلعه در
شاه‌پور است، بظن قوی محمد بن تغلقشاه این قصبه اخیرا بجای نام قدیمی
هندوان، بنام نویی استاد آباد منسوب ساخته. اما این نام استادآباد باقی
نماند زیرا در کتابهای تاریخ معاصرویا در آمارشمارای اسمی ازین برده نشد؛ بظاهر
چنان معلوم می‌شود که در دوره حکومت بهمنیه استادآباد باشاه‌پور عوض شده
باشد، اما امری که مورد توجه است اینست که علت یکی شمردن استادآباد و
گوگی مبنی بر این قیاس است که در خود کتیبه ذکری از ساخته شدن قلعه در
خطه استادآباد رفته و در گوگی فعلا قلعه‌ای وجود ندارد. اما نزد بنده این قیاس
چندان درخور توجه قرار نمی‌یابد. بعلمت اینکه در دوره قدیم در گوگی قلعه‌ای
بوده باشد که فعلا ازین رفته؛ و خود گوگی قصبه قدیمی است و بنا بر مزارهای
کثیر از عارفان که معروفترین ایشان پیرچنداحسینی (م= ۸۵۸ هجری) بود،
این قصبه مورد احترام فراوان نزد اهالیان دکن بوده است. در همین قصبه گوگی
اولین چهار پادشاه خانواده عادلشاهی مدفون‌اند. برخلاف این قدیمترین کتیبه
که در شاه‌پور کشف شده مورخ ۹۵۲ هجری است و بعلاوه آن شاه‌پور دارای
آن شهرت نیز نمی‌باشد. علاوه بر آن علتی قوی وجود ندارد که چرا این کتیبه
[استادآباد] از شاه‌پور بگوگی منتقل شده. بنا بر این نظر بنده اینست که این
سنگ کتیبه با گوگی علاقه دارد و استادآباد که نامش در کتیبه درج است نام قدیمی
گوگی بوده. در حال این قدیمترین منبعی است که در آن ذکری از استادآباد
رفته. شاه‌پور از گوگی بفاصله ۸ تا ۱۰ کیلومتری بطرف شرق و هردو بفاصله

۷۵ کیلومتری از گلبرگه بسمت جنوب و جنوب غرب واقع است». نظر آقای دکتر دیسائی اینست که چون ایالت دار دکن در دیوگر در این دوره ملك الشرق قوام الدین قتلخ خان استاد محمد بن تغلقشاه بود بظن قوی بهمین مناسبت نام گوگی به استاد آباد عوض شده . کتیبه متذکرالصدر استاد آباد که الحال در گوگی است ذیلا آورده می شود :

۱ - حصن حصین و شکر متین مرخداپرا کی در عهد پادشاه آفتاب آثار و ماه انوار و زحل اقتدار عطارد شعار قطب فلك مملكت] بن تغلقشاه السلطان شیدالله . . . [دو] له بنواله توفیق بناء حصار خطه استاد آباد کی کوکبه کنگره بلند او با برج فلك .

۲ - هم پهلوست و بروج باثبات او با سیارات گردون هم بازو بمثل کوهی است که تیغ خرشید کمر گیر [د] . . . [آب] دریا رفعت و اساس خاک ریز [ش] دروازه او مفتاح ابواب جنان باره کی در باب بانی او معمار .

۳ - قلعه دین و ایمان فرمودمن بنی حصنا لله للاسلام بنی الله له قصه [را] . . . [خا] اعظم خاقان معظم . . . [معا] لیا و جعل له الکرام موالیا گردانید بتاریخ الغرة .

۴ - من ذی الحججه سنه ثمان وثلاثین و سبعمايه بکارفرمائی ضیا . . . خطه مذکوره مدت اعمارها عمارت شد .

پدر شمس الدین محمد صدراحمد پسر علی بود چنانچه حاجب خیرات در قطعه ای می گوید :

گوهر پاک احمد بن علی	صدر آفاق شمس دولت و دین
نثر طبعت همه در منشور	نظم الفاظ تست در ثمین
همه اشعار تو پر آب زلال	همه ابیات تست ماء معین
گل ز بوی تو عطر خواهند	نافه در پیش خلق تو مسکین

زینت عالم از دروگهراست	یافت در وگهر ز تو تزین
ماه نو از کمیت تازی تو	یافته نعل هر مهبی زرین
سعد شد مشتری هم از نظرت	گه گه از لطف سوی ماهم بین
مدح ذات تو کی تواند کرد	گر شود جمع آسمان وزمین
تیر گردون مسخر قلمت	باد دایم ز فضل حق آمین

شمس الدین محمد صدر استادآباد از خانواده محترم بوده و پدرش نیز بشمار یکی از امرای آن دوره میرفته است . اخیراً يك سنگ کتیبه کشف شده که بواسطه احمد بن علی ججنیری در سال ۸۲۷ هجری تهیه شده . فعلاً این کتیبه در کلیانی ضلع بیدر استان میسور وجود دارد، از این کتیبه برمی آید که احمد بن علی در دوره سلطان محمد بن تغلقشاه (۷۲۵-۷۵۲) در ایام وزارت ملك الشرق قوام الدین قتلخ خان مسجدی را بنا کرده بود.

چون پدر ممدوح حاجب خیرات احمد بن علی نام داشته و حاجب خیرات کتاب دستورالافاضل را در ۷۴۵ هجری در استادآباد بنا برگفته شمس الدین محمد نوشته بود ، یقین بنده اینست که پدر شمس الدین محمد همان کسی است که بانی مسجد و تهیه کننده کتیبه فوق می باشد . این کتیبه چایی^۱ که بواسطه صدیق محترم آقای دکتر دیسائی بدستم رسید . به تشکر او ذیلاً آورده می شود :

۱- یا الله امر هذه العمارت المسجد المباركة الميمونة الشريفة في عهد سلطان السلاطين .

۲- یا الله ظل الله في العالمين ابوالمجاهد في سبيل الله محمد بن تغلقشاه .

۳- یا الله السلطان خلد الله ملكه وسلطانه واعلى امره وشانه و د نوبت اقطاع ملك .

۴- یا الله الشرق قوام الدولة والدین وزیر اقلیم دیوگیر مکنه الله بنده الضعیف التحیف الراجی الى رحمة .

۱- این کتیبه در Annual Report on Indian Epigraphy سال ۱۹۶۵

- ۱۹۶۶ صفحه ۲۷۱ چاپ شده.

۵ - یا الله تعالى والغفران احمد علی جچنیری بتاریخ القرة من
صفر ختم الله بالخیر والظفر سنة ست وعشرين وسبعماية .
قطعه

هستی همه در راه [تو] خواهم کردن
آنرا که تو هستی چه کم آید هستی

عنوان کتاب :

در مقدمه کتاب نام این فرهنگ دستور الافاضل فی لغات الفضایل آمده .
اما در خاتمه کتاب در قطعه دوبار نام کتاب دستور افاضل آمده . ظاهراً بمنظور
اختصار این عنوان را در قطعه یعنی بحذف اضافت عربی آورده باشد . در
هر حال قطعه زیر شعر تاریخ تألیف و نام نویسنده و عنوان کتاب^۱ می باشد .

چو دستور افاضل شد مرتب	مرا واجب دعا باشد دل شب
خداوندا بحق نیک مردان	بچشم مردمان مقبول گردان
چنانش سربلندی ده بعالم	که گردد با بنات النعش همدم
سرافرازی کند با ماه و پروین	برندش نسخه سوی مصر و غزنین
کسی کین عین نسخه بازجوید	دعای حاجب خیرات گوید
ز هجرت بود هفتصد باسه و چل	مرتب گشته دستور افاضل
بیامرز از کرم گوینده اش را	بکن مغفور مرجوینده اش را

مأخذ کتاب :

حاجب خیرات از کتب نظم و نثر از گویندگان و نویسندگان زیر استفاده
نموده که نامشان را در مقدمه آورده :

ظهیرفاریابی ؛ مجیرالدین بیلقانی ؛ جمال الدین اصفهانی ؛ کمال الدین
اصفهانی ؛ نظامی گنجوی ؛ فردوسی طوسی ؛ فخرالدین مبارکشاه ؛ شرف الدین
شفروه ؛ مشرف الدین سعدی ؛ همام تبریزی ؛ سیف اعرج ؛ عنصری ؛ ناصر
خسرو ؛ امام ناصری ؛ خاقانی .

پس از شمردن اسمای ایشان حاجب خیرات علاوه^۲ نموده .

۱ - ص ۳ .

۲ - ص ۱۰ .

«دیگر از منشآت شعرای هندوستان و خراسان که اگر اسامی هریک درین مختصر آمدی دیباچه کتاب بتطویل کشیدی.»

ترتیب و تنظیم کتاب:

دستورالافاضل ترتیب القبائی دارد؛ هر حرف باب قرار داده شده و ذیل هر حرف واژه‌هایی که حرف اول آنها برطبق باب باشد به ترتیب تهجی آمده. اما این ترتیب چنانکه باید درست و محکم نیست. چون این فرهنگ شامل واژه‌های عربی است بنابراین ابواب ث، ح، د، ص، ض، ط، ظ، ق وجود دارد اما این ابواب خیلی مختصر است. اگرچه بعضی جایها اعراب را رعایت نموده است اما نسخه حاضر از این حیث نقصی زیاد دارد. در این فرهنگ تلفظ کلمه و شواهد شعری هیچ نیامده و بنابراین دعوی مؤلف که او فرهنگی ضخیم تر و بهتر از فرهنگنامه قواس نوشته، باطل می‌شود.

مختصات فرهنگ:

دستورالافاضل از حیث قدمت چهارمین و قدیمترین لغت‌های مکشوف می‌باشد و سه لغت قدیمتر ازین، عبارت‌اند از لغت فرس اسدی (تألیف قبل ۴۷۵) فرهنگنامه قواس (تألیف بعد ۶۹۰) و صحاح الفرس (تألیف ۷۲۷). یکی از مختصات این فرهنگ قدیم اینست که بواسطه این کتاب بعضی از مسائل تصحیف در لغات فارسی روشن می‌شود. این فرهنگ شامل بعضی از کلمات و لغات است که در لغت فرس و صحاح الفرس شامل نیست و در این کلمات یاد معنی آنها در فرهنگهای بعد تحریفی و تغییری دست داده. این تحریف و تغییر را از روی دستورالافاضل می‌توان روشن کرد. مثلاً: **انگدان** در فرهنگ قواس بمعنی بسباس آمده و همین معنی در دستورالافاضل نیز درج شده اما در سروری و جهانگیری و برهان و آندراج همین معنی بصورت نسناس آمده در مؤیدالفضلا این کلمه بدین طور شرح داده شده:

انگدان با کاف فارسی بوزن مرزبان... بتألیف بسباس خوانند و در فرهنگی است خلاف و نوعی از عطر... این هر دو معنی اخیر از دستورالافاضل است - جامع این لغات در دستور مذکور دید، در آن ورای آن مسطور است و در ادات نیز همچنین است

زیرا چه گفته است که آنرا بسباس خوانند و ورای آن نسناس را گویند یعنی دیو مردم و آن جانوری باشد وحشی شبیه به آدمی .

در نسخهٔ دستور انگدان بدینطور شرح شده :

انگدان ^۱ بسباس یعنی ^۲ جابتری وراق .

در اصل راق ، تصحیف ران است و این کلمهٔ صحیح در فرهنگنامهٔ قواس دیده می‌شود زیرا ران ، بمعنی درخت انگزد در مویده و فرهنگهای دیگر آمده . و صاحب مؤید ران را وراء آن خوانده و آن را بمعنی نسناس نوشته و بدین‌طور معنی صحیح که بسباس بود از بین رفته . خلاصه کلام اینکه از روی دستور و فرهنگنامهٔ قواس تصحیفی که در معنی کلمهٔ انگدان راه یافته روشن می‌شود. در فرهنگنامهٔ قواس دژخی بمعنی گرفته روی و ییخت بمعنی بندی آمده و همین قول را صاحب دستورالافاضل مورد تأیید قرار می‌دهد . اما در زفان گویا که نسخه‌ای از آن دربانکی‌پور نگاهداری می‌شود ، دژخی بمعنی گرفته روی و بندی هر دو آمده گویا کلمهٔ ییخت از بین رفته و معنی اش بمعنی دژخی قرار داده شده . در فرهنگ جهانگیری دژخی بمعنی بندیان آمده و از معنی اول یعنی گرفته‌روی کلیهٔ صرف‌نظر شده . ممکنست صاحب زفان گویا از نسخهٔ مغلوپ از فرهنگ قواس در اشتباه افتاده باشد زیرا درموخرالذکر دژخی و ییخت همراه آمده‌است . در دستورالافاضل دژخی ذیل حرف ، د ، و ییخت ذیل حرف ب ، آمده بمعنی جداگانه . بنابراین واضحست که مؤلف زفان گویا و بعداً در پیروی آن مؤلفان فرهنگ جهانگیری و غیره را دربارهٔ معنی این دو کلمه اشتباه فاحش رو داده است .

۲ - بظاهر چنان معلوم می‌شود که صاحب دستورالافاضل بجز از فرهنگنامهٔ قواس که نامش را در مقدمه برده است ، فرهنگی دیگر را مأخذ مهم قرار نداده . حاجب خیرات فرهنگنامه‌را در بعضی جایها عیناً نقل نموده و ما بعضی مندرجات هر دو کتاب را ذیلاً نقل می‌کنیم :

۱ - درمتن اندگدان است و درحاشیه تصحیح شده .

۲ - درحاشیه افزوده شده .

فرهنگنامه	دستور
ایبید : سرشك چشم	ایبید : سرشك آتش
اژیر : زیرك وهوشیار	اژیر : زیرك وهوشیار
انوشه : پادشاه نو وجوان	انوشه : پادشاه نو وجوان
اژیره : گل در میان دو خشت	اژیره : گل در میان دو خشت
دلنگ : آنچه شاخ خرما برو باشد	دلنگ : آنچه شاخ خرما درو باشد
بزغه : آنچه شاخ برو افگنند	بزغه : آنچه شاخ برو افگنند
بلبله : یعنی كوزه بانول	بلبله : كوزه بانول واندوه وصراحی
ساووباژ : چیزی كه از زیر دستی	ساووباژ : چیزی كه زیر دستی از
زیردستی قبول كند ودهد	زیردستی قبول كند
بیناسك : دریچه	بیناسك : دریچه
بكهوجتان : خر پشته	بكهوجتان : خر پشته
شمشاد : درختی است سخت چوب	شمشاد : درختی است سخت چوب
میان بالا .	میان بالا .
فج. غرم : گوسپندی كه كودكان بر	غرم : گوسپندی كه كودكان بروی
وی سواری آموزند.	سواری آموزند.
هوشازده : بغایت تشنه باشد.	هوشازده : بغایت تشنه
گردنگل : بی اندام و ابله و زبون	گردنگل : بی اندام و ابله و زبون
نهاز : گوسپندی كه پیشرو رمه باشد .	نهاز : گوسپندی (كه) پیشرو رمه باشد

صاحب دستورالافاضل بعضی کلمه ها را كه در نسخه فرهنگنامه قواس مصحف و محرف نقل شده متوجه نشده . مثلا كلمه بفعج كه در فرهنگ قواس به صورت یفعج آمده ؛ چون این فرهنگ ترتیب القبائی ندارد و صاحب فرهنگ لغت فرس و صحاح الفرس را پیش چشم داشته ؛ بنا براین صورت یفعج را در فرهنگ قواس باید غلط كاتب قرار داشت . اما همین كلمه در دستورالافاضل ذیل حرف (یا) نقل نموده گویا اشتباه كاتب صورت اصل قرار داده شده .

بنابراین واضح می شود كه صاحب دستورالافاضل فرهنگهای قدیمی مانند لغت فرس و صحاح الفرس را پیش خود نداشته و تنها مأخذ مهمش فرهنگنامه قواس بود

و به علت نداشتن ترتیب الفبائی، متوجه غلطهای کاتب نشده. حاجب خیرات بعضی جایها از پیروی کورانه فرهنگنامه قواس به غلط افتاده مثلاً در فرهنگنامه کلمه ورخج بدینطور شرح شده.

ورخج همچو فژه زشت.

در دستورالافاضل عیناً همین شرح یعنی همچو فژه زشت، یافته می شود در فرهنگنامه قواس پیش از ورخج، کلمه دیگر فژه بمعنی زشت شکل بوده بنا برین ذیل ورخج فقره و همچو فژه، بیخود نیست. اما در دستورالافاضل فژه و ورخج بظاهراً دو جایهای جداگانه آمده باشد یعنی فژه ذیل حرف ف و ورخج ذیل حرف و، بنا برین ورخج را بحواله فژه شرح نمودن مناسب نیست.

۳- دستورالافاضل بشمار یکی از منابع عمده فرهنگ نویسان فارسی تا دوره فرهنگ جهانگیری میرفت. محمد بن قوام بن رستم مؤلف فرهنگ بحرالفضایل در شرح مخزن اسرار خود که در حدود سال ۷۹۵ تألیف یافته، از دستورالافاضل استفاده نموده است و بعداً در بحرالفضایل نیز از آن فرهنگ مطالبی درج نموده. بدر دهلوی در تألیف خود که بنام ادات الفضلا (تألیف ۸۲۲) شهرت فوق العاده دارد و بدر ابراهیم در زفان گوبا (تألیف قبل ۸۳۷) از دستور استفاده بسزا کرده اند. پس از آن ابراهیم بن قوام فاروقی در شرفنامه منیری (تألیف قبل ۸۷۸) و مولفان تحفة السعادة (تألیف ۹۱۶ هجری) و مؤید الفضلا و مدارالافاضل (تألیف ۱۰۰۱) دستورالافاضل را مورد مطالعه قرار داشته. حسین انجوی شیرازی در تألیف شهیر خود اعنی فرهنگ جهانگیری از دستور استفاده نموده و نام کتاب را در مقدمه خود درج نموده است. پس از فرهنگ جهانگیری اسمی ازین کتاب دیده نمی شود؛ و ظاهراً نسخه ای ازین کتاب از بین برده شده.

۴- از روی دستور بعضی اشتباهات لغوی را که در فرهنگهای بعد راه یافته می توان رفع نمود. صاحب قنیة اللطالین که نسخه ای ازین مکشوف نیست

۱- در نسخه حاضر باب حرف فا، افتادگی دارد بنا برین درباره شمول کلمه فژه در این کتاب بطور قطع نتوان گفت.

از دستور استفاده نموده ، اما بعضی جایها بنا بر نسخه مغلوط ، به اشتباه افتاده ؛ مثلاً در مؤیدالفضلا آمده :

اوتل : میوه آویخته کذا فی القنیة من الدستور. اقول شاید این تصحیف کاتب است زیرا چه در ادات لغات دستور همه مسطور است و درادات این (لفظ) مذکور نیست . . . در نسخه دستور که نزد کاتب است درین معنی آوانگ به دو الف و میانه واو و بعد الف دوم نون آورده است و هر دو الف را بمدات فتح کرده .

اگرچه در نسخه حاضر بجای آوانگ آونگ است اما اشتباه قنیه واضحست در حال اشتباه فرهنگ اخیر و فرهنگهای بعد را از روی نسخه موجود دستور می توان ازاله نمود . بهمانطور که بعضی اشتباهاتی که در مؤیدالفضلا از نسخه غلط دستورالافاضل راه یافته ، رفع می شود ، مثلاً کلمه آژنگ در دستورالافاضل دوبار نقل شده . یکبار بمعنی شکنج روی و بار دوم بمعنی بز آمده . اما در مؤید فقط معنی دوم بقرار زیر آمده :

و در دستور معنی آن (آژنگ) بز به زای معجمه مذکور است ؛ اقول آن برای مهمله است و این از خطای کاتب است .

اگرچه در نسخه موجود بز بزای عربی است نه بزای پارسی اما این غلط است و صحیح معنی «بز» است که صاحب مؤید اشاره بدان نموده است چنانکه در بحرالفضایل و دیگر فرهنگها آمده .

در مؤید آمده است : افسانه حکایت های گذشتگان و فسانه مثله و افسون نیز در لغت است بمعنی کلماتیکه عزایم خوانان و ساحران بجهت حصول اغراض خود بکار بندند و خواننده افسون کذا فی الدستور.

کلمه افسانه یا افسون در دستورالافاضل نیامده و در جای آن افسون پژوه بمعنی خواننده افسون آمده و همین است قول بحرالفضایل . بظاهر فقره افسون پژوه که قبل خواننده افسون آمده باشد ، در نسخه چاپی افتاده است . بعبارت آخری جمله آخر در عبارت فوق باید اینطور باشد :

وافسون پژوه بمعنی خواننده افسون کذا فی الدستور .
در مؤید آمده است :

ارتنگک وفی الادات نگارخانه و نام کتاب مانی نقاش در صورتگری ، و در دستور بمعنی اخیر مسطور است یعنی نقاش و در زفان گویا گفته است قیل چادری که درو همه نقشها بود .

اما در نسخه دستور کلمه ارتنگک بدینطور شرح شده :

ارتنگک نقاش و نقش چادری که مانی نقاش نقشهای همه عالم درو نگاشته بود . از مقایسه این هر دو قول واضحست که صاحب مؤید از روی دستور معنی کامل نقل ننموده . هر چه به گفته زفان گویا نوشته در دستور یافته می شود . اگر چه معنی اخیر در زفان گویا وجود دارد اما دستور الافاضل از زفان اقدم است ، پس نمی دانم چرا صاحب مؤید از قول فرهنگ اقدم صرف نظر نموده نام فرهنگ بعد را آورده باشد .

در مؤید آمده :

ازدب بالفتح مگیر و مکش هکذا فی الادات وفی الدستور مگیر ، فی نسخه منه یعنی مکش . . . بدان که درین لغت کاتب را شبهه است که فارسی است یا ترکی ، غالب آنست ترکی است .

اگرچه در دستور الافاضل معنی این کلمه مکهی یعنی مگس نوشته و ممکن است همین درست باشد . بنظرم درباره ازدب قول صاحب دستور قدیمترین قولی است که بما رسیده اما معنی این کلمه در فرهنگهای بعد صورت مختلف گرفته که بعضی اقوال بقرار زیر است :

ادات الفضلا : ازدب بگیر و بکش .

شرفنامه : ازدب مگیر و مکش (ذیل لغات ترکیه)

مدار الافاضل : ازدب بفتح یکم و سوم مگیر و مکش و در سکندری است بوزن ابتر . در ابراهیمی (یعنی شرفنامه) داخل ترکی آورده .

سروری : ازدب در تحفه بگیر و بکش .

آندراج : ازدب یعنی مگیر و مکش هکذا فی الادات و فی الدستور مگیر وفی نسخه منه یعنی مگس الخ .

ناظم الاطباء : ازدب کلمه فعل پرهیز کن و در حذر باش و بگیر و نگاهدار ازدب کلمه فعل بگیر ، رو ، نگاهدار .

واضحست که بعلاوه دستور درهمه فرهنگها کلمه اذدب، فعل قرار داده شده است و بنا بر اختلافات نسخ معنی اش بتفاوت نقل شده. در اکثر نسخ مگیر و مکش است و در بعضی بگیر و بکس یا بکش است. قول ناظم الاطبا از همه عجیب تر بنظر می آید. او معنی کلمه یعنی مگیر و مکش را خیلی وسعت داده؛ و از «مگیر» پرهیز کن و در حذر باش استفاده کرده و از «مکش» نگاهدار اراده کرده. خلاصه کلام اینکه بظاهر کلمه اذدب بمعنی مگس است و معنی صحیح آن در دستور درج شده که کلمه متبادل هندی نیز در آن موجود است و باقی شکلها تصحیف و تحریف آنست بعلت اینکه:

اولا دستورالافاضل مأخذ قدیمی است و در آن معنی کلمه اذدب مکھی که کلمه هندی برای مگس است آمده، و همه قولهای بعد از غلط خوانی مکھی و مگس ناشی است.

ثانیاً از مؤیدالفضلا برمی آید که منشاء التباس همان قول حاجب خیرات صاحب دستور است. فرهنگ نویسان بعد کلمه هندی مکھی را مگیر و مترادف کلمه فارسی یعنی مگس را مکش قرار داده اند اما چون مگیر و مکش مترادف نبود، یعنی، را بواو عاطفه بدل شده و همین را در بعضی جایها بصورت بگیر و بکش یا بکس نقل نمودند.

ثالثاً بظاهر چنان معلوم می شود که ابراهیم فاروقی صاحب شرفنامه چون دید که مگیر و مکش صورتهای فعل نهی فارسی است و اذدب صورت فعل در زفان فارسی نیست، این کلمه را ذیل ترکی آورده.

از توضیحات بالا روشن می شود که منشاء بعضی غلطها و تحریفها را که در کلمات یا معنی شان در فرهنگهای فارسی راه یافته از روی دستورالافاضل می توان معلوم کرد.

۵- حاجب خیرات برای بعضی کلمات معنی بیشتری نوشته مانند این کلمات:

ارغنون: ساز و آواز هفتاد دختر که یکبار برکشند.

سوك: مژه و روی و پیری حمار و گریستن برای مرده و جهیز داشتن جامه.

ارتنگ: نقاش و نقش چادری که مانی نقاش نقشهای همه عالم درو

نگاشته بود.

نخچیر : شکار و بزکوهی .

شمن : بت و بت پرست .

این کلمه اخیر برای ما دارای اهمیت زیاد می باشد . معنی شمن که در لغت فرس و فرهنگنامه قواس و صحاح القرس و معیار جمالی و فرهنگ جهانگیری و فرهنگ رشیدی و غیر آنها درج است فقط بت پرست است نه بت و بت پرست هردو چنانکه در دستورالافاضل آمده . و در اکثر فرهنگهای فارسی معنی بت پرست بشرهای ذیل استشهاد شده است :

بت پرستی گرفته ایم همه این جهان چون بت است ماشمنیم

(رودکی)

همیشه خرم و آباد باد ترکستان که قبله شمنانست و جایگاه بتان

(بهرامی)

اگر فلک صنم خویش کرد بخت ترا که پیش او عبادت خمیده چون شمن است

(معزی)

اما هرچه در دستورالافاضل آمده آن هم مورد تأیید بعضی فرهنگها مانند بحرالفضایل و مؤیدالفضلا قرار گرفته . درمؤید آمده :

شمنیان : جمع شمنی است که منسوب است بسوی شمن که معنی آن

بت است . شمنی بت پرست، شمنیان بت پرستان .

مؤلفان فرهنگ آندراج و فرهنگ نفیسی نیز قول دستور را تأیید می کنند هدایت در انجمن آرای ناصری ایاتی را که در لغت فرس و صحاح القرس و غیره برای شاهد معنی بت پرست آمده ، شاهد معنی بت آورده و بنا برین قول او ازاعتبار ساقط است . اما عبدالرشید تتوی درمعربات رشیدی صراحة معنی بت را غلط قرار داده درین قول :

صنم معرب شمن کذا فی القاموس و این غلطست چه شمن بت پرست

است نه بت و معرب بودن صنم برمحک .

بظاهر کلمه شمن از کلمه سنسکرت Shara mana و بالی Shaman

مأخوذ است و بنا برین معرب بودن آن از صنم عربی درست نیست و از همین جهت است که معنی آن بت قرار دادن درست نمی باشد و این معنی اخیر از معنی صنم

عربی گرفته شده است و بنابراین از اعتبار ساقط است .

۶- در دستورالافاضل بعضی کلمات هندی که متبادل کلمات فارسی آمده از لحاظ زبان شناسی دارای اهمیت می باشد . این کلمات بقرار زیر است :

انگدان : بسباس یعنی جابتری .

دغل : جیتل قلب .

ازدب : مکهی یعنی مگس .

امغیلان : ککر .

پکوک : جهج .

خرچکوک : هندی بتهل خوانند .

کوم : گیاهی است مثل کهیل .

هدل : گیاه تلخ عرف ککرونده .

نکش : کت .

حسک : گو کهر .

بلادر : بهلاوه و زرینه .

زنجبیل : سندهی .

بعضی از این کلمات بهمان طور امروز معمولست و بعضی قدری تغییر یافته .

اما بتهل و بهلاوه یا بهلاوان ازین رفته است .

۷- در دستورالافاضل بعضی ماه های عربی متبادل ماه های فارسی قرار

داده شده است مانند نامهای زیر :

آبان : ماه شعبان پارسیان (هردو دومین ماه است در سالهای ایرانی

و عربی) .

اردی بهشت : ماه صفر (هردو هشتمین ماه است در سالهای ایرانی و عربی)

آذر : ماه رمضان (هردو هفتمین ماه است در سالهای ایرانی و عربی)

۸- در فرهنگ حاضر بعضی کلمات فارسی که در آن حرفهای عربی

داخل شده است بصورت معرب آمده مانند طبیره و طیش و طیرگی و

طیش و طوطی و طراوت و طبرزد و طارم و طنبور . و این همه لغات ذیل

باب طا ، نقل شده است .

دستورالافاضل دارای بعضی نقائص می باشد مثلاً:

۱- در این فرهنگ مانند اکثر فرهنگهای فارسی اصول وقواعد مخصوص معین نشده که کدام الفاظ و کلمات را داخل لغت باید کرد. این سقم اکثر در باره نامهای اشخاص و امکنه می باشد. مثلاً در این کتاب بعضی اعلام است که بظاهر در ادب فارسی استعمال آن اگر هست خیلی خیلی شاذ هست. پس يك فرهنگ کوچکی که شامل بعضی لغات و مصطلحات و مرکبات و تلمیحات و تشبیهات و استعارات و غیره نباشد، در آن کلمات شاذ را شامل نمودن عجب بنظر می آید. مثلاً:

- ۱. ارنواز^۱: نام زن ضحاک ماران (ص ۱۴).
- ۲. ابجل: نام پادشاهی از ملوک جابلسا (ص ۱۱).
- ۳. باقل: نام یکی از خلفای گنگ (ص ۱۶).
- ۴. بالیوس: نام ولایت قید (ص ۱۵).
- ۵. بلنغر: نام پادشاه زنگیان (ص ۱۷).
- ۶. برتاش: نام ولایت ترکان (ص ۱۷).
- ۷. برطاس: نام مردی مبارز (ص ۱۷).
- ۸. تلاس: نام شهر ترکان (ص ۱۸).
- تنزیل: نام پیغامبر (ص ۱۸).
- خزاعه^۹: نام پادشاهی که بعد قحطان در مکه بود (ص ۲۰).

-
- ۱ - رك: مدار ج ۱ ص ۷۷.
 - ۲ - ایضاً ص ۴۵.
 - ۳ - ایضاً ص ۱۷۵.
 - ۴ - ایضاً ص ۱۷۷.
 - ۵ - رك: موجد ج ۱ ص ۲۰۱.
 - ۶ - ایضاً ص ۱۴۰ - برطاش: نیز رك: مدار ج ۱ ص ۲۰۷، برای یرتاش رك: مدار ج ۱ ص ۲۹۲.
 - ۷ - مدار ج ۱ ص ۲۰۷.
 - ۸ - مدار ج ۱ ص ۳۳۹.
 - ۹ - ایضاً ص ۳۸۶.

خراد ۱ : نام پادشاهی که به دانش منسوب بود (ص ۲۰) .

بالیک ۲ : نام مردی است (ص ۱۶) .

پرونوس ۳ : نام سرلشکر (ص ۱۵) .

رپام : نام مردی که آینه ساخته بود (ص ۲۳) .

قطیغه : نام موضعی (ص ۳۳) .

قنطال : پادشاه (ص ۳۳) .

کرکی : نام پهلوانی و ولایت (ص ۳۴) .

کهرم : نام مادر ارجاسپ (ص ۳۴) .

۲ - معنی بعضی کلمات که در دستور درج است خالی از اشتباه نیست .

مثلاً :

زرتشت : استاد آتش پرست - و حال آنکه زرتشت دعوی پیغمبری کرده

و دین مزدیسنا را بنیان گذاشته .

اردشیر : پسر بهمن نبیره اسفندیار؛ معلوم است که اردشیر پسر ساسان

بود و نوۀ بهمن و پسر نوۀ اسفندیار .

اردوان : پادشاه فارس از آل گرشاسپ . اردوان از خانواده گشتاسپ

بود؛ ممکنست که گرشاسپ اشتباه کاتب باشد .

ذبیح الله : مهتر اسحق : این غلط است زیرا که حضرت اسماعیل به لقب

ذبیح الله ملقب بودند نه حضرت اسحق . این اشتباه در بعضی از کتب دیگر هم

یافته می شود .

بربر : ملک نیمروز - بربر درافریقه است و نیمروز سیستان را گویند.

مقدونیه : نام ولایتی که سکندر بنیاد نهاد - مقدونیه پیش از سکندر

وجود داشت پس نظر حاجب خیرات درست نیست .

ظاهر : نام حضرت رسالت - ظاهر یکی از اسمای حسنی است بنا برین

معنی اش اینطور درست باشد . نام حضرت عزت .

۱ - موبد ج ۱ ص ۳۷۶ .

۲ - مدار ص ۳۵۱ .

۳ - مدار ج ۱ ص ۱۸۰ .

۳- حاجب خیرات نویسنده دستورالافاضل بعضی اشتباهات کاتب را که در نسخه فرهنگنامه قواس راه یافته بود، نتوانسته تصحیح نماید. مثلاً کلمه **یفج** در فرهنگنامه قواس صراحة اشتباه کاتب است. زیرا در لغت فرس اسدی و غیر آن حرف اول این کلمه با بوده بنابرین ذیل حرف «با» آمده، وخیلی بعید ازقیاس است که قواس مأخذ خود را در نظر نگرفته باشد. چون فرهنگنامه قواس ترتیب الفبائی ندارد، کاتب درمیان با و یا فرق نکرده در نسخه حاضر این را با یا نوشته و همین سهو در دستورالافاضل درآمده و چون در این فرهنگ الفبائی این کلمه ذیل حرف، یا، آمده، این را اشتباه کاتب نتوان قرار داد.

در دستورالافاضل و پس از آن درادات الفضلا و مؤید الفضلا و برهان قاطع **کانا** و **کاناز** به معنی چوب بن خوشه خرما آمده. در فرهنگ قواس و بحر الفضایل **کانا** بهمین معنی آمده و از **کاناز** صرف نظر شده و در اول الذکر بدین بیت رودکی استشهد شده.

من بدان آمدم بخدمت تو تا برآید رطب ز کانا ام

اما در لغت فرس و صحاح الفرس و جهانگیری و سروری و رشیدی بیت بالا شاهد کلمه **کاناز** است نه **کانا** - سروری در باره **کانا** چنین می آورد:

کانا در نسخه میرزا به معنی چوب بن خرما و انگور باشد و گوید در این معنی مصحف **کاناز** است.

بظاهر دستور قدیمترین فرهنگی است که شامل **کاناز** و **کانا** هر دو لغت باشد. نویسنده این کتاب فرهنگ قواس را مورد استفاده قرار داده و قواس از بیت رودکی استشهد صورت و معنی کلمه را نموده و چون در بیت رودکی صورت کلمه **کاناز** است نه **کانا**، و همین صورت بعلاوه لغت فرس و دیگر فرهنگها، در اشعار رودکی نیز آمده، واضح است که در فرهنگ قواس، **کانا**، به ظن غالب اشتباه کاتب است. و حاجب خیرات متوجه نشده **کانا** را از فرهنگ قواس و **کاناز** را از منابع دیگر داخل کتاب خود نموده و اصلاً به تصحیف صریح متوجه نشده.

۴- حاجب خیرات در بعضی جایها در بعضی کلمات گاهی به اعتبار صورت و گاهی به اعتبار معنی در اشتباه افتاده. مثلاً «اولاً» کلمه سخته به معنی کشیده آورده،

و پس از آن همین را به صورت **سغیه بهمین** معنی نوشته و واضح است که یکی از این دو صورت مصحف است؛ همچنین درباره کلمه **سماروغ** دو قول مختلف دارد،
اولا نوشته :

سماروغ گیاهی است که منسوب است به چهارمار به زبان عام . بعداً نوشته:
سماروغ رستنی است که تخم ندارد ، از جایگاه عفن روید .
در اصل مؤلف دچار اشتباه شده و رنه باعتبار معنی نیز هر دو کلمه یکی
است و نباید آنرا دوبار نوشت .

همین طور کلمه **شجام** دوبار بدینطور شرح شده : دفعه اول می نویسد :
شجام علت میوه است . بار دیگر می آورد : **شجام** آفت سرما است .
در اصل هر دو معنی یکی است بنا براین این کلمه را نباید دو بار
ذکر نمود. این اشتباه نویسنده دستورالافاضل از فرهنگ قواس رفع می شود که
می آورد :

شجام آفت سرما باشد که به میوه رسد . دقیقی گفته است :
سپاهی که نوروز گرد آورید همه نیست کردش بناگه **شجام**
مؤیدالفضلا نیز قول قواس را مورد تأیید قرار می دهد :
شجام سرمای سخت و آفت است که از سرما برسد و میوه را خشک
گرداند .

۵- حاجب خیرات بعضی واژه ها را که در فرهنگ قواس به صورت درست
آمده ، مغلوط نقل نموده ؛ مثلاً در فرهنگ قواس کلمه **جشه** ، بمعنی پیمانۀ روغن
درجست . همین شکل در ادات الفضلا ، شرفنامه ، جهانگیری ، سروری ، برهان ،
رشیدی و غیر آنها یافته می شود ؛ اما در دستورالافاضل این واژه بصورت
و **جسرا** ذیل و او به معنی پیمانۀ دوغ آمده ؛ و بدینطور مسلم می شود که حرف اول
کلمه **واو** است ، گویا اصل کلمه محرف باشد از **جشه** . در اصل در فرهنگ قواس

۱- در پیروی صاحب دستور ، نویسنده بحر الفضایل این کلمه را بشکل
و **جسر** آورده و معنی اش پیمانۀ دوغ نوشته . بنا براین واضح است که خود مؤلف
در اصل کلمه و معنی آن دوچار اشتباه شده و این دو را نباید اشتباه کاتب
قرار داد .

جشه ، با واو عطف آمده و این واو در دستور جزو کلمه شمرده شده . بدینطور واضح است که خود مؤلف دستور دچار اشتباه فاحش شده است .
 کلمه دیگر، زمو، است که در فرهنگ قواس وادات الفضلا و مؤیدالفضلا وجهانگیری و سروری و برهان ورشیدی و ناصری بمعنی گل تر و خشک آمده .
 اما در دستورالافاضل این واژه ذیل حرف واو ، بدینطور مندرجست :

وزتو گل تر و خشک - و در این موقع نویسنده دستور دچار چند تا اشتباه شده است . اول اینکه واو را جز کلمه قرار داده . دوم ، زتو ، که مصحف زمو است توجه مؤلف را جلب ننموده . سوم اقلاً در نسخه حاضر از دستور، گل ، جزو کلمه قرار داده شده و حال آنکه این کلمه جزو معنی است ، بعلمت اینکه حاجب خیرات کلمه گزنی که بمعنی تر و خشک آمده فراموش کرده و این کلمه در فرهنگ قواس همراه ، زتو ، بمعنی گل تر و خشک مندرجست . بنا بر این چنانکه صاحب دستور کلمه گسل را از معنی گزنی بیرون برده از اوضح واضحات است که او کلمه مترادفش زمو را فقط بمعنی تر و خشک آورده نه گل تر و خشک . خلاصه اینکه نظر حاجب خیرات اینست که (گزنی) و ، وزتو گل ، مترادف است و معنی هر دو کلمه تر و خشک است .

کلمه دیگر وشولك بمعنی زردی کشت است . در این کلمه اشتباه فاحش رو داده است . در اصل کلمه سولك و صاحب دستور واو را اشتبهاً جزو کلمه قرار داده . اما شین منقوط بظاهر اشتباه کاتب باشد . این کلمه در فرهنگها بصورت های سولك و سيلك و سبك و سولگل و سیگل و سوكك و سبكك یافته می شود اما در هیچ حال و او حرف اول قرار نیافته . بظاهر این اشتباه حاجب خیرات ناشی است از قول زیر قواس : سبك و سيلك زردی کشت .

حاجب خیرات سبك را ذیل حرف سین بمعنی زردی کشت آورده و ذیل حرف واو و سولك (نه و سيلك) را بهمین معنی نوشته ، گویا واو عطف را جزو

۱- نویسنده بحرالفضایل در پیروی کورکورانه حاجب خیرات ، ورتو ،

بمعنی گل تر و ، وزتو ، بمعنی گل تر و خشک آورده و حال آنکه کلمه ای فارسی بدین صورت وجود ندارد.

کلمه پنداشته است .

کلمه دیگر انبیر به معنی پر کردن است. در دستورالافاضل معنی این کلمه کیش، آمده. و همین معنی در فرهنگهای بعد مانند قنیه، جهانگیری، برهان، آندراج و غیر آنها راه یافته. در مؤید بگفته دستورالافاضل نیز همین معنی درج شده و بنا برین کیش را اشتباه کاتب نتوان قرار داد. در اصل این لفظ محرف آگنش است که بطور معنی انبیر در بعضی فرهنگها آمده است. بظاهر فرهنگ قواس قدیمترین لغت است که انبیر به معنی آگنش آورده (اگرچه در نسخه حاضر اشتباهاً کفش درجست) و از همین جا صاحب دستور معنی غلط (کیش) نقل نموده است. قواس، انبیر، را ذیل - خانهها و جایها و جز آن - در میان والادیه معنی وار، و گزنی و زمو به معنی گل تر و خشک نقل نموده است؛ پس معنی آن کیش در هیچ صورت درست قرار داده نمی شود. واضحست که در نسخه حاضر از فرهنگ قواس کفش تصحیف آگنش است. در زفان گویا و شرفنامه درمعانی انبیر معنی گل تر و خشک علاوه شده. اما بنظرم این نیز درست نیست. و از غلط خوانی نسخه فرهنگ قواس ناشی شده باشد. قول بعضی فرهنگ نویسان بقرار زیر است:

فرهنگ قواس: انبیر کفش.

دستورالافاضل: انبیر کیش.

زفان گویا: انبیر پر کردن و گل تر و خشک و گویند چیزی که در بام اندازند و میان دیوار بر آرند.

ادات: انبیر پر کردن.

شرفنامه: انبیر وزن انجیر پر کردن و گل تر و خشک.

مؤید: انبیر وزن انجیر پر کردن، آگنش یعنی پر کردن هذا هو الصحيح و آنچه در دستور مسطور است شاید از باب خطای کاتب است بدینکه الف را ترك کرده بسهو واصل کتابت آگنش؛ و صاحب قنیه التفات بدان کرده است، باجتهاد؛ ای خویش کیش را تفسیر بدین کرده، و این گمان می شود که صاحب ادات بدین معنی نیاورده بلکه بمعنی پر کردن ذکر کرده است با اینکه دعوی صحیح کرده که لغات لسان الشعراء و دستورالافاضل و نسخ دیگر همه آورده ام،

ترك ندادم مگر تکرار غیر مفید . پس اگر بدین معنی بودی اوترك نکردی ، و نیز بدین معنی استعمال نشده است در لغات . و امثله اشتقاق اونیز بدین دلالت نمی کند چنانچه انبر وانبور .

مدار الافاضل: انبیر پر کردن و گل تر و خشك . . . و در دستور بمعنی کیش و دین است و در لسان الشعرا بمعنی آگنش یعنی پر کردن و این صحیح است و در دستور شاید سهو کاتب باشد .

سروری : انبیر پر کردن آب ، و گل تر و خشك .

جهانگیری : انبیر دو معنی دارد . گل تر و خشك (از لغات اضداد) .
پر کردن .

برهان : انبیر بمعنی گل خشك و تر هردو نوشته اند و بمعنی پر کردن و مملو گردانیدن هم گفته اند و امر بدین معنی هم هست و بمعنی کیش و مذهب و دین و آئین هم بنظر آمده است .

رشیدی : انبیر انباشتن و پر کردن و بدین معنی اماله انبار است و گل خشك و تر را نیز گویند .

ناصری : انبیر گل خشك و گل تر و بمعنی پر کردن نوشته اند و بمعنی امر هم آمده و گفته اند این لغت از اضداد است .

آندراج : (بر ناصری علاوه نموده) و بمعنی آئین و مذهب .

فرهنگ نظام : انبیر گل خشك و تر ؛ اماله لفظ انبار (ببینید جهانگیری) يك كلمه دیگر ، بزغ ، است که در دستور الافاضل بمعنی سیمرنگ آب آمده ؛ اما در اکثر فرهنگها بزغ بمعنی رنگ آب نوشته شده ؛ و ازینرو سیمرنگ آب را می توان غلط کاتب قرار داد . اما همین معنی از روی همین فرهنگ در مویدا الفضلا در جست و چون معلومست که نسخه دستور الافاضل که تحت مطالعه محمد لاد دهلوی نویسنده مویدا الفضلا بود ، غیر از نسخه حاضر بود ، بنابراین می توان ، حدس زد که این اشتباه کاتب نیست بلکه خود مؤلف است . و این اشتباه ناشی است از غلط خوانی نسخه فرهنگ قواس که در این فرهنگ بزغ و سمه بمعنی رنگ آب نوشته . و چنان معلوم می شود که حاجب خیرات مؤلف دستور الافاضل سمه و رنگ آب را سیمرنگ آب خوانده . ما ذیلاً اقوال فرهنگ نویسان را نقل

می کنیم تا این مسئله بخوبی روشن بشود :

قواس : بزغ و سمه رنگ آب ؛ بزغ غوك بود .

دستور : بزغ سیم رنگ آب ؛ بزغ غوك .

ادات : بزغ رنگ آب و غوك ، سمه ماله آهار و رنگ آب .

زفان : بزغ رنگ آب و غوك .

بحر الفضائل : بزغ غوك و رنگ آب ؛ سمه رنگ آب .

شرفنامه : بزغ رنگ آب و سمه رنگ آب و ماله آهار ؛ بزغ بند آب و

غوك آب و برغ بهر دو معنی مترادف .

مؤید الفضلا : بزغ رنگ آب کذا فی القنیه و غوك ، و در دستور سیم رنگ

آب ، سمه رنگ آب .

مدار الافاضل : بزغ رنگ آب و غوك و رود آب و بند آب و وزن مرغ در

مؤید از فرهنگ قواس آورده بمعنی و سمه و رنگ آب الخ .

سروری : بزغ غوك ، شاخی که هنوز سبز نشده باشد ؛ بزغ سمه آن سبزه

که در میان آب روید و بزغ که غوك باشد در آن پنهان شود . مثالش

فیروز کاتب :

مخفی گشته تیر در ریشش چون بزغ در بزغ سمه پنهان

سمه بمعنی آن سبزه باشد که در میان آب روید و آن را بزغ سمه نیز گویند

که بزغ که غوك باشد در میان آن پنهان شود .

جهانگیری : بزغ نام جانوریست ؛ بزغ سمه سبزی باشد مانند ابریشم که

در میان آب بهم رسد .

برهان : بزغ رنگ آب (همراه چند معانی دیگر) ، بزغ سمه وزغ را گویند

و آن چیز سبزی باشد مانند ابریشم که در روی آب بهم رسد و وزغ در آن پنهان

شود و معنی ترکیبی آن وزغ پنهان است چه سمه بمعنی پنهان است . سمه رنگ

آب را نیز گویند و آن چیزی باشد سبز که در روی آبهای ایستاده بهم رسد و

بمعنی پنهان و پوشیده .

رشیدی : بزغ سمه سبزی روی آب که جامه غوك گویند زیرا که بزغ درو

باشد ؛ سمه نیز سبزی که در آب روید و جامه غوك گویند و لهذا او را بزغ سمه

نیز گویند زیرا که بزغ در آن باشد .

فاصری : بزغسمه سبزی باشد که بر روی آب مانند ابریشم جمع بایستد و وزغ در آن پنهان شود و معنی ترکیبی این لغت آن است که سمه بمعنی پنهان و وزغ معروف ، معنی جای پنهان شدن . سمه رنگ آب را نیز گویند و آن سبزی است الخ .

فرهنگ نظام : بزغ نام حیوانی است . . . در فرهنگها برای لفظ مذکور معانی دیگر هم نوشتند که بمعنی بزغ است . بزغسمه ماده سبز شبیه با بریشم بر روی آب پیدا می شود . . . لفظ مذکور مرکب است از بزغ بمعنی وسمه بمعنی سبزی روی آب .

کلمه دیگر **بنفوز** است بمعنی گرداگرد دهن که در دستورالافاضل ذیل حرف «یا» نقل شده و حال آنکه کلمه درست بنفوز است که بصورت های مختلف مانند پوز ، بتپوز ، بدپوز ، بتغوز ، برپوس ، برفوز و غیر آنها آمده . اما در هر صورت حرف اول کلمه با است نه یا ، این هم عجب بنظر می آید که خود مؤلف دستور برپوز و پوز را ذیل حرف با بهمین معنی آورده است .

کلمه دیگر **راوش** بمعنی مشتری است که در دستورالافاضل ذیل حرف را ، نقل شده و حال آنکه در اکثر فرهنگهای فارسی این کلمه زاوش (بازای عربی) است و بنابراین میتوان قیاس کرد که راوش مصحف است . شاید از روی همین غلط خوانی این کلمه راوش در بعضی فرهنگهای فارسی مانند برهان قاطع راه یافته است .

کلمه دیگر **بهانه** بمعنی بوزنه در دستورالافاضل درج شده . در اصل کلمه صحیح بهانه است که در فرهنگ قواس و صحاح القرس با بیت زیر استشهاد شده :

اگر ابروش چین آرد سزد گر روی من بیند

که رخسارم پر از چین است چون رخسار بهانه

بدینطور واضحست که بهانه که در دستور آمده اشتباه است . صاحب مؤیدالفضلا همین شکل را بگفته دستورالافاضل نقل نموده . بنابراین ظن قوی است که این اشتباه مؤلف است نه اشتباه کاتب . و چون دستورالافاضل شاهد

شواهد شعری نباشد موقع تصحیح این غلط فاحش میسر نشده .
 کلمه دیگر روزه بمعنی گیاهی است که در جامه آویزد و در دستور ذیل
 حرف را ، نقل شده و حال آنکه در لغت فرس و فرهنگنامه قواس و صحاح -
 القرس و بحرالفضایل و مؤیدالفضلا این کلمه بشکل دوزه آمده نه روزه . بنابراین
 واضح است که نویسنده دستورالافاضل دچار اشتباه شده است .
 کلمه دیگر واژیر بمعنی هوشیار کردن لشکر در دستورالافاضل ذیل حرف
 واو ، نقل شده و حال آنکه صورت صحیح کلمه آژیر باشد نه واژیر - بظاهراین
 غلطی ناشی است از بیت زیر که در فرهنگ قواس شاهد کلمه آژیر آمده :

سپه را نگهدار و آژیر باش همه ساله با ترکش و تیر باش

کلمه دیگر سنج بمعنی سرین مردم در دستورالافاضل ذیل حرف سین
 مهمله درج شده و همین صورت در بعضی از نسخه‌های بحرالفضایل نیز دیده
 می‌شود . اما اصل کلمه سنج با شین منقوط است چنانکه در لغت فرس و
 فرهنگ قواس و صحاح القرس و معیار جمالی و مؤیدالفضلا و فرهنگ رشیدی
 یافته می‌شود .

کلمه دیگر سینا بمعنی سوراخ کننده در دستورالافاضل درج شده؛ همین
 صورت در بحرالفضایل بقرار زیر آمده : سینا سوراخ کننده و نام بوعلی سینا .

و پس از آن در بعضی فرهنگها مانند مؤیدالفضلا و برهان قاطع هر دو معنی
 مندرجه بالا درج شده است . ازین می‌توان قیاس کرد تلفظ و قراءت این کلمه
 چنانکه در دستور و بحرالفضایل و غیره آمده ، هیچ شك و تردید نمی‌پذیرد .
 دستورالافاضل این را مانند سینا (یا مقدم برنون) نقل کرده اما این مغلوطنظر
 می‌آید و این اشتباه کاتب نیست بلکه خود مؤلف می‌باشد . در واقع کلمه درست
 سنا (نون مقدم بر با) است اسم فاعل از مصدر سنیدن . دکتر محمد معین در
 حاشیه برهان قاطع می‌نویسد :

سنا صفت مشبه از سنیدن ، هویه سنا بمعنی کتف سوراخ کن و پارسیان
 او را شاپور هویه سنا خواندندی (مجمل التواریخ والقصص) .

کلمه دیگر شوخنده بمعنی اسبی که در سرآید در دستورالافاضل درج

شده و همین صورت در بحر الفضایل نیز یافته می‌شود. اما کلمه درست شکوخته است چنانکه در فرهنگ قواس صراحة آمده. ظاهر آنویسنده دستور دچار اشتباه شده.

کلمه دیگر گرفته بمعنی اشتر و گیاه دارو در دستور نقل شده. اما در بحر الفضایل معنی آن شتر و گیاه جاروب درج است. در واقع معنی این کلمه اشتر خار و گیاه جاروب است چنانکه در ادات الفضلا صراحة آمده است:

کرته درختی است خرد، خاردار، گروهی آن را اشترخار گویند و اهل هند جواسه و آن گیاه دراز باشد که از آن جاروب سازند و اهل هند آن را بیلن گویند.

ظاهر است که در معنی که در دستور درج شده دو اشتباه راه یافته. یکی واضحاً اشتباه کاتب است که او جاروب را دارو نوشته و دیگری بظاهر اشتباه مؤلف است که او بجای اشترخار اشتر نوشته و همین اشتباه در بحر الفضایل نیز راه یافته.

کلمه دیگر کامل است که در دستور الافاضل بدینطور شرح شده:

کاکل گله‌ها که میان آب روید.

همین معنی عیناً در فرهنگ بحر الفضایل نیز نقل شده. بظن قوی گله‌ها مصحف کلک‌ها باشد زیرا که در فرهنگ قواس این کلمه ذیل و گله‌ها، نیامده بلکه ذیل نام کشتها و غله‌ها درج یافته است. و نیز در ادات است:

و کاکل آن کلک میان تهی که در آب روید، اهل هند آنرا کانس خوانند، بنابراین واضح است که گل که در دستور الافاضل و بحر الفضایل آمده تصحیف کلک است و ظن بنده همین است که محمد بن قوام بن رستم نویسنده بحر الفضایل از روی دستور الافاضل در اشتباه افتاده باشد.

کلمه دیگر کالیوه است که در دستور الافاضل و بحر الفضایل بمعنی احمق و دیرینه آمده، اما این دیرینه مصحف دیوانه است، و چون در بحر الفضایل همین شکل محرف یافته می‌شود از اوضح و اوضحاتست که نویسنده بحر الفضایل که یکی از منابع عمده اش دستور الافاضل بوده، از روی فرهنگ اخیر بغلط افتاده

باشد. در فرهنگ قواس کالیوه بمعنی دیوانه و احمق بدین دو مصراع استشهد شده:

کالیوه کرد ما را عشق پری جمالی

چون شدم نیم مست و کالیوه

خلاصه اینکه دیرینه که در دستور است مصحف دیوانه است که در فرهنگ قواس مندرج شده.

از مثالهای بالا واضحست که حاجب خیرات مؤلف دستورالافاضل بنا بر قلت استعداد در علم لغت شناسی دچار اشتباه فاحش شده و این اشتباهات صریحه در فرهنگهای بعد راه یافته مسئله لغت شناسی فارسی را دشوارتر و جایی مبهمتر ساخته است.

۶ - یکی از نقائص دستورالافاضل اینست که برخلاف لغت فرس و فرهنگنامه قواس و صحاح الفرس، این فرهنگ از شواهد شعری عاریست و بنا برین تصحیح واژه‌های شامل این کتاب يك کمی مشکل‌تر می‌شود زیرا که معلوم است شعرا کثرت لغت را معین و مخصوص می‌کند و گاهی معنی نیز تعیین می‌یابد. مثلاً کلمه بهنانه که بصورت بهانه در دستور نقل است اگر همراه شعر می‌آمد وزن شعر بهم می‌خورد و تصحیح کلمه دست می‌داد.

نسخه دستورالافاضل :

چنانچه اطلاع داریم ازین فرهنگ نسخه‌ای منحصر بفرد در کتابخانه انجمن آسیای بنگال در کلکته (هندوستان) نگهداری میشود؛ این نسخه دارای ۲۲ برگ و هر صفحه شامل ۲۲ سطر می‌باشد. اگر چه تاریخ ندارد اما از خط و کاغذ پیداست که پیش از قرن دهم استنساخ شده است. نسخه صاف و خواناست اما بعضی جایها افتادگی‌ها دارد. مثلاً برگ دوم که شامل جزوی از مقدمه بود، ازین رفته است. پس از برگ نهم سقط دوم بنظر می‌آید که شامل واژه‌های اخیر حرف باو همه واژه‌های حرف ثاو و واژه‌های اول حرف جیم بوده است. سقط سوم پس از برگ شانزدهم واقع شده و این جزو شامل واژه‌های اخیر حرف غین، واژه‌های حرف فاو و واژه‌های اول حرف قاف بوده است.

بعلاوة این افتادگی‌ها نسخه حاضر اغلاط زیاد دارد، و چون نسخه دیگری پیدا نیست تصحیح اغلاط خیلی دشوار است. در هر حال يك كمی افتادگی‌ها را می‌توان از روی مؤیدالفضل جبران نمود. این فرهنگ اخیر بعضی از کلمات را بگفته دستورالافاضل نقل نموده است و این همه کلمات را در تصحیح نسخه می‌توان بکار برد و بدین‌طور بعضی از کلمات افتاده پیدا می‌شود. افتادگی‌های مقدمه از روی مقدمه فرهنگ قواس می‌توان جبران نمود زیرا که خود مؤلف دستورالافاضل در مقدمه موجود اشاره کرده که او مطالبی را از مقدمه قواس در آورده است.

دکتر نذیر احمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس و ستایش و نیاز و نیایش^۱ مر پدید آرنده گیتی و سپهر و دارنده ماه و مهر را بیرون از اندازه و افزون از شمار ؛ و درود و آفرین ستوده و برترین^۲ بر مهتر و بهتر پیام آوران و سرور^۳ پیغامبران، برگزین^۴ آفریدگار^۵ و بهین و مهین^۶ کردگار^۷ بصد هزاران^۸ هزار بایاران و یاوران^۹ پی در پی و دم در دم^{۱۰} .

چنین می فرماید استاد جهانیان، مقتداء عالمیان ، سلطان سخنوران

۱ - اصل = ثنایش ؛ تصحیح قیاسی ۲ - اصل = و ستوده

برترین ؛ تصحیح قیاسی ۳ - اصل = مهتر در ؛ تصحیح قیاسی

۴ - نسخه فرهنگ قواس که منحصر بفرد است از همین جا شروع می شود

۵ - قواس = آفرید ۶ - قواس = بهمین و همین ۷ - دستور

کذا در اصل ؛ اما زفان گویا (نسخه منحصر بفرد) = برگزین آفریدگار و

برگزیده کردگار ۸ - دستور = آن صد هزار بار ، متن مطابق قواس

۹ - زفان = دل و روان هریاران و یاوران ۱۰ - زفان = پیاپی و

دمادم .

عصر ، افضل فاضلان دهر ، اول عقل افاضل ، واسطه عقل فضایل ،
 مبین مشکلات ، کاشف غویصات ، منشی نظم و نثر ، مفخر و ملجاء فخر ؛
 فخر الحق والدین که دارای امیرمان^۱ خانه این صاحب اورنگ سخنوری
 و مالک دیهیم مهتری را عمر نوح و خشور^۲ دهاد ، و در کار این پیروی از
 کلمه^۳ آهوگیران^۴ و نارایی دژ برازان^۵ یار و نگاهدارش باد ، که روزی
 در انجمنی نشسته بودم . یاران همدل و هم منش بی هیچ پیغاره^۶ و
 سرزنش گرد آمده بودند .

آرزوی^۸ خواندن کارنامه [در دل ایشان راه یافت ، شاهنامه^۹
 که بهترین نامه هاست پیش آوردند ، و در خواندن آن کام^{۱۰} کست^{۱۱}
 استوار کردند و هوش و گوش^{۱۲} بر آن گماشتند تا آنچه از پوشیدهای
 آن در دل داشتند پرسند^{۱۳} ؛ هم^{۱۴} به سوی یکدیگر می دیدند و

-
- ۱ - در اصل درست خوانده نمی شود، بعد از این کلمه «است» افزوده
 ۲ - اصل == و خشود ؛ متن تصحیح قیاسی ۳ - کذا در اصل ؛ اما
 قواس == کاهه ۴ - آهوگیر بمعنی عیب جو (جهانگیری ۱ = ۸۷۰)
 ۵ - دژ براز بمعنی بدکردار (برهان ۲ = ۵۵۷) ؛ دستور == دژ بشر بدیران ؛
 قواس == دژ براز ؛ بردان ؛ زفان == ایزد در کار و گفتار او را یار و از هوا
 و دژ برازان نگاهدار باد ۶ - قواس == هیچ بیجه ۷ - دستور ==
 بی عار ۸ - قواس == روزی ؛ دستور == از روی ؛ متن تصحیح قیاسی
 ۹ - عبارت در میان قلائین در دستور نیامده ۱۰ - قواس == کار
 ۱۱ - قواس == کسته ۱۲ - قواس == در و هوش و گوش الخ .
 زفان == پس هوش و گوش بر آن آرزو گذاشتند و دل بران کام و بست داشتند
 ۱۳ - قواس == بزسعد ۱۴ - دستور == بسوی (به حذف هم)

بربسته‌های^۱ آن از یکدیگر می‌پرسیدند؛ اما کسی آن در باز نمی‌گشاد^۲
و داد آن^۳ سخن‌ها بسزا نمی‌داد. دوستی به من روی آورد گفت:

بیت^۴

بره‌جوش کنون که^۵ جای جوش است

گویای جهان چرا خموش است

ما را ازین زبان بهره مند و ازین هستی دنه^۶ پسند کن. « در
پوزش^۸ را بر بستم و سخن را^۹ در سخن پیوستم چنانچه گهر سفت آن
گفت. در دل ایشان گاه گیر آمد^{۱۰} و اندرون ایشان راه پذیر^{۱۱} شد. پس
از آن جوش گرفتند: که آنچه زبان^{۱۲} پارسی و پهلوی است می‌باید که همه
را یکجا کنی و تیر^{۱۳} زفان بنویسی تا هر کس از این زبان بهره‌ای گیرد^{۱۴}،

-
- ۱- دستور = بر تشبها، متن تصحیح قیاسی؛ در قواس، و بر بسته‌ها....
پرسیدند. محذوف است ۲- کذاست در دستور و زفان، اما قواس =
نمی‌کرد ۳- قواس = دادن سخن‌ها؛ دستور = دل آن سخن‌ها؛ متن
مطابق زفان ۴- قواس = مثنوی ۵- در قواس مصراع بالعکس
آمده؛ اما، رك: لیلی و مجنون نظامی چاپ دستگردی ص ۴۰ ۶- لیلی و
مجنون = دلا که ۷- قواس = رنه؛ دنه آوازی را گویند که از غایت
خوشی سرزند ۸- زفان = دراستوه را بر خود بستم و سخن را در سخن
پیوستم ۹- دستور «را» ندارد ۱۰- در دستور آمده، محذوف است
۱۱- قواس: راه به رسد ۱۲- در دستور «زبان» محذوف است
۱۳- رك: مجله فکر و نظر، جولای ۶۵ ص ۸۴ س ۱۰، ۲۹
۱۴- قواس = گیرند، پس از آن نسخه دستور الافاضل افتادگی دارد. بنظم
قطر يك ورق که شامل بقیه دیباچه قواس و چند جمله‌ها در حمد و نعت بوده
باشد افتاده؛ در اینجا بقیه دیباچه از روی قواس افزوده می‌شود.

[ویژه کسی که با بزرگان همنشین و همراز^۱ و نامه خوان و غم پرداز باشند. هر که ازین زبان ازو سخنی باز جوید آنچ پرسد^۲ پاسخ آن بازگوید، نزد همه ارجمند و گرامی و نام آور بدانا^۳ نامی شود. پس از آن چون ساخته و پرداخته کنی، این رنج سخن را چو از گنج کهن در گنج خانه از خویش و بیگانه پنهان نداری، بلکه چون آفتاب پیدا و بر همه چون روز هویدا داری. تا رنج برد تو برین که به از گنج هزار^۴ شایگان و مایه بخشی تهی مایگان است، از میان رایگان بیرون نرود. آنرا چون نوباوه به درگاه دانا پناه بزرگ^۵ پرور [دستور^۶] شاه هفت کشور و آزاده و آزاده پرور^۷ [بیری^۸] ویژه خدایگان روی زمین، خواجه و راستکار راستین، ستوده کیش پیغامبر، ستوده دارای داور، شکننده کام بارگیران، فکننده سرهای برهنه سران، خداوند خامه و تیغ، بخشنده کامه بی دریغ، دستور روشن هش، دوست پرور^۹ دشمن کش، که آصف برخیا پیشکارش و بزرجمهر نیا خواستندارش^{۱۰} سزد. همیشه کردگار کارسازش^{۱۱} و آفریدگار کام بردارش باد :

۱ - زفان = دوستان همدل و همراز ... غم پرداز ۲ - زفان = بدانج

می رسیدند می پرسیدند، چون پاسخ می یافتند ۳ - کذا در اصل

۴ - اصل = به هزار؛ تصحیح قیاسی ۵ - اصل = تربود، متن

تصحیح قیاسی ۶ - اضافه قیاسی ۷ - اصل = برود، متن

تصحیح قیاسی ۸ - اضافه قیاسی ۹ - اصل = پرورد؛ متن

تصحیح قیاسی ۱۰ - خواستان به معنی دولت (جهانگیری ۲: ۱۸۴)

۱۱ - در اصل (کار) محذوف

زهی از خام^۱ و تیغ تو خام^۲ دشمنان پاره
 وزین سان دیگک انده پخته اندر سینه همواره
 نمود^۳ از شرزه ان که بادا همی^۴ ایشان
 نشسته در دل ایشان چو کینه در دل خاره
 ز گیتی بهره ایشان چه آمد هیچ می دانی
 اگر در خانه پیغوله وگر در کوی پیغاره
 برایت گشت چرخ و رفت مهر و بودن^۵ گیتی
 بچاره^۶ سازی وزین هر سه برمیخواه^۷ بیچاره
 بکامت دوست و دشمن بدامت پای مرد و زن
 بنامت گفتهای من دم گویای گهواره
 مرا چون از گفت او گزیر^۸ و گریز نبود، خوشنود شدم و در
 بستوه^۹ و استوه را بر خود بستم و خواست منش^{۱۰} و اندیشه دل دران
 پیوستم تا فرهنگنامهها را با هم کنم . نخست شاهنامه را که شاه نامه
 هاست ، پیش آوردم و از سر تا پا بخانه فرو خواندم آنچه از سخن

۱ - به معنی خامه (جهانگیری ۱ : ۱۳۹) ۲ - به معنی چرم
 دباغت نکرده شده (ایضاً) ۳ - این مصراع از وزن ساقط است ؛
 تصحیح آن میسر نشد ۴ - کذاست در اصل ۵ - اصل =
 بردن ؛ متن تصحیح قیاسی ۶ - تصحیح این مصراع میسر نشد
 ۷ - اصل = برخواه ۸ - اصل = کزند ؛ متن تصحیح قیاسی
 ۹ - زفان گویا : در استوه را بر خود بستم ۱۰ - زفان گویا = ومنش
 بر آن داشتم و از بدان گماشتم که فرهنگنامهها را با هم و سخنان پراکنده را
 فراهم کنم.

پهلوی بود همه را جداگانه بر کاغذی بنوشتیم، پس آنگاه [که] او را بنوشتیم، فرهنگنامه‌های دیگر که آنرا فرهنگنامه نبشته‌اند در زبان تازی و پارسی ترجمان کرده^۱ همه را فرونگریستم. و یگان یگان در خانه کاغذ نگار آوردم، و^۲ آنرا بخش بخش و گونه گونه و بهره بهره کردم^۳، بدین هنجار^۴ مر^۵ خدای عزوجل که قادر است بر درستی و نادرستی آن، از نا آگاهی و گمراهی نگاهدارد^۶ و بر راه درست و راست [گذارد]

۵

(ص ۳) مقصود آفرینش، آسمان جلال: شعر

مَاۤ اِنْ مَدَحْتُ مُحَمَّدًا بِمَقَالَتِي

لَكِنْ مَدَحْتُ مَقَالَتِي بِمَحْمَدٍ

از مدح رهی قدر تو نیفزاید لیکن

از نعت تو قدر سخن بنده فزاید

۱ - زفان = هرچه در زبان تازی و پارسی و پهلوی و دردی و یونانی

و ترکی و جز آن بود همه را فرو نگریستم و یگان یگان در خانه نگار آوردم

۲-۲ - زفان = آنرا بخش بخش و گونه گونه و بهره بهره کردم

۳- زفان = نهادم برین هنجار ۴-۴ - زفان = یزدان دانایتر است و

بر درستی و نا راستی آن از گمراهی و بی آگاهی نگاه دارد ۵ - چنانکه

تذکر داده شد در اینجا چند جمله ها راجع به حمد و نعت افتاده است.

۶ - این در تاج المآثر تألیف حسن نظامی (نسخه خطی جیوال انستی تیوت

پتته) ص ۱۰ و ۵۵۳ دوبار نقل شده ؛ دفعه دوم بدینقرار آمده :

ما ان مدحت کنایی بمقالتی لکن مدحت مقالتی بکتاب .

بعد توحید احد و نعت رسول محمد « علیه عن الصلوات افضلها
ومن التحیات اکملها » صد هزاران غرر دعا و درر ثنا بر چهار یار که
چون عناصر اربعه سبب دوام عالم و قوام بنی آدم اند :

قطعه

هر چار^۱ چار حد^۲ بناء پیمبری
هر چار چار عنصر ارواح انبیاء
بی مهر چار یار درین پنج روز^۳ عمر
نتوان خلاص یافتن از^۴ ششدر عنا

و بر اتباع و اشیاع و تابعین تبع و خلفاء راشدین و ائمه مهدیین که
اسامی هر یک تاج مصادر لغات و سریر مآثر دهاته^۵ و خسام معرکه جهاد
و خنجر میدان اجتهاد بوده اند . و صحاح اللغات از قلم ایشان تصحیح
یافته و صاحب لغات چندین مشکلات در مدح و نعت شان پرداخته :

شعر

اَللّٰهُ اَفْضَلُهُمْ وَاَعْلٰی ذِكْرُهُمْ
رَغْمًا لِأَهْلِ الشَّرْكِ وَالْإِلْحَادِ

۱ - این دو بیت در تاج المآثر ص ۱۲ درج شده است

۲ - دستور = جاء ؛ متن مطابق تاج المآثر ۳ - اصل = روزه ، متن

مطابق تاج المآثر ۴ - تاج المآثر = یافت ازین ۵ - اصل =

دهاده ؛ متن تصحیح قیاسی ؛ دهات جمع داهی بمعنی زیرکان

باجدادشان عز بطحا و یثرب

ز اخلاق^۲ شان فخر محراب و منبر^۱

اما بعد می گوید مؤلف این تألیف و مصنف این تصنیف بنده ضعیف رفیع مکمن اندوه و بلیات معروف به حاجب خیرات «ذکره الله بالخیرات ورزقه فی الدنیا الحسنات و فی الآخرة الجنات» که چون چرخ سرگردان بنده را در سرگردانی باخود یار گردانید و از وطن اصلی و مسکن کلی یعنی حضرت دهلی از نزدیکی به دوری مبتلا کرد و لشکر حوادث چنان بر من مزیت که از دست چپ و راست خود شناخت. چون قوت مقاومت نداشتم به ضرورت خود را در سرگردانی انداختم و عصای سفر درمشت و قلم سیاه روی غربت در انگشت گرفتم. چون ماه سریع السیر (ص ۴) منزل به منزل و چون آفتاب صاحب دوران دیر شهر به شهر می شدم و چون چشمها آب ازدیده می راندم و قصه حال خویش با هر بیگانه و خویش می خواندم.

شعر :

رَاحَتٌ مَشْرِقَةً وَ رَحْتُ مَغْرِبًا

فمتمی التقاء مشرق و مغرب^۳

۱ - این بیت در تاج المآثر ص ۱۵۶ در قطعه دویستی آمده؛ بیت دیگری

بقراد زیر است =

تفاخر نموده بدو آل هاشم تظاهر فزوده بدو آل حیدر

۲ - تاج = باسلاف ۳ - این بیت در تاج المآثر ص ۳۲ در جست؛

اما در کتاب، الرد الوافر، ص ۳۳۳ و ۴۷۷ بقراد زیر است =

سارت مشرقه و سرت مغرباً شان بین مشرق و مغرب

یکچند دلم دبدبۀ خانى دید

خود را بمثابة جهانبانى دید

چشم از سر او کشیده بادا یارب

کو بر سر جمع ما پریشانى دید

تا سواد باریك قصۀ بیر که^۱ «فی غیابت الجب» عبارت از آنست،

نزول افتاد، و چند روز چون یوسف خود را بدان چاه زندان بی داد

داد و در يك گوشه چون غریب بی توشه نزول کرد. ناگاه صبح اجلال

از مطلع اقبال طالع شد و صدر صدور الشرق شمس الدولة والدین که از

برآمد دولت خویشن «الشمس لاتخفى فی کل مکان» گشته است

«رفعه الله فی مشارق الارض ومغاربها» شمسی که اسد فلک با شهامت او

شیری پشمینی است و بحسب او باد بخانۀ او شتری مهار در بینی، بلکه

دل نخب پیش طهارت باطنش بی علت خیب.

صدر باقدر، افضل فضلاء روی زمین، اکمل شعراء هند وچین،

منفق نفقۀ غرباء، مربی علماء وبلغاء.

سرف^۲ قتاجع^۳ کابراً عن کابری

کالرمج انبوباً علی انبوب

۱ - در استان مدیه پردیش در ضلع نیمار امروزی جائی به نام بیر

به مسافت ۳۳ کیلومتری از کهندوانه و ۱۰۲ کیلومتری از برهان پور و ۹۶ کیلومتری از اسیرگده واقع است ممکنست مؤلف همانجا رفته باشد.

۲ - بیت اول در جوامع الحکایات چاپ معین ص ۱۲ بدینطور ضبط شده = شرف توارث کابراً عن کابری الخ. و در تاج المآثر هر دو بیت در قطعۀ سه بیتی که بیت آخر آن بدینطور آمده، درج شده است:

و کذا النجابه لایکون تمامها لتجیب قوم لیس باین نجیب.

۳ - جوامع: توارث؛ تاج: تتابع.

و حلی النجوم^۱ الزهر من اسلافه

کالغیث مشبوداً علی مشبود^۲

مکرم کرماء عصر ، منشی نظم و نثر ؛ وزیر پیشه صاحب رای ،
دبیر اندیشه مشکل گشای ، نظیرش عاشق هم در آب دیده خود ندیده ،
بدیلش دیده و گوش معشوق در آینه و خواب ندیده و نشنیده . تیر چرخ^۳
محرر دیوان او ، قاضی مسند دوران چون زهره غزل خوان . هندوی
فلک در بانس ، مهر سپهر شمع ابوانش ، ماه سریع السیر یکی از پیکان
آن تیر ، ترک گردون به دستش چون هندو دستگیر (ص ۵) واسیر ؛ از
کشاکش دستش فضلا راحت دیده و از انشاء نظمش شعرا جواهر چیده .

نظم

گوهر که بود کز کف دستش افتد

گوهر که بود از کف دستش افتد^۴

بحر از سخای کفش کف در دهان ، ابر در هوای دستش گریان ؛
آوازش بلند ، آوازه اش دو چند . ماه از رشک رای منیرش در سلخ ،
دریا از غیرت کفش کام تلخ .

نظم

صدف پیوسته از وی تنگ دل شد

یتیمش از کفش در خاک و گل شد

۱ - تاج = تالانجوم ۲ - تاج = موثوباً علی موثوب

۳ - در اصل = جزع؛ متن تصحیح قیاسی ۴ - این بیت به همین طور

در نسخه اصل مندرج است.

و [....] ت^۱ در کارش روان، قلم پیشکارش از سر دوران؛ گوهر
آبدار ثمین، شمس الدوله والدين عزالاسلام والمسلمين غرة نجباء
الفرالمحجلين، قرة عين الوزراء المتقدمين، ضياء الملوك والسلطين،
مخصوص بعنايت بارى محمد احمد ججنيرى «بيض الله وجهه فى الدنيا
والآخرة و كفايده كالبهور الزاخره» شمسى كه فيض انوار از باطن
مصفاش پيوسته است ولمعان سعادت با جبين منورش چون ابرو به ابرو
پيوسته: شعر

يَعْمُ الْاِلهُ عَلَى الْعِبَادِ كَثِيرَةً

و أَجَلَّتْهُنَّ فَجَابَتُهُ الْأَوْلَادُ^۲

قطعه

گوهر پاك احمد بن على

صدر آفاق شمس دولت ودين

نثر طبعت همه در منشور

نظم الفضا تست دَر ثمين

همه اشعار تو پر آب زلال

همه ابيات تست ماء معين

گل ز بوى تو عطر خواهنده

نافه در پيش خلق تو مسكين

۱ - در اصل كرم خورده و ناخواناست ۲ - اين بيت با بيت

ديگرى كه بقرار ذير است در تاج المآثر ص ۵۲ درجست =

شرف بعقد الدرو اصل بعضه بعضاً كانبوب القفا الميعاد.

زینت عالم از در و گهر است
 یافت در و گهر ز تو تزئین
 ماه نو از کمیت تازی تو
 یافته نعل هر مهی زرین
 رشك درهای لفظ تو هر سال
 در پس^۱ پرده می شود پروین
 سعد شد مشتری هم از نظرت
 گه گه از لطف سوی ما هم بین
 مدح ذات تو کی تواند کرد
 گر شود جمع آسمان و زمین
 تیر گردون مسخر قلمت
 بساد دایم^۲ ز فضل حق، آمین
 اگرچه آفتاب در چاه نیفتد در منزل (بیر) فرود آمد . فاقه زندگان
 روزگار که روزگار بفاقه می گذرانیدند از کندوری خاص به نانهای تنوری
 که قرص آفتاب کرم بود اشباع^۳ تمام یافتند .
 آنانکه قانعند ز عالم بمیوه ای
 از آفتاب پخته شود وجه قوت شان
 و مسکین^۴ برهنگام بی یساره که اسیر برهنگی بودند از بقچه خانه
 باختصاص « أَأَشْمَسُ حَسْبَةَ الْمَسَاكِينِ » شتافتند . بنده که چون خفاش در

۱ - گذاشت در اصل ۲ - اصل دوام ؛ متن تصحیح قیاسی

۳ - به معنی سیری ها ۴ - اصل = مسکن ؛ متن تصحیح قیاسی

۵ - اصل = بسیار ؛ متن تصحیح قیاسی

کنج اختفا مخفی بود با صد هزاران نیاز باخود می گفت . مصراع :
شب پرک کی دیدن آرد چشمه خورشید را ؛ اما چون وقت سعادت برسر
رسیده بود آن صدر با سعادت برسر وقت رسید و روی دولت را باز
در آینه مراد دید :

نظم

سری کسو برای سعادت برآمد

اگر او نخواهد بخواهد سعادت

اگر چه چندین در آرزوی دست بوس بودند بدان دولت نمی رسیدند
این ریزه^۱ با بی زحمت بازان آستان آسمان سا دستگاه یافت ؛

مثنوی

خواجهای آفتاب جست نیافت

بندهای خفته بود بر وی تافت

و بمجرد وصول ملاقات و حصول سعادت تفقد فراوان فرمود و
چون آفتاب گرم بنرمی تمام نمود و بر زبان مبارك راند : اگر اتفاق
عزیمت استاد آباد^۲ مصمم شود ، محض خیر باشد و ازین جنس سخنان
می راند و بطریق کنایت و ادب بر خود می خواند . بنده نیز عرضه داشت
کرد : هر که در سامه عنایت و سایه حمایت آن آفتاب سپهر مهر باشد
او را از حرقت بی نوائی و شدت غم فرسائی ذره ای التفات نتواند بود .
چون روز دیگر طرف استاد آباد که مستقر دولت اوست الشمس

۱ - کذا در اصل ۲ - برای موقعیت این شهر ، رك به مقدمه

تَجَرى لِمُسْتَرٍ^۱ (ص ۷) خرامید. بنده چون عطار در تحت الشعاع شمس درآمد و از سر کمر مسافرت بر میان بست و پای از شهر بند مقام آن مقام بگشاد، چون شاگردان مجد روی به استاد آباد نهاد، تا بوقت محمود و طالع مسعود بسده منیع و آستان رفیع شمسی رسید. و بعد آنکه به مجاورت آن صدر با قدر انیس و جلیس شد و به ملاقات دولت و دولت ملاقات پیوسته درگاه و بیگاه چون آفتاب و ماه در جمع ایشان چون شمع حاضر بودی، و تواریخ جدید علماء معظم و فضلاء قدیم مکرم را بستودی و بسودی، و قصص و سرگذشت متقدمان به خدمت ایشان خواندی، و از هر بابت سخن راندى. چون صدر عالی قدر در هنر تمام و از استخوان صدور عظام بود، بر شا کله «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ»^۲ پیوسته کرم مکرمانه فرمودی و آن مالک اقلام جانب این سیاه روی به نظر شفقت تمام و مردمی دید:

شعر

ان المكارم اخلاق عرفت بها

والمكرمات حديث منك مسطور^۳

محمود ز فردوسی طوسی زنده است

مسعود^۴ ز بیهقی^۵ بعالم احیاست

تا روی در اثناء محاوره بر تیع آبدار زبان راند که: «چون

۱ - قرآن سوره ۳۶ آیه ۳۸ ۲ - قرآن سوره ۱۷ آیه ۸۴

۳ - این بیت در تاج المآثر ص ۳۱۷ نقل است ۴ - مراد مسعود غزنوی

پسر محمود (۴۲۲-۴۳۳ هـ) ۵ - مراد ابوالفضل بیهقی مؤلف تاریخ مسعودی

بیشتری خلق زمانه در تحصیل به سبب^۱ تواتر حادثات کاهلی می‌نماید و در فضل به کلید لغات نمی‌گشاید، اشعار فضلاء متقدم مشکل می‌بماند و چنانچه حق آنست کس نمی‌داند. « دعاگوی ذکر فرهنگ نامه آن نهنگ دریای فضایل فخرالدوله والدين مبارك شاه غزنوی عرف کمانگر که از چاشنی کمان سخن^۲ بلند او قوس و قزح رنگ آرد^۳، در میان آورد، و برزبان راند و شمه‌ای از بزرگی تألیفات و منشآت او برخواند و يك بيت از ایات مولانا شهاب الدین جوهری که گوهر سخن او را قیمت جز او کسی ندانست، که به مدایح آن ذات درها سفته و این قطعه آبدار گفته، در این سلك (ص ۸) منسلک گردانید :

نظم

فخر دین کان کرم گنج هنر دریای فضل

ای ز طبع يك سخن سرمایه صدجوهری

صدر مذکور فرمود : « شك نیست اما فرهنگ در غایت اختصار است، غرض مبتدیان به حاصل نمی‌شود. » و چون رغبت این مشفق رعیت پرور در این شیوه صادق دیدم برخود التزام نمودم. با آنکه کتب علم و قصاید فضل و رسایل اسانید این ضعیف که در علم دینی و فضل دنیاوی از منشآت مولانا رکن الدین ناوی، در علم قافیه^۴ و ردیف

۱ - اصل = آن سبب؛ متن تصحیح قیاسی ۲ - اصل =

کمان سخت؛ متن تصحیح قیاسی ۳ - به معنی شرمنده شود

۴ - نام مصطلحات که در این جا آورده شد، از حیث ترتیب ناقص و نادرست

است؛ مصطلحات يك علم در یکجا باید آورد، مانند قافیه و ردیف و اوزان

و ایضا و شایگان و حرفدوی و برهمن قیاس.

و از هر تصنیف و تألیف و انواع تجنیسات و لطایف تصنیفات و طرد و عکس و حرف روی و صنعت لفظی و معنوی و مطابقه و اوزان و ابطاء و شایگان :

نظم

که هریک بود ازان اسناد بنده

بایام صغر در یا [د] بنده

و در^۱ صنعت مدور و مشجرو مرصع و ملمع و مصحف و رواید^۲ و مقطع و مربع و تام و ناقص و مسجع و بعض و کل و مجنح و مستوی و متوسط و مستفح^۳ و مسحر^۴ و حف و عاد و اشتقاق و مقلوب و اعنات^۵ و اجمال و تفصیل و کنایت و مطلق و مشروط و استعارت و مکرر و مطرف و حسن مطلع^۶ و مقطع و مدح و موجه و حسن تخلص و قلب العکس و منقلب و رقطا و الثفات و متزلزل خیفا^۷ و تأکید المدح بمایشبه القح^۸

۱ - ترتیب مصطلحات در این جا خیلی ناقص و نادرست است؛ نمی دانم

چه طور حاجب خیرات فهرست ناقصی ترتیب داده بود ۲ - کذا

در اصل؛ ممکنست (زواید) باشد ۳ - کذا در اصل

۳ - کذا در اصل ۴ - اصل = اعنات؛ تصحیح قیاسی؛ پارسی

اعنات در کاری سخن افکندن باشد و این را نیز لزوم مالا یلزم خوانند (حدایق السحر چاپ عباس اقبال ص ۲۶) ۵ - اصل = حسن المطلع و مقطع؛

متن تصحیح قیاسی ۶ - اصل = خیفا؛ متن تصحیح قیاسی؛ پارسی

خیف یک چشم اسب سیاه و یکی کبود بود و این صنعت چنان باشد که دبیر یا شاعر در نثر یا نظم کلماتی آرد که حروف یک جمله منقوطة بود و حروف دیگر جمله عطل (حدایق السحر ص ۶۷). ۷ - حدایق = تأکید المدح

بمایشبه الذم.

و قلب و تعجب و ابداع و متلون و لزوم و اجتهاد و غزل و ترجمه و ترجیع و تضمین و حذف و ترصیع و خصی و مثنای و جزل و متلایم و بدیه و هزل و تنسیق^۱ الصفات و تضمین المصراع^۲ و الایات ، و الاغراق فی صفة ، سیاقه الاعداد^۳ و استغراق و لغز و معما و اضداد و سهل ممتنع^۴ و سلس و مسمط و ذوقافیتین و تجاهل عارف فقط و دقایق^۵ دیگر استاد الافاضل (ص ۹) مولانا رشید المله و الدین و طواط که در « حدایق السحر » خود باشواهدمکیف و مشرّح و مفتّح و مصرّح در قلم آورده و حقوق تمام بر اهل فضل ثابت گردانیده . بنده نیز توجه حق گزاری چند در مدایح ایشان سفته و این قطعه آبدار گفته :

قطعه

استاد سخنوران عالم	فرزانه رشید دین و طواط
شیدا ز فضایل ارسطو	دیوانه لفظ تست بقراط
در پیش تو شاعران عالم	چون پیش خلیفه خلق اوساط
شد کاتب چرخ در خط از تو	شاگرد صفت به پیش خطاط ^۶
روی فضلا ز رشک تو زرد	چون عورت حامله ز اسقاط
در جمله گوشها رسیده	نظم سخنت چو دُر در اقراط
هر چند مدایحت نویسد	از طبع رفیع نبود افراط

۱ - اصل = تقسیم الصفات ؛ متن مطابق حدایق السحر ص ۵۱

۲ - حدایق = التضمین ۳ - اصل = سیاقه الافراد ؛ متن مطابق حدایق

السحر ص ۵۰ ۴ - حدایق السحر = سهل و ممتنع ۵ - اسم

بعضی صنایع و مصطلحات دیگر که مؤلف در اینجا آورده در حدایق السحر

نیامده ۶ - اصل = خیاط ، متن تصحیح قیاسی

فی الجمله شتری که [در] جلد میش بود از گرگ زمانه در
توا و تلف افتاد و آن اوراق را به باد حوادث داد؛ و نفایس نفیس مراسلات
که در فضل و صنعت نوادر بود، در معرض صنعت پیوست، و اندکی
که در جلد خویش داشتیم نقش آن در کتابخانه سینه نگاشتیم و درین
مجموعه ودیعت نهادیم.

ای صدر برگزیده وای منبع کریم

بشنو نصیحتم که شنودم من از حکیم

از علم و فضل و صنعت و تنجیم بی شمار

چیزی که بود در دلم آن ماند مستقیم

به ضرورت دواوین اساتذۀ کبار که بار فضل را متحمل بودند
بوجه مستعار طلید، از بالا فرو خواند و اسامی هریک از آن فضلا در
این تألیف شریف به یک قلمی راند و آن بلغاء معتبر و فضلاء هر شهر را
چون مولانا ظهیرالدین فاریابی که پشت فضل را استظهاری تمام از وی
روی نمود، و مجیرالدین بیلقانی که اجر سخن او بازار فضل بجان هم
ارزان تر بود، و جمال و کمال الدین صفاهانی که خاک آستان ایشان
(ص ۱۰) فلک در چشم خود چون سرمه صفاهان کشیدی، و انوری و
سنایی که هریک دیده فضلا را بینایی و روشنایی بود، و سخن روحانی
که نصیب روح از وی افزود، و سوزنی که دهان شعرای این زمانه به
سوزن جد و ریسمان هزل بردوخت، و پنج بحر طبع خمسة نظامی که دریا
از وی گوهر بخشی آموخت، و شاهنامه فردوسی که مونس گاه و بیگاه

و مقتداء هرامیر و شاه [و] فرهنگنامه استاد الشعراء فخرالدین مبارکشاه، و شرفالدین شفروء با بلاغت و مشرفالدین سعدی با سعادت، و امام همام تبریز و سیف اعرج شیرین قلم شکر با شکر ریز، و عنصری که به عناصر اربعه منسوب بود، و ناصر خسرو که راه حکمت به سر انگشت و قلم پیمود، و امام ناصری که نقد سخنش در بازار نقادان سخن تا این زمان رایج و قاضی حوایج است، و دیوان مجمع البحرین آن فاضل و مفضل کونین افضل الدین خاقانی که نظم او پر آب زندگی و زبان دربار نثرش در کامرانی درفشانی بود.

«نورالله جرهانهم و ثقل بالحسنات میزانههم»

قطعه:

کریمایان اثرهایی که داری

بکن ایثار وقت پاک ایشان

چو من سر در نقاب خاک آرم

بده خاک مرا آبی ازین سان

ندارم توشه چندانی در این راه

بیخشایش مرا مغفور گردان

دیگر از منشآت شعرای هندوستان و خراسان که اگر اسامی هر یک در این مختصر آمدی دیباچه کتاب به تطویل کشیدی، بقدر وسع و امکان مطالعه کرد، و لغات تازی و ترکی و مغلی و پهلوی و پارسی و افغانی و جهودی و ترسایی و نصرانی و زبان مغان و سریانی و فلاسفه و تاجیک و عبرانی و زبان رازیان و حجازیان و ولایت ماوراءالنهر و اصطلاح شعرای هر شهر (ص ۱۱) و مصنوعات افاضل و مستعملات امثال:

نظم

ازین لغات شود سمع اصممع بسماع

وزین نکات بود روشنائی اخفش

از متون دواوین نظم و کتب نثر بیرون آوردم و ترتیب حروف

تهجی نهاد. و این کتاب را «دستورالافاضل فی لغات الفصائل» نام نهاد

تا فضلاء آخرالزمان و شعرای جاری اللسان را دستوری و مبتدیان و

منتهمان را از وی حضوری و سروری به حاصل آید، **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى**

باب الالف

ایزد: خدای.

آفریدگار: پدید آورنده همه.

احمد: نام پیغامبر.

امجد: نام پیغامبر.

اردیبهشت: ماه بهار، صفر^۱.

آودك^۲: میوه آویخته.

اورفك: تخت

۱ - مانند اردی بهشت، ماه صفر ماه دوم است ۲ - بحر: آونگ
میوه آویخته و چیزی که بروی آویزند؛ مویده: ۱: ۵۹ می آورد: اوئل میوه آویخته
كذا فی القنیه من الدستور؛ اقول شاید از تصحیف کاتب است زیرا چه درادات
لغات دستور غیر عربی همه مسطور است و در ادات این مذکور نیست.... در نسخه
دستور که نزد کاتب است دران بدین معنی اوانگ به دو الف و میانه واو و بعد
الف دوم نون آورده است و هر دو الف را به مدات فتح کرده است و این نسخه
انتساخ است از نسخه سالدیه والله اعلم بالصواب؛ قواس و ادات رسنی که.....
خوشه های انگور برو آویزند؛ ادات: قبل میوه آویخته؛ نیزك: مدارك: ۱: ۱۳۲

آبان : ماه شعبان^۱ پارسیان
 اکلیل : تاج و منزل^۲ ماه
 اختر : فال^۳ و منزل ماه
 ارغنون : ساز^۴ و آواز هفتاد دختر بکر که به یکبار بر کشند.
 ایوان^۵ : کوشک و سراپرده.
 آذین^۶ : آرایش و قبه.
 ادرمان^۷ : عاریت.
 آبی : میوه‌ای که آنرا به زبان عربی^۸ سفرجل گویند ، و سرباز^۹ زننده ،
 و آنج در آب^{۱۰} معیشت دارد، و سرکش^{۱۱}.
 ابقع^{۱۲} : زاغ^{۱۳} پیسه.

- ۱- مانند شعبان آبان هم ماه هشتم است رك: بحر الفضایل ۲- این
 معنی در مویده ۱ : ۵۷ به حواله دستور آورده ؛ نیز رك : بحر الفضایل
 ۳- مویده ۱ : ۳۳ همین معنی به گفته لسان الشعرا آورده ۴- بحر : ساز
 رومیان، و آواز هفتاد دخت که یکبار بدارند ؛ مویده ۱ : ۷۷ به حواله همین کتاب
 حاضر (دستور) آورده: ساز و آواز هفتاد دختر خواننده و سازنده که الخ ؛ مدار ۱ :
 ۷۴ آورده ؛ گویند ساز و آواز هفتاد دختر که الخ ۵- رك : بحر الفضایل ؛
 مویده همین معنی به گفته دستور آورده (۱ : ۶۷) ۶- بحر : قبه و آرایش
 و بیرق ۷- بحر : خانه عاریت و مهمانخانه ۸- رك : مویده ۱ :
 ۱۰۶ ، مدار ۱ : ۵۲ ۹- رك : مویده ۱ : ۱۰۳ ، مدار ۱ : ۵۲ (این
 عربی است) ۱۰- رك : ایضاً ۱۱- رك : مویده ۱ : ۱۰۳ (ذیل
 عربی) ۱۲- اصل : ابقع ، تصحیح از روی بحر الفضایل و مویده و مدار
 ۱۳- مویده ۱ : ۴۶ : زاغ سیاه و سفید و هر مرغی که سیاه و سپید باشد کذا
 فی الدستور ، واضح است که نسخه ما با نسخه صاحب مویده تفاوت دارد.

آماده^۱ : موجود.

اڪسون^۲ : جامهٔ سپاه که بر طریق اطلس و تربو^۳ باشد.

افسر : تاج.

اقان^۴ : ماده خر.

اھریمن : دیو.

اردوان^۵ : نام مردی ، پادشاه فارس از آل گشتاسپ^۶.

آشوب^۷ : فتنه.

ارتڻڪ^۸ : نقاش و نقش چادر که مانی نقاش ، نقشهای همه عالم درونگاشته

بود.

ابجل^۹ : نام پادشاهی از ملوک جابلسا.

اڪدش^{۱۰} : زادهٔ ترك و هندو.

آورد^{۱۱} : جنگ.

آن^{۱۲} : نمک و هنگام.

۱ - رك : بحر الفضائل ۲ - رك : ايضاً ۳ - نسخهٔ اصل : ترغو ؛

اما در زفان و مدار تربو به معنی پارچهٔ سفت و جامهٔ باریک آمده ۴ - نسخهٔ

اصل : انان ؛ تصحیح از روی مویده : ۶۵ ، مدار : ۵۳ ۵ - رك مویده :

۷۶ ۶ - در متن گرساسپ بود ، در حاشیه تصحیح شده است ؛ رك :

برهان قاطع ۷ - رك : بحر الفضائل ؛ مویده : ۱۲ همین معنی را به گفته

دستور (کتاب حاضر) آورده ۸ - رك : مویده : ۵۵ ؛ در این ضمن مویده

اسم دستور می آورد ۹ - رك : مویده : ۵۸ ۱۰ - بحر : اكدش

زادهٔ ترك و [هندو] چنچ ارغون ۱۱ - بحر : آورد ، جنگ و حمله در جنگ

۱۲ - در بحر الفضائل همین دو معنی آمده ؛ مویده : ۷۴ به گفتهٔ دستور (کتاب

حاضر) هنگام نوشته و مدار : ۳۸ به معنی عقل و نمک آورده

آسا : مانند.

آهو : عیب ، گناه^۱.

اسقف^۲ : دانشمند ترسایان که خوش آواز^۳ باشد.

اخفش^۴ : نام مردی از ائمه لغت و قرآ، و شب پرک.

انجمن : جمع خلق.

آبتین : نام پدر فریدون.

اسلوب^۵ : راه ، اسالیب جماعه^۶.

انفست^۷ : پرده بسته.

اخگر^۸ : انگشت افروخته.

ایبد^۹ : سرشك آتش.

اندروز^{۱۰} : کتاب و وصیت.

۱- درحاشیه افزوده ۲- درمویده ۱ : ۴۸ همین معنی بگفته دستور

(کتاب حاضر) آورده. در متن نسخه هذا اسقف است اما درحاشیه اشفق ، ودر

مویده نیز افزوده : ودر بعضی نسخ آن (کتاب حاضر) اشفق باشین معجمه وقاف

بعد فاست لیکن اول اصح است ۳- بحر الفضایل این معنی آورده

۴- رك : مویده ۱ : ۴۲ ذیل عربی ۵- رك : مویده ۱ : ۱۰ اسلوب =

راه ، اسالیب جمع کذا فی الدستور ۶- مویده : جمع ۷- مویده

(۱ : ۱۶) فی الدستور انفست : پرده بسته ۸- رك : بحر الفضایل.

۹- رك : قواس ۱۱۰ ، مویده الفضلا همین معنی به حواله دستور نقل کرده .

۱۰- رك : بحر الفضایل ؛ مویده (۱ : ۳۹) آورده = ودر دستور به معنی کتاب

نیز مذکور است واین معنی مجازی است. ودر مدار ۱ : ۱۳۲ به معنی نام کتابی

نیز آمده .

اکحل^۱: رگ و سرمه چشم^۲ را نیز گویند.
 احمر^۳: سرخ و نام جانور مانند سگ که در عهد سلو^۴ شاه پیدا شده بود.
 اوعد: جمع وعد[ه]^۵.
 اوداج^۶: رگهای باریک.
 آبدست: یعنی شیرین^۷ دست.
 ابخاز^۸: نام ولایت ترکان.
 ارمن^۹: نام شهری منسوب است بکوه و گل و سکون جای.
 آهسته رای^{۱۰}: یعنی دانا.

۱- بحرالفضایل = اکحل سرمه چشم و رگ میانگی ۲- مویده
 ۱: ۵۷ بگفته دستور این معنی بیان نموده ۳- رگ: بحرالفضایل، مویده
 ۱: ۲۹؛ مدار ۱: ۵۹. در مدار افزوده: در ابراهیمی و سکندری است احمر
 بهای هوز، معنی جانور مذکور؛ نیز رگ: مویده ۳۷. و برهان ذیل احمر
 ۴- کذاست در مدار؛ اما بحرالفضایل = سلم شاه؛ مویده (ص: ۲۹):
 بهلول شاه؛ ص ۳۷ سلجوق شاه، برهان: کسری ۵- رگ مدار ۱:
 ۱۴۶ ۶- رگ: بحرالفضایل و مویده ۱: ۱۹، مدار ۱: ۱۴۳
 ۷- مدار (۱: ۱۱) آبدست وضو و استنجا و شیرین کار و پاکدست و زاهد پاک
 ۸- مویده ذیل ابخاز آورده = نام موضعی که اکثر ساکنانش مغانند و آنرا
 انجاز بانون و جیم نیز گویند و در ادات همین بانون و جیم است با «با» و «خا» نیست
 و در ذیل انجاز آورده = نام ولایتی است از ترکستان زمین که پادشاه و ساکنان
 الخ. مدار ذیل ابجاز آورده = نام ولایتی از ترکستان و در سکندری به کسر و
 سکون باء، نام شهری از ترسایان فرنگ ۹- مویده ۱: ۷۷ همین معنی
 بگفته دستور آورده ۱۰- مویده ۱: ۱۰۶ آهسته رای دانا و عاقل
 کذافی الدستور

آذربایجان ، نام ولایت.

احصاء : شمردن.

آزرم^۱ : نیکی وخشم و گناه و عدل و انصاف.

آوخ : دریغ.

انباز : شریک.

ایرج : نام تراه^۲ باریک.

افق : کرانه آسمان ، آفاق جمع وی.

ادیم^۳ : پوست خوشبو که از یمن خیزد.

اصطرخ^۴ : نام ولایت.

آمه^۵ : دوات.

ایارده^۶ : لقب باشد.

آزیر^۷ : زیرک وهشیار.

ادوشه^۸ : پادشاه نو وجوان.

ارجمند^۹ : بی همتا و غلبه کننده و گرامی یعنی عزیز.

۱- مویده ۱ : ۶۳ آزرم عدل و انصاف و نگاه وخشم و گناه و نرمی الخ.

مدار ۱ = ۲۶ و در مویده است از دستور به معنی نیکی ؛ اما در نسخه چاپی این

معنی افتادگی دارد ۲- اشتباه کاتب است ۳- رك : مویده ۱ : ۶۱

۴- بحر الفضايل : نام شهر است ۵- رك : مویده ۱ : ۹۸ ۶- ایارده

بدین معنی یافته نشد ؛ بحر : تفسیر کتاب مغان است ؛ قواس = ایارده تفسیر

پازند است. ۷- رك : فرهنگ قواس ۳۵ ب ، مویده ۱ : ۳۲ و لغت نامه

دهخدا ۸- رك : فرهنگ قواس ۱۳۷ ۹- کذاست در مویده ۱ : ۲۶

بگفته دستور

ام‌غیلان^۱ : درخت خاردار یعنی ککر

اعزل^۲ : ستاره که آنرا راقم خوانند.

اجرام : ستارگان^۳

اخبیه^۴ : سیاره.

ازدب^۵ : مکهی یعنی مگس.

ام‌هانی^۶ : کنیت یکی از [زنهای] اصحاب.

اوقعی^۷ : نام نوا.

آب غلرنگ^۸ : یعنی [آب^۹] سرخ و شراب را نیز گویند.

ارمغانی^{۱۰} : غنیمت ، و یادگار راه آورد که از غایب بر کسی فرستند.

آرایش خورشید^{۱۱} : نام نوا.

۱- رڪ : مويد ۱ ، ۶۶ ۲- مويد ۱ : ۵۹ = ستاره‌ای که او را

میزان خوانند ۳- نسخه اصل : ستاره ؛ رڪ : بحر الفضایل و مويد

۱ : ۶۰ ۴- مويد ۱ : ۹۱ ، مدار ۱ : ۶۰ = ستاره ؛ بحر = اخیه

منزلی از منازل قمر ۵- ادات : بگير و بکس ؛ شرفنامه = مگير و مکش ؛

نیز رڪ مويد ۱ : ۱۲ ، مدار ۱ : ۷۹ ۶- بحر = ام‌هانی کنیت زن

اصحابست الخ ۷- کذاست در بحر الفضایل اما این کلمه بدین شکل

درست نیست ؛ کلمه درست اورنگی است ، رڪ = مجمع‌الفرس سروری

۲ = ۷۷۹. نظامی گنجوی در خسرو شیرین ص ۱۹۱ در ذیل لحن بارید می‌گوید:

چو ناقوسی و اورنگی زدی ساز شدی اورنگ چون ناقوس از آواز

۸- مويد (۱ = ۵۴) = آب گلرنگ یعنی آب سرخ و اشک خونین و نیز

شراب ۹- اضافه از روی مويد ۱۰- رڪ : بحر الفضایل

۱۱- رڪ : بحر الفضایل ، مويد ۱ : ۲۴ ، مدار ۱ : ۲۳ مجمع‌الفرس ۲ :

۷۷۹ ؛ نظامی در خسرو شیرین ص ۱۹۲ می‌آورد :

چو زدی ز آرایش خورشید راهی در آرایش بدی خورشید ماهی

آهنگ : قصد و آوازی [که] قوالان برکشند.

ایران^۱ : زمین میان جیحون و فرات .

اصطربلاب : ترازوی حکما که درجه و دقیقه از آن محقق کنند.

اکسیر : کیمیا.

آذک^۲ و اسرب^۳ : سرب.

آموده^۴ : آراسته و تمام.

ایلدول^۵ : شش ماه از اول سال.

املاء^۶ : نبشتن از تلقین غیری.

اساس : بنیاد.

افیون : داروئی که بیخودی آرد.

اشترغاز^۷ : گیاه تلخ.

اندایش^۸ : کاه گل .

۱- رك : بحر الفضایل ۲- رك : مویده ۱ : ۵۱ ، بحر الفضایل

و مدار ۱ : ۳۸ ۳- نسخه اصل : اشرب ؛ اما مویده ۱ : ۱۳ ، مدار

۱ : ۸۹ = اسرب (باسین غیر منقوطة) ۴- رك : بحر الفضایل و مدار

۱ : ۳۷ ۵- نسخه اصل : ایلوک ، رك : مویده الفضلا ، این معنی در

مویده ۱ : ۶۰ بگفته قنیه آورده ۶- مویده ۱ : ۶ = این معنی

را بگفته دستور درج نموده است ۷- اشترغار و اشترخار نیز خوانده

می شود ؛ رك مویده ۱ : ۳۹ ، مدار ۱ : ۹۵ ۸- رك : بحر الفضایل و مدار

۱ : ۱۳۲ ؛ اما در مویده ۱ : ۴۴ آمده = اندایش کاه گل کردن و فی الدستور

آرایش ؛ واضح است که در نسخه حاضر این معنی نیست .

- انداشکر^۱ وارزه گر : کاه گل گر^۲.
 آفرین^۳ : زه یعنی تحسین.
 ارجاسب^۴ : نام پادشاه روین دژ.
 ایا ایا^۵ : کلمه تعجب یعنی هی هی.
 اسپردوس^۶ : خانه خلفا^۷.
 افراسیاب : نام پادشاه.
 امیر المؤمنین : سرقوم مومنان.
 امان گیر^۸ : محاسب.
 امان^۹ : حساب.
 ارمان خور^{۱۰} : حسرت خوار.
 ارمان^{۱۱} : حسرت.
 اقدیره^{۱۲} : برادر زاده و خواهر زاده.

- ۱- بحر = انداشکر کاه گل کر ؛ موید = انداشکر و اندایش کرا زده کر
 (۳۶:۱) وارزه کر کاه گل کننده (۱: ۳۴) ۲- در اینجا متن مغلو ط است
 یعنی انداشکر وارزه کرد کاه ۳- بحر = آفرین زهی ، تحسین
 ۴- رك : موید ۱ : ۱۳ ۵- رك : موید ۱ : ۶ ۶- اصل =
 اسپیزر لوس ؛ بحر = اسبروشش ؛ متن مطابق برهان ۷- اصل =
 خاصه خلفا ؛ بحر = خانه خلاصا ؛ برهان = سرای پادشاهان و سلاطین و حکام
 ۸- اشتباه کاتب یا مؤلف ؛ کذاست در موید بگفته دستور (۱: ۳۹) رك :
 قواس : ۳۴ ب ۹- ایضاً ۱۰- رك : قواس ۳۴ ب و مدار
 ۱ : ۷۵ ، ۷۶ ۱۱- ایضاً ۱۲- نسخه اصل = افریره ؛ اما در

- اسکرار^۱ : زاغ.
 آواره^۲ : دیوان^۳.
 انقلاب : برگشتن ازکاری.
 انتقام : غصه کشیدن.
 آفسنقر^۴ : روز.
 الیم^۵ : درد و دردناک.
 ادهم^۶ : اسب سیاه.
 آدم^۷ : سیاه رنگ و نام پیغمبر.

- ۱- کذاست در اصل ؛ در مویده ۱ : ۳۵ = اسکرار به فتح یکم وضم
 سیومزاغ کذا فی الدستور . اقول غالب آنست اسکدار را اسکرار نوشته است
 بدین که الف را در یکی ترك کرد و در دیگری لام را گمان برد که راست
 باجتهاد و همچنین می افتد ۲- رك : مویده ۱ : ۹۸ آواره دیوان و
 حساب ۳- اصل = دیوار ؛ متن تصحیح قیاسی است
 ۴- بحر : آفسنقر روزه ؛ مویده (۱ : ۳۲) = در دستور به معنی روزمذکور
 است ؛ صاحب برهان به معنی جانور شکاری نوشته و نیز علاوه نموده که کنایه از
 روز است ۵- بحر = الیم دردمند ؛ مویده (۱ : ۶۲) = دردمند
 ۶- رك : بحر الفضایل ۷- مویده (۱ : ۶۰) = آدم سیاه رنگ و نام
 پیغمبر علیه السلام ... کذا فی الدستور و در تاج و صراح به معنی گندم گون است .

→

مویده (۱ : ۱۰۰) آمده = افده به فتح یکم و سوم برادر زاده و خواهر زاده
 کذاست فی الدستور ؛ درمدار بگفته مویده افدره به معنی افدر آورده اما درزفان
 گویا و بحر الفضایل و شرفنامه و برهان و غیره فقط افدر به معنی برادر زاده و
 خواهرزاده درج است .

ارش^۱ : نام پهلوانی که علم تیراندازی ازوست.

ازدجان^۲ : یکی از اسرار نجوم است.

انپاء^۳ : جاسوسی.

اصلع^۴ : لخش سر.

ادیناغ^۵ : زن دوم که شریک زن اول باشد.

آب گلگون^۶ : سبزه رنگ و برنگ و صحیفه از صحف^۷ پیغامبران.

افعی و ارقم : مار.

املاق^۸ : درویشی و نام ولایت ترکان.

اتمک^۹ : در زبان ترکی نان.

المالق^{۱۰} : نام ولایت.

۱- رك = بحر الفضایل و موید ۱ : ۴۳ ۲- شرف نامه = اردجان

نوعی از اشکال و اسرار علم نجوم ؛ نیز رك : برهان ۱ = ۹۹ ۳- بحر = انپاء خبر کردن، جاسوسی کردن و بازداشتن ؛ موید (۱ = ۶۰) بگفته دستور

همین معنی نوشته ۴- بحر = اصلع آنکه در سر موی نباشد

۵- رك = قواس ؛ بحر الفضایل ؛ موید ۱ : ۴۷ ۶- موید (۱ : ۸۵)

— آن گلگون صفت های خوب کذا فی زفان گویا ۷- متن = مصحف،

حاشیه = صحف ۸- رك : موید ۱ : ۴۹ (ذیل فصل عربی)

۹- رك : زفان گویا ذیل لغات ترکی ؛ اما موید ۱ : ۵۳ = اتمک به این معنی

آورده ۱۰- بحر = المالق نام شهر است ؛ موید ۱ : ۵۰ آورده = نام

ولایتی است کذا فی القنیه و درادات المائق باثای مثله مرقوم است و در شرف نامه

در ترکی بافا مذکور است .

- الم لم^۱ : زود زود.
- افلاطون^۲ : نام حکیمی از فلاسفه که رهبر سکندر شده بود.
- أجل : معروف ، مهلت.
- آیین : رسم.
- ارجل^۳ : سپیدی پای اسب که ابرخیم باشد.
- انبیر^۴ : کیش.
- آزیره^۵ : گل در میان خشت.
- ابتهاج^۶ : شادی.
- اودار^۷ : خانه.
- اضغات احلام^۸ : خوابهای شوریده که آنرا تعبیر نتوان کرد.
- اهلا^۹ : آسان.

- ۱- کذاست در اصل و بحرالفضایل ؛ اما در مویید ۱ : ۶۴ و مسدار ۱ : ۱۲۱ ، برهان ۱ : ۱۵۹ = الم الم به معنی پیاپی و فوج فوج و زود زود ؛
- ۲- مویید (۱ : ۸۲) آورده = افلاطن و افلاطون نام حکیمی که رهبر ذوالقرنین بود الخ
- ۳- مویید (۱ : ۵۷) = اسپ که يك پای وی سفید باشد
- ۴- مویید (۱ : ۳۶) انبیر انکشی یعنی پر کردن ، و آنچه در دستور مسطوراست (کیش) شاید از باب خطای کاتب است الخ چون درحاضر ونسخه صاحب مویید یکیست ؛ ممکن است این خود خطای مؤلف باشد رك :
- مقاله بنده
- ۵- رك : بحرالفضایل
- ۶- رك : مویید ۱ : ۱۹
- (ذیل لغات عربی)
- ۷- کذاست درقواس ورق ۴۵ ب ؛ بحر = اوبار
- خانه تابستانی
- ۸- دراصل = اضغات و ، رك : مویید ۱ : ۶۲ فقره
- قرآنی است ، رك : سورة يوسف
- ۹- مویید ۱ : ۶ = همین معنی را
- بگفته دستور آورده

ارم : بهشت و باغ نمرود.

اعزاز : عزیز داشتن.

اسره^۱ : شکنج پیشانی.

ادکن : گردآلوده^۲.

انحناء^۳ : کوزپشت.

اژنك^۴ : شکنج روی.

آمیزه : [موی^۵ درهم پیچیده]

آگسته^۶ : درهم محکم بسته.

۱- مویلد (۱ = ۹۲) همین معنی را بگفته دستور نقل کرده .

۲ - کذاست در اصل ؛ اما در مویلد ۱ : ۶۵ ادکن خاك رنگ را گویند کذا

فی الدستور الخ نیز رك : مدار ۱ : ۶۴ ؛ بحر = ادکن خاك رنگ و کبود

رنگ ۳- مویلد ۱ : ۶ همین معنی بگفته دستور آورده ۴- مویلد،

با زای فارسی شنگ روی و اندام کذا فی شرفنامه و درادات آورده شکنج

روی و اندام و چین دو گونه و پیمانه الخ و به غیر مد نیز آمده و در دستور

(کتاب حاضر) به معنی آن نیز به رای معجمه مذکور است. اقول آن به راست به راه

مهمله و این نیز از خطای کاتب است - در اصل نسخه ای که صاحب مویلد مورد

استفاده قرار داشته ممکنست که اژنگ نداشته باشد اما نسخه حاضر این کلمه

را و نیز کلمه اژنگ بمعنی بز هردو را دارد . ۵- در اصل معنی آن نداده

و جای آن سفید گذاشته شده ؛ از روی بحر الفضایل افزوده ؛ اما در فرس و صحاح

آمیزه موی به معنی دوموی آمده ؛ مویلد ۱ : ۹۸ = آمیزه به معنی مردم دوموی

و آمیخته و نیز سیاه و سپید بهم آمیخته و موزون ۶- نسخه اصل = آکستره ؛

متن مطابق بحر الفضایل ؛ اما در صحاح ص ۲۶۱ ، قواس ۴۶ ب ، مدار ص

۳۴ بهمین معنی آگشته باشد شاهد آمده ؛ برهان = آگسته و آگسته هردو به همین

معنی آورده .

- ایشه^۱ : جاسوس.
 ارتعاش^۲ : باخویش لرزنده.
 اېکم^۳ : گنگ.
 اكمه^۴ : نابینا مادر زاد.
 ازغب^۵ : گورخر.
 الفده^۶ : بیهده گوی^۷ و سبکسار^۸.
 ادغر^۹ : جای که باد بسیار باشد.
 ائیر : آسمان^{۱۰} و فلك و سرشك و آتش.
 اشهب^{۱۱} : گلگون یعنی سرخ و ام^{۱۲}.

- ۱- موید ۱ : ۱۰۳ = ایشه جاسوس کردار و چاپلوس کذافی الادات
 والشرف نامه و لسان الشعرا ؛ بحر الفضایل = ایشه = چاپلوس ؛ فرس و
 صحاح = ایشه به معنی جاسوس و شعر شاهد آورده ؛ قواس ۹۴۱ ابسته دارد
 نیز رك = لغت نامه دهخدا ذیل ایشه و ابسته ۲- موید ۱ : ۴۲ =
 ارتعاش باخود لرزیدن کذافی علمی و دستور ۳- رك : موید ۱ : ۶۰
 ۴- همین معنی است در موید ۱ : ۹۲ ۵- موید (۱ : ۹) همین معنی بگفته
 دستور آورده ۶- اصل = الفیره ؛ تصحیح از روی فرس ، قواس ،
 صحاح ، مدار که در این فرهنگها بایت شاهد آمده ۷- اصل = پیره
 ۸- اصل = سبکبار ؛ تصحیح از روی فرس ، قواس ، صحاح ۹- رك
 = بحر الفضایل ، موید ۱ : ۳۴ و برهان و کشوری ص ۲۸ ۱۰- موید
 ۱ : ۲۹ = همین معنی بحواله دستور نقل نموده ۱۱- موید ۱ : ۱۰
 = همین معنی بگفته دستور بیان نموده ؛ بحر = اثیر کره آتش و آسمان و
 سرشك و زلف - چنان بنظر می آید که فلك تصحیف زلف است
 ۱۲- موید = فام

- اعوج^۱ : کژ و نام اسب معروف در عرب.
 النی^۲ : چوب بازوی در.
 اعمی : نابینا.
 اغبر : غبارگون تر.
 ابداع : نو آورده ؛ ابداعان جماعه.
 الحان : آواز.
 احول^۳ : کاژ.
 اشاق^۴ : خدمتکار.
 انبان^۵ : پوست گوسپند که درویشان علوفه دران کنند.
 اچه^۶ : مهر نقره زر.
 آذرگون^۷ : موش آتشین.
 انگله^۸ : نزدیک گوی گریان.
 ایدون : چنین و اکنون.
 آغشته : آمیخته.

- ۱- مؤید ۱ : ۱۹ همین معنی بنام دستور آورده ؛ بحر الفضایل نیز همین معنی دارد. ۲- نسخه اصل = اکنی ؛ متن مطابق قواس ۴۶ عرب ؛ بحر الفضایل ، جهانگیری و برهان ۳- بحر = احول = کاژ چشم ۴- مؤید ۱ : ۴۹ = اشاق بالضم خادم و غلام مثل و شاق ؛ اماد دستور و شاق نیامده ۵- بحر = انبان پوست آهو و گوسپند که در آن توشه و جز آن باشد ۶- رک : مؤید ۱ : ۱۰۱ ۷- بحر = آذرگون موش آتشین که آنرا سمندر گویند ؛ و در مؤید ۱ : ۷۱ معنی متن بحواله دستور آورده ۸- رک : مدار ص ۳۹

انباشته: پُر کرده و مالامال.

اژنك^۱: بز.

افسون پِژوه^۲: خواننده افسون.

اردشیر: نام پسر بهمن نبیسه اسفندیار.

افردجه^۳: نام ولایت از زنگبار.

امیا^۴: شامل چیزی.

اختراع: چیزی نو انگیختن.

اشتک^۵: آنچه بچه خود را بدان بندند.

آودد^۶: اوانی خانه و تخت شطرنج^۷.

الف^۸: مردی فرد.

۱- بحر = اژنك بیر؛ مویِد ۱: ۵۴ = اژنگ در دستور بمعنی آن

«بز» به‌آء معجمه مذکور است اقول آن به‌اء است و این «بز» از خطای کاتب است.

۲- کذاست در بحر الفضایل؛ اما مویِد بحواله دستور افسانه بهمن معنی آورده

۳- مؤید ۱: ۱۰۰ همین معنی را بگفته دستور (کتاب حاضر) آورده؛ در حاشیه

اصل و «اویجه» افزوده ۴- مویِد ۱: ۸ و مدار ۱۲۶ = امیا بمعنی همان

۵- بحر = اشتک: چیزی که در گهواره به‌روی بچه می‌بندند؛ مویِد ۱: ۵۲

همین معنی بگفته دستور آورده ۶- رك: بحر الفضایل؛ مویِد ۱: ۲۵

آوند آوانی خانه و تخت و شطرنج کذا فی القنیه منقول از دستور لیکن نسخه‌ای

که نزد کاتب است در آن تصریح نکرده به مد یا بفتحین ۷- کذاست

در بحر الفضایل؛ اما در مویِد و مدار و برهان: تخت و شطرنج ۸- مویِد

۱: ۴۸، مدار ۱: ۱۱۹، الف: کنایه از مجرد

ایرمان خانه^۱ : این جهان و سرای سپنجی.

اورمز و اورمزد^۲ : مشتری را گویند و نام نبیسه اسفندیار است.

انوشه^۳ : نام عورتی که عمه شاپور^۴ بود در ولایت اصرخ.

اختر : کوکب^۵.

آذر : آتش.

آذر^۶ : ماه رمضان.

اسفند : از ماه پارسیان.

آخشیج^۷ : ناهمنا.

ارغاه^۸ : جوی.

آغار^۹ : زمینی که نم درو فرو شده باشد.^{۱۰}

۱- رك : بحر الفضایل و موبد ۱ : ۱۰۲ ۲- بحر الفضایل در این

دومعنی نام روز پارسیان می افزاید ۳- بحر : انوشه پادشاه نو و جوان و

نام عمه شاپور در اصرخ بود ؛ موبد ۱ : ۱۰۲ = در دستور مسطور است

انوشه نام عورتی که در عهد شاپور بود بولایت اصرخ و عمه شاپور بود و در

قنیه بدین معنی انوشه آورده است به تائید قرشت ۴- اصل = شاور ؛

تصحیح از روی فرهنگها ۵- اصل = کواکب ؛ تصحیح قیاسی

۶- در حاشیه افزوده آذر و رمضان هر دو ماه نهم اند ۷- همین معنی در

موبد ۱ : ۷۰ بگفته دستور آورده ۸- رك : بحر الفضایل و مدار ۱ : ۷۳

۹- بحر = آغاز زمینی که آب و نم فرو شده باشد ؛ مدار ۱ : ۳۱ = آغاز

بهمد و غیرمد زمین که درو نم و آب رفته باشد ۱۰- اصل = نم او وافر

شده باشد ؛ متن تصحیح قیاسی است

اندگدان^۱ : بسباس یعنی جابتری^۲ وراق^۳.

الواء^۴ : صبر.

اسپرک^۵ : درخت خرپزه.

ازغ^۶ : آنچ از درخت خرما ببرند.

اولنچ^۷ : سگ انگور یعنی هوره^۸، نام داروی.

آبه^۹ : کشت کرده.

آزر : نام پدر ابراهیم صلوات الله علیه.

استخوان رنک^{۱۰} : نام جانوریست و همای را نیز گویند.

۱- اصل = اندگدان ؛ درحاشیه تصحیح شده ۲- درحاشیه

افزوده ؛ درمویده ۱ : ۸۴ بحواله دستور معنی آن کلمه نوشته شده ؛ بحر =

اندگدان : بسباس یعنی جابتری ۳- کذاست دراصل ؛ اما مویده ۱ : ۸۴

وراء آن بحواله دستور؛ فرهنگ قواس «ران» آورده و «ران» درمویده ۱ : ۴۳۹

بمعنی درخت انگزه وانگزه آورده ۴- رنک : مویده ۱ : ۸ ۵- کذاست

درادات؛ اما دربحرالفضایل بمعنی رنگی است زرد مایل بسرخ ۶- رنک :

مویده ۱ : ۴۷ ؛ فرس آژغ بمعنی درخت شاخ ؛ قواس بهمین معنی واژه آورده.

رنک ورق ۲۱ ب، نیز مویده ۲ : ۲۵۲ ۷- رنک : قواس ورق ۲۱ ب

۸- دراصل (متن) افزوده شده ۹- کذاست در اصل ؛ اما مویده بحواله

این کتاب آسته نوشته (۱ : ۹۷) آسه کشت راست کرده بجهت زراعت اما

در ادات بدین معنی آسته آورده است و در دستور بدین معنی آسته آورده است

چنانچه ۱ : ۹۶ آورده. آسته کشت راست کرده بجهت زراعت کذا فی الدستور؛

واضحست که نسخه ما با نسخه صاحب مویده متفاوت است ؛ قواس آسه نوشته

۱۰ رنک : مویده ۱ : ۲۷ ، ۵۵

- آستینه^۱ : بیضه مرغ.
 آله^۲ : عقاب.
 ایل^۳ : گوزن.
 اجهت : بزرگی.
 انبر^۴ : اشتران آبکش.
 اردواز^۵ : نام زن ضحاک ماران.
 اهیانه^۶ : کاسه سر.
 ابالب^۷ : اقطاع یافتن.
 افزهاق^۸ : بیرون آمدن.
 ادمان^۹ : شراب خوردن پیوسته.
 افگانه^{۱۰} : بچه‌ای که از شکم رود.
 اسپرسف^{۱۱} : میدان.

- ۱- دراصل = آستینه ؛ اما این کلمه بمعنی جفاکار آمده. رك: رشیدی
 ۱ : ۱۱۹ که باشعر شاهد همین معنی درجست. رك مویده ۱ : ۹۶ مدار ۱ : ۲۹
 ۲- رك مویده ۱ : ۲۹ ۳- رك: بحر که در آنجا ایک نیز خوانده می‌شود
 ۴- کذاست دراصل ؛ اما درقواس ۹۲۸ ، صحاح ص ۲۶۲ ، بحرالفضایل =
 انبره: بمعنی اشتران آبکش آمده ۵- رك : بحرالفضایل ۶- رك :
 قواس ۲۹ ب و بحر ومویده ۱ : ۹۸ ، درمویده بهمد ودربرهان بهمد وبغیر مدآمده
 ۷- مویده : ابالب بالفتح اقطاع یافتن کذا فی القنیه والقنیه لاعلم اهذاعربی
 ام فارسی ام ترکی ؛ اماواضحست این کلمه فارسی نیست. بگفته مدار ۱ : ۴۴
 ابراهیمی این را ترکی قرار داده ۸- رك : بحرالفضایل ومدار ۱ : ۱۳۴
 ۹- رك : ایضاً ۱۰- رك : فرهنگ قواس ۱۳۲ و بحر ۱۱- رك :
 مویده ۱ : ۴۹ ، مدار ۱ : ۸۳

- آقشك^۱ : كرم شب تاب.
 اشتو^۲ : انگشت.
 استنطاق^۳ : طلب نطق.
 اهتمام^۴ : پناه.
 اندفسواره^۵ : پشتیوان.
 آراء : جمع رایها.
 اكيد : موكدتر.
 اطروش^۶ : كر.

۱- رك : قواس ۹۲۵ ۲- رك : قواس ۳۰ ب ، اصل = اشتر ؛

تصحیح از روی قواس و بحر الفضایل و مدار و مویذ و غیره. قواس ذیل اندام آدمی آورده ؛ و ازین جهت واضحست که اشتو بمعنی انگشت دست است نه انگشت آتش اما اقلاً يك شعر از منصور شیرازی شاهد معنی انگشت آتش در رشیدی ۱ : ۱۲۵ و فرهنگ نظام ۱ : ۳۱۴ نقل شده ۳- بحر : سخن گفتن

۴- بحر : اهتمام : کسی را غم خوردن ۵- رك : بحر الفضایل

۶- رك : مدار ۱ : ۱۰۳

باب الباء

بجاری : خداوند و راننده قلم.

بوالقاسم : کنیت رسول علیه السلام.

بوقحافه : کنیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه.

بوالحیاء : کنیت امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه.

بوقرأب : کنیت امیرالمومنین علی رضی الله عنه.

بوقلسمون : جامه رومی و آفتاب پرست.

بوقبیس : کنیت کوه و قبيله.

پارغین : آب گنده.

برزخ^۲ : خطی است میان دوزخ و آفتاب.

باستان : کهنه.

بوم : نارانده زمین و چوزة^۳ مرغ و چغدنر.

۱- رك: مويد ۱ : ۱۱۱ ۲- مؤيد ۱ : ۱۲۲ = برزخ خطی است

۳- برای این معنى رك : مويد میان دوزخ و آفتاب کذا فی الدستور

بدلسان^۱ : درختی است در مصر که ازو روغن چکد.
 بدامیان : شهر است^۲ که آنرا بخطه دبیران زشت نویس نسبت کنند.
 بلبله^۳ : کوزه بانول^۴ و اندوه و صراحی.
 بابزن : سیخ.
 برزن : کوچه و محلت
 باخت^۵ : مغرب و مشرق هم آمده است.
 برقع : انج بر روی بندند .
 برصام^۶ : برص.
 پالونه^۷ : شراب.
 چرن : پروین.

۱- رك : بحر الفضايل ۲- همین معنی در بحر الفضايل ، موید
 ۱ : ۱۶۴ ، و مدار ۱ : ۱۸۰ یافته می شود ؛ معلوم نیست که این معنی را فرهنگ
 نویسان از کجا گرفتند ؛ اما هر چه در موید و مدار نوشته که این در ماوراءالنهر
 است خالی از اشتباهی نیست، زیرا که بامیان که برای دوت مشهور است میان
 هرات و بلخ یعنی در افغانستان حالیه ۳- بلبله بمعنی کوزه بانول و صراحی
 در قواس ۹۵۰ و بحر الفضايل آمده اما ندانم چطور صاحب دستور اندوه را
 افزوده و حال آنکه جای دیگر همین لغت را جداگانه بمعنی اندوه آورده و این
 لفظ را کاتب بلسله درج نموده است ۴- اصل = بانوا ؛ تصحیح از روی
 موید و قواس و بحر الفضايل ۵- رك : بحر الفضايل ۶- رك : موید الفضايل
 ۱ : ۱۵۸ ۷- رك : موید ۱ : ۲۲۲ ؛ اما در بحر الفضايل بمعنی
 شراب با بونه آمده

بورمند^۱ : گیاهیست خوشبوی.

بکتوجتان^۲ : خرپشته.

بردنامه^۳ : عنوان.

پژند^۴ : گیاهی است.

بلبله^۵ : اندوه.

بالکانه^۶ : دریچه.

بلغار : شهری است.

پالهنک^۷ : کمند^۸ دوشاخه و طول چوبین^۹.

بکتاش^{۱۰} : نام پادشاهان خوارزم.

بوک^{۱۱} : مگر.

بهمن : ماه و ایام پارسیان و نام پهلوان^{۱۲}.

۱- رك : بحرالفضایل ، وموید ۱ : ۱۹۸ ، مدار : ۱ : ۳۲۰

۲- کذاست دراصل، ونسخه‌ای که پیش‌صاحب موید بود همین قرائت را داشته؛

اما رك : فرهنگ قواس و بحرالفضایل ؛ موید ۱ : ۱۶۹ آورده = بکھوجتان

= خرپشته کذا فی شرفنامه ودر لسان الشعراء واداء الفضلا باخای معجمه است

و در دستور بکتوجتان الخ ۳- موید ۱ : ۱۸۰ برنامه بمعنی سرنامه

۴- رك : بحرالفضایل ۵- موید ۱ : ۱۸۲ بلبله درادات و دستور بمعنی

اندوه نیز مسطور است ۶- رك : قواس و بحرالفضایل ۷- موید

۱ : ۲۱۱ پالهنک ریسمانی و دوالی و کمندی که بدان اسپ را گیرند الخ و در

دستور (کتاب حاضر) مسطور است پالهنک کمند دوشاخه و چوبی که برگردن

سگ نهند ۸- اصل = کمند و دو شاخه ؛ تصحیح از موید

۹- رك : موید ۱۰- رك : موید ۱ : ۱۴۴ ۱۱- بحر = بوک :

مگرو باشد که ۱۲- بهمن نام پادشاه ایران پسر اسفندیار بود

- بشکولی^۱ : شور.
 بدسگال : دشمن.
 ببغا : نام طوطی و خطی که^۲ آنرا سعوی گویند:
 بسیج : قصد و آهنگ.
 برومند : برخوردار اصل^۳.
 برید : [بیک]^۴ تیزرو.
 پذیرای : شنونده سخن.
 بکر : دختر دوشیزه.
 بخر^۵ : بوی دهن.
 بخرد : دانا.
 برجیس : مشتری.
 بهرام : مریخ.
 بیلقت^۶ : زهره.

- ۱- بحر = بشكوك شور و مرد جلد و سختی کوش؛ مویده ۱ : ۱۸۹ =
 بشکولی شور کذا فی الدستور؛ مدار ۱ : ۲۲۵ بشکولی = شور انگیز، و
 همین لغت بشکول و بشکولی را بمعنی مرد جلد و قوی و سرکش الخ آورده. بنظرم
 صاحب دستور دچار اشتباه شده و بنا برین بشكوك و بشکولی را دو لفظ جداگانه
 پنداشته و حال آنکه بشكوك مصحف بشکول است و بشکولی اسم مصدری است.
 ۲- معنی دوم بیغا را در فرهنگها ندیدم ۳- بظاهر این واژه بیخود است
 ۴- اضافه از روی بحر القضايل ۵- بحر = بخر: گندگی دهن و بوی
 ناخوش ۶- مدار ۱ : ۲۷۴ = یلفت بمعنی زهره نوشته؛ و مویده ۱ :
 ۱۱۸ یلفت (بافاء) بگفته دستور آورده.

بركه ۱: آبگیر خرد.

بالنده ۲: افزاینده.

بنات دمعش: معروف، واشتاب ۳.

برك: معروف، واسباب.

بوالبشر: کنیت مهتر آدم علیه السلام.

بماء ۴: مردی که صحبت بسیار کند.

پیرامون: گرد چیزی.

برند ۵: زیرپوش.

پتك: آنچ آهن بدان کوبند.

برندك ۶: پشته کوه خرد.

برمخیده ۷: فرزند عاق.

۱- درماید ۱: ۱۸۰ ذیل برکه آورده = بروزن سرکه آبگیر خرد

کذافی فرهنگ مولانا رفیع الدین عتیق (بظاهر مراد صاحب دستورالافاضل).

مدار ۱: ۲۰۸ برکه = آبگیر خرد و چاه خرد ۲- رك: بحر الفضایل

۳- مویده ۱: ۱۴۳ = و در دستور بمعنی شتاب مسطور است؛ لازماً صاحب

مویده دچار اشتباه شده اشتاب را شتاب خوانده؛ اشتاب بمعنی پراگندگان آمده،

رك: بحر الفضایل؛ مدار ۱: ۲۴۵ افزوده = در بعضی فرهنگ بمعنی اشتاب

مسطور است و موافق معنی دوم است این بیت ظهیر = همیشه تازه پراگندگی

بنات النعش الخ ۴- رك: مدار ۱: ۱۵۶ ۵- مویده ۱: ۱۲۶ =

برند و در دستور زیر پوشش مسطور است؛ اما رك: بحر الفضایل ۶- رك:

بحر الفضایل و مویده ۱: ۱۵۱ ۷- رك: قواس و بحر الفضایل و مویده

- بالیونس^۱ : نام ولایت قید.
 پروخوش^۲ : نام سرلشکر^۳.
 بنداد^۴ : بنیاد.
 بیجاده : بی‌ره ، وکهربا.
 برخ^۵ : سرشک آتش.
 بطحاء : زمین مکه که آنرا ناف زمین گویند.
 بهزاد^۶ : نام اسب اسفندیار.
 بیژن : نام پهلوان پسر گیو نبیسه گودرز.
 بالار^۷ : ستون.
 بهار^۸ : [بت]^۹ خانه ایست بترکستان و شهری است در هندوستان و فصل^{۱۰}.
 یاقندن^{۱۱} : بخشیدن.

- ۱- بحر الفضايل باشين قرشت آورده اما درمويده ۱ : ۱۴۱، جهانگیری
 بالیوس ؛ در مدار ۱ : ۱۷۷ و رشیدی بالیوس بمعنی ولایت قندهار آمده
 ۲- کذاست در بحر الفضايل ؛ اما در مدار ۱ : ۲۱۲. برنوس و برونوس هردو
 نام سری از سران لشکر و قیل هردو بهشن معجمه ۳- اصل = پیر
 ۴- بحر = بنداد = بنیاد چیزی ۵- مويده ۱ : ۱۲۲ برخ در دستور
 سرشک آتش مسطور است ؛ اما در بحر الفضايل = سرشک آب و همین درست
 است ؛ ظاهراً صاحب مويده دچار اشتباه شده سرشک آب را سرشک آتش نوشته
 ۶- رك : بحر الفضايل ۷- رك : ايضاً، وقواس ۸- مويده ۱ : ۱۳۵
 این کلمه را بگفته دستور نقل نموده است ۹- در اصل ندارد ؛ اضافه از
 روی مويده ۱۰- مويده این را ندارد ۱۱- رك : مويده ۱ : ۱۶۲

بنوبرزخ^۱ : آنك در عشق زن باشد.

بیبحق^۲ : نام شهری.

بادام^۳ : معروف ، وچاك گوش^۴ اسب.

بایسك^۵ : نام مردی است.

باجونج^۶ : دارویی است که در مفرحات افتد.

بسباس^۷ : برگ درخت قرنفل.

برسنجان^۸ و ببطر^۹ : سخت.

برواره^۹ : حجره بالاتر.

بریره^{۱۰} : راه گذر.

- ۱- کذاست در اصل ؛ اما در مویده ۱ : ۱۲۲ بگفته دستور برزخ بهمین معنی آورده ؛ نیز بحر القضایل برزخ دارد ، نه بنوبرزخ ۲- کذاست در بحر القضایل ؛ اما در مویده ۱ : ۱۴۸ = بیبق ۳- مویده ۱ : ۱۵۸ = در دستور مسطور است ؛ بادام ، معروف ۴- برای این معنی رك : بحر القضایل ۹۸- مویده ۱ : ۱۵۰ = نام مردیست کذا فی الدستور ۵- مویده ۱ : ۱۱۹ . این لغت را بگفته دستور آورده است ۶- مویده ۱ : ۱۴۰ این لفظ را با معنی بگفته کتاب حاضر آورده است ۷- برسخان و برسخان و برسخا نام جائی است رك مدار ۱ : ۲۰۴ و مویده ۱ : ۱۶۷ . اما بمعنی سخت دیده نشد ۸- مویده ۱ : ۱۳۰ می آورد = بطر سخت و باطل شدن خون و شکافتن زخم کذا فی الدستور = واضح است که نسخه حاضر از نسخه مویده کمی فرق دارد ۹- رك : قواس ۴۵ ب ، و بحر القضایل ۱۰- مویده ۱ : ۱۸۱ . این کلمه را بگفته کتاب حاضر آورده . اما در بحر القضایل بریره بمعنی راه گذر و استقبال کردن آمده ؛ و در مویده ۱ : ۲۲۳ پذیره بمعنی قبول کردن... و بمعنی رهگذر هم دیده شده .

بهق^۱ : داغهای سپید که در گردن جوانان پدید آید.

جال : بازوی پرنده و کار^۲ را نیز گویند.

بخور : عود و سفند^۳ و خوشبوئیهای^۴ سوختنی.

بازل^۵ : بخشنده.

چور : پسر^۶ و نادان گرفتن^۷.

بادل^۸ : شجاع.

پر خاش : جنگ.

چشم : معروف.

بازل^۹ : نام یکی از خلفاء^{۱۰} گنگ.

۱- مویده ۱ : ۱۴۸ بهق نقاط سپید و قیل داغهای سپید که بر تن مردم پیدا شود کذا فی القنیه والدستور (کتاب حاضر) مسطور است . داغهای سپید که در گردن جوانان (صح جوانان) پدید آیند و مخالف رنگ پوست بدن باشند واضح است که جمله اخیر «و مخالف الخ» در نسخه حاضر ندارد ۲- برای این معنی رك : مدار ۱ : ۱۷۶ ۳- کذاست در اصل ؛ اما مویده ۱ : ۱۲۹ بگفته دستور آورده : فی القنیه : عطر سوختنی و فی الدستور : عود سفید

۴- اصل : سوختن ؛ تصحیح قیاسی ۵- رك : مویده ۱ : ۱۵۵

۶- مویده ۱ : ۳۱۹ پور = پسر و نادان ۷- کذاست در اصل ؛ اما واضح نیست که این لغت جداگانه است یا بامعانی پور علاقه دارد . اگر لغت جداگانه ای است، معنیش در اینجا پیدانیست، نیز لغتی باین شکل یافته نمی شود.

۸- مویده این کلمه را بگفته کتاب حاضر آورده (۱ : ۱۵۶) ۹- مویده

۱ : ۱۵۵ = در دستور مسطور است که باقل نام یکی از خلفاء گنگ ، مدار

۱ : ۱۷۵ نام از خلفا که گنگ بود ؛ بحر : باقل احمق و گنگ و ابله

۱۰- اصل : یکی از اولاد خلفاء گنگ ؛ تصحیح از روی مویده و بحر الفضایل و مدار

بهره : روزی وقسمت.

بندخت^۱ : چهره.

بنشناختن^۲ : یعنی بنشانیدن.

بشنیز^۳ : بومادران^۴.

پيله^۵ : کرم افریشم.

بزغنچ^۶ : سیاه دانه.

بسه^۷ : اکلیل [الملک^۸].

باجونه^۹ : شکوفه.

بوزه^{۱۰} : تنه درخت .

پیغلوش^{۱۱} : کلی است از جنس سوسن آسمان گون و فقط وخانه مورچه

و گوشه دهن .

باشنک^{۱۲} : خوشه خرد انگور.

۱- رك : بحر الفضایل ومدار ۱ : ۲۴۷ ۲- رك : مویده : ۱۷۰

۳- اصل : بشیز ؛ تصحیح از روی قواس ۱۸ ب ۴- مدار ۱ : ۲۲۶

بشنیز نام دارویی است که اورا بومادران گویند الخ ۵- رك : بحر الفضایل

۶- ايضاً ۷- رك : بحر الفضایل ومويد ۱ ، ۱۸۲ ۸- اضافه از

روی بحر الفضایل ومويد ۹- رك : بحر الفضایل ۱۰- رك : ايضاً

ومدار ۱ : ۳۲۱ ۱۱- رك : فرس : ۲۱۰ ، قواس ۱۹ ب ، صحاح ۱۴۸ ؛

بحر الفضایل پیغلوش و پیلگوش هردو آورده ۱۲- دراصل = باشنک ؛

اما مويد ۱ : ۱۵۴ ، باشنگک بگفته دستور آورده. رك : فرس : ۲۶۱

بشترغ^۱ : پاره از خوشه انگور و خرما.

بیش^۲ : آنچ از خرما رسن سازند.

بوزن^۳ : زمین پاک کرده.

بزغه^۴ : آنچ از شاخ^۵ برافکنند.

بسك^۶ : دسته جو و گندم دروده^۷.

بنو^۸ : خرمن.

بنوان^۹ : خرمن بان.

پرچین^{۱۰} : خار بست گرد کشت.

پرکال^{۱۱} : پرگار.

بشنك^{۱۲} : سوراخ.

۱- قواس ۱۲۰ = بشترغ اسپرك و آن رستنی است اما مویده ۱: ۱۴۷،

بگفته دستور آورده = باره از خوشه انگور و خرما و قواس بیتك را بهمین معنی

آورده. رك: ورق ۲۱ ب ۲- کذاست در اصل و قواس ۲۱ ب؛ نیز رك:

مویده ۱: ۲۰۷-۲۰۶ ۳- رك: بحر الفضایل؛ بگفته مویده الفضلا بابای

تازی و فارسی بهر دو طور آمده (۱: ۲۱۹) ۴- رك: بحر الفضایل؛ مویده

۱: ۱۸۱ بگفته دستور نقل نموده ۵- بحر = شاخ خرما بیفکنند

۶- رك: بحر الفضایل و مویده ۱: ۱۵۱ ۷- بحر = «دروده» ندارد

۸- رك: مدار ۱: ۲۴۹ ۹- رك: بحر الفضایل و مویده ۱: ۱۷۰

۱۰- رك: قواس ورق ۲۳ ب ۱۱- مویده ۱: ۱۵۶ این لفظ را بگفته

دستور آورده است؛ نیز رك: مدار ص ۲۰۲ زیر «بردا» ۱۲- پشنك

بمعنی سوراخ غلط است. پشنك آلتی است که درودگران از آن سوراخ کنند.

در بحر = سوراخ کن درودگر

چندا^۱ : غلیواز.

پیوچو^۲ : هدهد.

چالوایه^۳ : فراشتك.

بور^۴ : تدرو.

بُزغ^۵ : غوك.

بالای^۶ : اسب.

بنوك^۷ : عروس.

بیهانه^۸ : بوزنه.

بنج^۹ : رخ.

۱- رك : فرس ۹۲ ، قواس ۹۲۳ ، صحاح ۷۶ ، بحر الفضايل

۲- رك : بحر الفضايل ۳- رك : قواس ۲۳ ب ؛ بحر الفضايل = بالوانه

۴- رك : بحر الفضايل ۵- رك : ايضاً ۶- رك : قواس ۹۲۷

۷- اصلاً اين جا مصنف دچار اشتباه شده ؛ بظاهر اشتباه كاتب نيست زيرا كه نسخه‌ای كه صاحب مويد الفضلا مورد استفاده قرار داده ؛ نيز همين قرائت را

داشته چنانكه آورده : بنوك بالفتح عروس كذا في الدستور ليكن احتمال دارد كه تصحيف باشد زيرا چه در لسان الشعراء بيوك با باء فارسی و ياء خطی است

و در شرفنامه نيز همچنين است (۱ : ۱۵۲) . فرس ۲۷۸ ، قواس ۹۳۸ صحاح

۱۷۵ نيز بيوك يا بيوك دارند ۸- كذاست در اصل و مويد ۱ : ۱۸۴ نيز

همين قرائت را بحواله دستور نوشته. واضحتست كه در اينجا مؤلف دچار اشتباه

شده است ۹- مويد ۱ : ۱۲۰ بنج در زفان گویا مذكور است بنج بالضم

رخ والله اعلم. شايد اين زخ بازای منقوطة است كه آنرا ثولول نيز گویند و در

دستور نيز بدین معنی مسطور است . حدس صاحب مويد درست بنظر می آید

زيرا در بحر الفضايل بجای رخ زخ آمده است.

- جنوکانی^۱ : عروسی.
 برچوز^۲ : گرداگرد دهن.
 پیوژ^۳ : گرد لب.
 بلمه^۴ : دراز ریش.
 جائ^۵ : باز و دوش و يك بند انگشت.
 برز^۶ : بلندی بالای مردم.
 بجول^۷ : شتالهنك.
 بسل^۸ : پاشنه پای.
 بژوك^۹ : نارپستان.
 بازاج^{۱۰} : دایه.

- ۱- مصنف در این کلمه دچار اشتباه شده است زیرا که در همه فرهنگها
 بیوگانی است. نیز رك: قواس ۲- رك قواس ۹۳۰ ۳- بحر الفضايل:
 گرداگرد لب و دهن ۴- اصل: بامه؛ تصحیح از روی قواس
 ۵- موید ۱: ۱۳۷ و هم در دستور مذکور است بمعنی دوش و يك بند انگشت،
 در معنی دیگر لیکن تصریح نشده است که بازای فارسی کدام است و تازی کدام
 ۶- رك: بحر الفضايل و مدار ص ۲۰۴ ۷- اصل: بخول؛ اما رك:
 بحر الفضايل ۸- رك: ايضاً ۹- اصل: بژوك، اما قواس و بحر:
 پژول. موید ۱: ۱۵۱ آورده بژوك نارپستان كذافی الدستور و در لسان الشعرا
 بدین معنی پژول است. مدار ص ۳۰۶ پژوك نارپستان و در موید است بجای
 كاف لام نیز؛ پژول پستان نرم... و در ادات بمعنی نارپستان است و در باب كاف
 نیز ذکر یافت ۱۰- رك: بحر الفضايل

- بیو^۱ : کلوخ.
 پیور^۲ : ده هزار را گویند.
 بیخشت^۳ : بندی.
 پیژمان^۴ : مخمور.
 بیاییزان^۵ : میانجی.
 بگماز^۶ : مهمانی شراب.
 بناج^۷ : انباغ.
 برتش^۹ : فرو نشانندن و پاشیدن.
 پورفان^{۱۰} : کرمان^{۱۱} سوراخ کننده.
 برخور^{۱۲} : جوانمرد.

- ۱- رك : ايضاً و نیز مويد ۱ : ۱۷۵، اما در مدار ص ۳۳۶ بابای فارسی
 ۲- اصل: پیو: ده مزار را گویند؛ اشتباه کاتب است. رای پیور را اصلاً ننوشته
 و ده که جزء معنی بوده، با لفظ پیوسته ۳- رك : قواس و بحر؛ در اول.
 الذکر با سیم مهمله آمده ۴- رك : بحر الفضایل ۵- مويد ۱ : ۱۶۲
 این لغت را بحواله دستور نقل نموده ۶- رك : قواس ۹۳۸ و بحر الفضایل
 ۷- رك : ايضاً؛ اما قواس ورق ۹۳۸ بناج دارد مع بیت شاهد ۸- انباغ
 چون دو زن در حباله يك مرد باشد، آن هر دو یکدیگری را انباغ بود (مويد
 ۱ : ۴۷) ۹- قواس و بحر الفضایل = بریش؛ مويد ۱ : ۱۴۴ می آرد
 = بریش فرو نشانندن و پاشیدن و در بعضی نسخه دستور برتش مسطور است یعنی
 بجای یای حطی تاي قرشت مسطور است از خطای کاتب است ۱۰- رك :
 بحر الفضایل ۱۱- اصل : کرمان شوخ؛ تصحیح از روی بحر الفضایل
 اما در مدار و مويد پورفان بمعنی گدایان شوخ آمده ۱۲- رك : قواس ۹۴۲

بشكوك^۱ : مرد قوی جلد و سختی کش.

بشغره^۲ : ساخته شده.

پتیاره^۳ : فتنه و بلا.

جیهوده : باطل.

جاره : حصار و حجره بالاء و اسب^۴.

بشولیمده^۵ : شوریده.

بسالت^۶ : گردن ستور^۷.

بنناغ^۸ : دبیر.

بنفشه : دستها^۹.

جزاوند^{۱۰} : چوبی باشد که پس درفکند.

بربر^{۱۱} : ولایت ملک نیمروز.

- ۱- کذاست در بحر الفضايل ؛ اما در صحاح و قواس و مدار و مويد و برهان و فرهنگ نظام بشكول بهمين معنى آمده. و در صحاح و قواس شعر شاهد قافیه بشكول و فرغول دارد ؛ بنا برين واضحست كه دستور غلط کرده ۲- بحر : ساخته شدن ؛ مويد ۱ : ۱۸۲ ساخته و پرداخته شده ۳- رك : بحر الفضايل ۴- اصل : پشت ؛ تصحيح از روى بحر الفضايل و مويد ۵- رك : مويد ۱ : ۱۸۲ ۶- در مدار ص ۲۲۰ و فرهنگ نظام بسالت بمعنى دليرى اما در بحر الفضايل بمعنى گردن ستور آمده ۷- اصل : سودن ؛ تصحيح از روى بحر الفضايل ۸- رك : بحر الفضايل ۹- بظاهر تصحيح رستنيا باشد ۱۰- رك : بحر الفضايل ۱۱- بحر : بربر شهر سپاهان و ولايت نيمروز

پولاد^۱ : روهيناء معروف.

بروت : سبيلت.

بزم^۲ : مجلس شراب.

بهاء : افزاينده شهوت.

پاچنك^۳ : دريچه.

بلندي^۴ : پيرامن^۵ در.

بار^۶ : چنگك و بربط.

بند^۷ : يعنى مار.

بقعه^۸ : شهر.

بیر : تعليم^۹ استاد و چاه.

پرويز : نام خسرو.

بزرگ اميد^{۱۰} : استاد خسرو.

بنی اسد : نام قبیله.

پايخاك كرد : يعنى روان شد.

۱- مويد ۱ : ۱۹۸ = پولاد در نسخه دستور مسطور است آهن معروف؛

پس واضح است كه نسخه‌ای از دستور مورد استفاده شيخ لاد بوده ، از نسخه

حاضر فرق داشته ۲- بحر: بزم: مجلس شراب و خوشی ۳- بحر:

پاچنگك: دريچه ۴- كذاست در بحر القضايل ؛ اما مدار ، مويد : بلندي.

۵- اصل : پيراهن (بحذف در) ؛ تصحيح از روى بحر القضايل ومدار

۶- رك : بحر القضايل ۷- اين لغت بدین معنى دیده نشد

۸- بحر القضايل ومويد ۱ : ۱۷۶ بقعه پاره زمین باشد ۹- اين معنى را

درفر هنگها ندیدم ۱۰- اصلاً = استاد ؛ تصحيح از روى مويد ۱ : ۱۲۶

چدروود کرد : یعنی ترك آورد.

بازرگان : سوداگر.

بقم : پروین.

چرکیان : حریر.

بنیاسك^۱ : دریچه.

بكوك^۲ : جهجه .

باد خون^۳ : جای^۴ بادگذار.

بلكش^۵ : سر دیوار.

براعت^۶ : پرهیزکاری.

پی^۷ : سنت.

باربد : بربطدار خسرو.

بند : ولایت^۸ و قید نهادن.

برزگر^۹ : تخم کارنده.

بنیان : بنیاد.

۱- رك : مویده ۱ : ۱۵۳ ، بحرالفضایل وقواس ۲- رك : فرهنگ

قواس و بحرالفضایل ۳- اصل : باده خون ؛ تصحیح از روی بحر و مدار

۱ : ۱۶۲ ۴- درحاشیه : بای باد ۵- رك : بحرالفضایل و مدار

۱ : ۱۴۱ و مویده ۱ : ۱۴۲ ؛ در مویده افزوده شده = دستور این کلمه را باشین

قرشت نوشته و در مدار آورده = در بعضی فرهنگ به شین معجمه آورده

۶- رك : بحرالفضایل ۷- مدار ۱ : ۳۲۵ پی بمنی سنت و نشان پا الخ

۸- رك : بحرالفضایل و مویده ۱ : ۱۲۷ ۹- رك : مویده ۱ : ۱۳۳

دجشك^۱ : طيب و بيطار.

بیشه^۲ : لشکر و صحرا و گورخر.

بدیه : برفور کردن.

دُحلی^۳ : طيب و حکیم.

دغرا^۴ : نام مردی و کلنگی که پیشرو باشد.

پوستین^۵ : موی روباه و شغال و انچه موینه باشد.

پژوهنده : دانا^۶ و نصیحت گر و خواننده و سوال کننده.

چبکر : صورت.

دباز^۷ : سوی.

چیرائیده^۸ : آراسته شده.

به^۹ : میوه ای که شراب از آن سازند.

پرویزن : شکرریز.

دالش^{۱۰} : افزودن^{۱۱} و انچه وقت خفتن زیر سر نهند.

۱- رك : فرهنگ قواس و بحرالفضایل ۲- نسخه اصل : بيشر ؛

متن تصحيح قیاسی ؛ اما بیشه بمعنی لشکر و گورخر دیده نشده ۳- بحر :

دحلی خشنودی و نام طيب و حکیم بود ۴- بحر : بغرا نام پادشاه خوارزم

و کلنگی الخ ۵- بحر : پوستین پوست روباه و شغال ۶- بحر :

ناصح و دانا و سوال کننده و فکر کننده ۷- موید ۱ : ۱۳۷ در دستور

بمعنی سوی مذکور است ؛ اما در بحرالفضایل باز بمعنی شکره و باز و دوش

و سوی همه آورده ۸- بحر : آراينده و آراسته ۹- رك : موید ۱ :

۱۸۳ ۱۰- موید ۱ : ۱۴۳ بالش و در دستور مسطور است بالش افزودن

و آنچه وقت خفتن زیر سر نهند ، اقول معنی اول از بالیدن است و آن باء که

- چلنگر^۱ : نام پادشاه زنگیان.
 بالیدن : بزرگ شدن.
 دیدیسه^۲ : ۳.
 بدیناس^۴ : نام حکیمی جادو.
 پیغاره : [طعنه^۵].
 جرقاش^۶ : نام ولایت ترکان.
 پردگی^۷ : پرده دار.
 جسطاس : نام^۸ مردی مبارز.
 جلادر : بهلاوه^۹ ورینه که عروس^{۱۰} بسر بندد.
 جوالعجب : بازیگر استاد^{۱۱}.
 بزغ : سیمرنگ^{۱۲} آب.

←

فارسی است . بنظم مویده چار اشتباه شده زیرا بالیدن بیای عربی است
 ۱۱- اصل : افزودن ؛ تصحیح از روی مویده

- ۱- رك : بحر الفضايل
 ۲- اين لفظ در فرهنگها يافته نشد
 ۳- دراصل ناخوانا
 ۴- رك : بحر الفضايل
 ۵- دراصل افتاده ؛
 اضافه از روی بحر الفضايل
 ۶- بحر : برتاش نام شهر است ؛ اما مویده
 برتاس (سین مهمله) نام ولایت ترکستان
 ۷- رك : بحر الفضايل
 ۸- کذاست در مویده ۱ : ۱۴۰
 ۹- مویده ۱ : ۱۳۴ بهلانوان
 ۱۰- ايضاً
 ۱۱- کذاست در مویده ۱ : ۱۱۴ . قطعاً قول مویده از همین
 کتاب مستفاد است
 ۱۲- کذاست در مویده بگفته همین کتاب و این غلط
 است ؛ بزغ و سیمه رنگ آب ، درست است

باسرم^۱ : زمین آراسته.

درخ^۲ : شبنم.

بخجوه^۳ : درخش.

بثر^۴ : پشته بلند.

بختو^۵ : تندر غرنده.

بابخچه^۶ : ژاله.

[برنس^۷ : روی پوش].

برهون^۸ : دایره.

بزغ : بند رود آب .

بهمنجنه^۹ : جشن آخر ماه زمستان که بعد او بهار آید.

۱- مویده ۱ : ۱۵۸ بگفته همین کتاب آورده ۲- کذاست درقواس

ومویده ۱ : ۱۲۲ بمعنی شبنم و آتشك آورده ۳- مویده ۱ : ۱۷۹ همین

قرائت را بگفته دستور آورده ۴- مویده ۱ : ۱۴۰ بمعنی رك بلند

۵- مویده ۱ : ۱۳۲ غرنده مثل رعد الخ ۶- مویده ۱ : ۱۷۶ بابخچه

بمعنی ژاله نوشته ۷- مویده ۱ : ۱۴۰ = برنس در دستور روی پوش

آورده است ؛ مدار ۱ : ۲۱۲ = برنس سرپوش آورده ؛ در نسخه موجوده

افتادگی دارد ۸- رك : مویده ۱ : ۱۶۸ ۹- مویده ۱ : ۱۸۴

بهمنجنه... و در دستور مسطور است آخر ماه زمستان که بعد او بهار آید.

باب التاء

قنغری^۱ : خدای.

ققی : نام رسول و پرهیزگار.

قنزیل^۲ : نام پیغامبر.

قمیمته^۳ : تعویذ.

قریر : مهراد^۴.

قریبت^۵ : استخوان سینه.

قنتاک^۶ : نام مردی و پادشاه.

قن زدن^۷ : یعنی آسودن.

۱- بحر : نام خدای در ترکی ۲- بحر : فرو فرستادن

۳- رك : بحر الفضایل ۴- کذاست در اصل ؛ تریر بمعنی ترساننده آمده

(رك: مدار) ۵- بحر: تربیة بمعنی استخوان سینه آورده ۶- بحر:

تنتاك نام پادشاه است ۷- بحر : قن زدن خاموش شدن ؛ اما مؤلف

بحر الفضایل در شرح مخزن اسرار بگفته دستور همین محاوره را آورده . رك :

نسخه شرح مخزن موزه برطانیه ورق ۱۳۸.

ترك^۱ : برکاله گلیم.

قردیاك : دفع زهر.

قنومند : دانا^۲ وزیرك.

قمثال : صورت.

قاجوش^۳ : نام دختر قیصر.

قغرك : ژاله.

تکین^۴ : نام پادشاهی و پهلوانی.

قوین^۵ : مهربانی کننده^۶.

قوسن^۷ : اسب جهنده و کره نارانده.

تکینمان^۸ :^۹.

تخمه : اصل.

۱- مدار ۱ : ۳۶۷ = ترك نوعی از حلوای ترك درو تخم ریحان بکار

برند یعنی بره کله گلیم ؛ موید ۱ : ۲۵۹ = ترك... حلوایی است که دران تخم
ریحان و عطریات تعبیه کنند... و در دستور بمعنی گاله گلیم مسطور است

۲- رك موید ۱ : ۱۴۱ ۳- رك : بحر الفضایل ، موید ۱ : ۱۴۹ و مدار

۱ : ۳۴۰ ۴- رك بحر، مدار ۱ : ۳۸۶ (بكاف فارسی) ۵- رك :

بحر ؛ موید ۱ : ۲۶۹ = بگفته دستور همین معنی نوشته ۶- اصل :

مهربان ؛ تصحیح از روی بحر و موید ۷- بحر : اسب بی فرمان و کره

نارانده ۸- کذاست دراصل ؛ اما دربحر = تکیان (نون مقدم بر یا)

و چون پس از لفظ تكل وقبل تكوك آمده واضح است که نون مقدم می باشد

۹- دراصل هیچ معنی ننوشته ، ونه جای سفید گذاشته ؛ در بحر الفضایل :

و تكفه : است خورد.

- قہمتن^۱ : سپہدار و کرار.
 تمکین^۲ : فرمانبرداری و بندگی کردن.
 تساجہ^۳ : نھنگ.
 قیر : عطارد و ماہ.
 قنم : اصل.
 قرشیح^۴ : آب دادن.
 قشتن^۵ : تیشہ بزرگ.
 قشمیر^۶ : برچیدن.
 قغنی^۷ : پردہ عنکبوت.
 قرجد^۸ : گیاهیست کہ شکم راند.
 قوت : معروف.
 قرتیب : معروف.
 قردیت : پرورش.
 قریناک^۹ : شکرہ جوز.

- ۱- بحر : تہمتن سپہ سالار و کرار
 ۲- بحر : تمکین جای دادن
 و فرمان برداری
 ۳- رك بحر الفضايل ؛ درمдар باجیم فارسی آورده
 ۴- رك: بحر ومدار ۱ : ۳۶۵ ۵- رك: موید ۱ : ۲۶۸ ؛ مدار ۱ : ۳۷۵
 اما در بحر الفضايل تش و تشن هر دو بهمین معنی آورده ۶- رك :
 بحر الفضايل ۷- موید ۱ : ۲۷۷ این لفظ بحوالہ دستور تغنی نقل نموده ؛
 درمдар تغنی همین معنی دارد ؛ اما در بحر تغنی است نہ تغنی ۸- این
 لفظ بدین معنی یافته نشد ۹- رك : بحر الفضايل ؛ اما در موید ۱ : ۲۵۹
 شکر و جوز

تحوان^۱ : توانائی.

قنویته^۲ : بزرگی .

قسنکو^۳ : طغار.

قریان^۴ و قرشان : سبدي که از بيد بافند.

قشوير^۵ : عرقه شدن از خجالت.

قذرو : پرنده خوبصورت.

قهن^۶ : تفنی کردن.

قدوير^۷ : گردآورده.

قزيمين^۸ : زينت داده شده.

قنين^۹ : اژدر.

قرهات^{۱۰} : فریفتن.

*

۱- رك : بحر الفضایل ۲- این لفظ بدین معنی یافته نشد

۳- رك : قواس و بحر الفضایل ۴- بحر : ترنیاں : سبد بيد؛ مدار ۱ : ۳۷۰

ترنیاں نوعی از سبد که از بيد سازند؛ موید ۱ : ۲۶۸ ترنیاں و تریاں طبقی باشد
پهن الخ ۵- بحر : تشویر خجل کردن و اشارت دست ۶- مدار :

تهون تفنی کردن ۷- بحر : گرد کردن؛ تدویر لازماً مصدر است پس معنی
اسم مفعول که در متن است شاید بنا بر اشتباه کاتب باشد اما رك : لفظ تزین
در همین فرهنگ ۸- بحر : تزین آراستن؛ اما درموید ۱ : ۲۶۵ آمده

= تزین زینت داده شدن کذا فی الدستور اقوال این ضد است و معنی آن
آراستن است لیکن مصدر بمعنی مفعول نیز آمده ۹- رك : بحر الفضایل

۱۰- موید ۱ : ۲۳۳ ترهات تبه و باطل کذا فی التاج و در شرفنامه سخنان یاهو

و خرافات و در دستور بمعنی فریفتن مسطور است و این درست نیست.

- تلاس^۱ : نام شهر ترکان.
 قرشج^۲ : چکیدن.
 تبار^۳ : خیلخانه.
 قباشیر : صبح سپیده روز و داروی اطفال را نیز گویند.
 قار و مار^۴ : زیر و زبر.
 تجلی^۵ : نور شب معراج و مهتر موسی.
 تبیین^۶ : پیدا کردن.
 تو^۸ : مهمانی.
 تواره^۹ : پرچین.
 قمن^{۱۰} : ده هزار سوار.
 قواقع^{۱۱} : سیارگان^{۱۲} يك هزار واسب روان.
 قیه^{۱۳} : بیابان.

- ۱- رك : بحر الفضایل ۲- بحر : ترشح آب دادن و چکانیدن ،
 ترشح تراویدن و چکیدن ۳- رك : بحر الفضایل ۴- مویده : ۲۴۳
 تارومار یعنی زیروزبر کذافی الدستور و درحاشیه زفان گویا بمعنی سخت پریشان
 است بحر الفضایل تارومار بمعنی زیروزبر کرده آورده است ۵- بحر :
 تجلی بمعنی هویدا شدن ۶- رك : بحر الفضایل ۷- اصل : پیدا
 کرد؛ تصحیح از روی بحر الفضایل ۸- رك : بحر الفضایل ۹- بحر :
 تواره پرچین بستن گرادگرد کشت ۱۰- رك : بحر الفضایل
 ۱۱- رك : بحر الفضایل ۱۲- بحر : ستارگان ۱۳- بحر : تیه
 بیابانی که در آن قوم مهتر موسی درمانده بود

تَهْتَك^۱: شتاب زدگی.

تَلَاطِم: جوش دریا.

تَرْجُمَه: پیدا^۲ کردن.

تَشْحِین^۳: گرد آوردن رو.

تَتَق^۴: انج پیش تخت عروس وقت جلوه باشد.

تَقْبِید^۵: بند کردن.

تَشْدِید: سختی.

تَارَتَار^۶: ذره دره.

تَفَقَد: رفتن و پرسیدن مهتران مر کهتران را^۷.

[تَهْاوَن: خوار داشتن و سستی کردن]^۸.

تَرْزَك: تَفَك دهن را گویند و آن چوبی باشد میان خالی]^۹.

- ۱- در اصل این لفظ پشت سر دوبار آمده ؛ بحر، تَهْتَك سبکباری و شتاب و استوار ؛ مدار ۱ ؛ ۴۰۸ تَهْتَك (تای دوم مشدد) رسوا شدن و قیل شتاب زدگی
- الخ ۲- بظاهر غلط کاتب می باشد ؛ ترجمه و ترجمان بمعنی بازگردانیدن آمده رَك : مویده ۱ ؛ ۲۶۵ ۳- بحر: تشخین کژ آوردن رو و کینه، مدار ص ۳۷۵ تشحین به شین معجمه و حای مهمله گرد آوردن الخ اما در مویده باسین مهمله بمعنی دیگر آورده ۴- بحر : تتق پرده در جلوه گاه عروس بندند
- ۵- رَك : بحر الفضایل ۶- مویده ۱ ؛ ۲۴۲ تار تار ذره ذره کردن الخ
- ۷- پس از آن چند لغات ذیل حرف جیم آمده است ؛ و ازین طور ظاهر است که در اینجانب نسخه افتادگی دارد ؛ حرف ث کمالاً و حرف جیم عربی و فارسی نیامده است ۸- از روی مویده ۱ ؛ ۲۶۵ افزوده شد. ۹- از مویده ۱ ؛ ۲۵۹ افزوده شد

[قسلک : سببت برکنده].^۱

[قزاول : برگ گیاه].^۲

[قیمر : طاق].^۳

۱- از روی مویده ۱۶۳:۱ افزوده شد ۲- از روی مویده ۱:۲۶۰

افزوده شد ۳- از روی مویده ۱ : ۲۴۵ افزوده است

[باب ۱۱۱۱]

- [عناء : چشم^۲ زخم از هر چیزی].
[نقه^۳ : نام حضرت عزت^۴].
[کالت^۵ : سوم وستاره و نام بت].
[کلت^۶ : سوم و سه کننده وستاره و نام بت].
[کری^۷ : هفتم روی زمین].

-
- ۱- از روی مویده ۱ : ۲۶۳ افزوده شد
۲- از روی مویده
۱ : ۲۷۹ افزوده شد
۳- ایضاً ج ۱ ص ۲۸۲
۴- ایضاً
۵- ایضاً ج ۱ ص ۲۸۰
۶- ایضاً
۷- ایضاً ج ۱ ص ۲۸۲

باب الجیم

[جواد^۱ : بخشنده و نام حضرت عزت].

[جوزا^۲ : دوپیکر].

[چرك^۳ : آب دهن].

[جیحون^۴ : نام ولایتی است].

[جدینین^۵ : انبانچه مزین].

[جرغان^۶ : طغرل طغان^۷ پادشاه نعلان].

[جلاء^۸ : روشنائی].

[جمائی^۹ : ساقی].

۱- اضافه قیاسی ، رك موید ۱ : ۲۸۶ ۲- اضافه از موید ج ۱

ص ۲۸۳ ۳- ایضاً ج ۱ ص ۳۱۶ ۴- ایضاً موید ۱ : ۲۹۸

۵- ایضاً ۱ : ۲۹۹ ۶- ایضاً ۱ : ۲۹۹ ۷- موید : طمغاء و

طغراء مغان کذا فی الدستور ، تصحیح از روی بحرالفضایل ۸- بحر :

روشنائی کردن ۹- رك : بحرالفضایل و موید ۱ : ۳۰۵

- چمیدند^۱ : یعنی خرامیدند^۲.
 جمانه^۳ : پیاله.
 جلمود^۴ : سنگ.
 جایده^۵ : جود کننده.
 جد^۶ : بخت، پدر پدر.
 جود^۷ : باران بزرگ قطره و بخشش.
 چنبر : حلقه چوب ازدف و جز آن.
 جزیره : بلندی میانه دریا.
 جمهور : گروه.
 جعبه : تیردان.
 جسارت : گستاخی.
 جالشگر^۸ : بسیار مباشرت کننده.
 جانوسپار^۹ : نام کشنده دارا^{۱۰}.

- ۱- بحر : چمیدن بمعنی خرامیدن نوشته و موید ۱ : ۳۱۰ چمید بمعنی خرامید آورده ۲- اصل = خمیدند؛ تصحیح از روی بحر و موید
 ۳- رك : بحر الفضایل ۴- بحر : جلمد سنگ کلان ۵- بحر :
 جایر بمعنی بخشنده آورده ۶- رك : بحر الفضایل ۷- بحر : بفتح
 باران بزرگ قطره و بضم بخشش؛ موید ۱ : ۲۸۶ = باران بزرگ الخ (بدن
 حرکت) ۸- رك : بحر و موید ۱ : ۲۸۸ ۹- بحر الفضایل :
 جانوسبار، و برهان جانوسار و جانوسپار هر دو بهمین معنی آورده
 ۱۰- اصل : دار، تصحیح از روی بحر و برهان و غیر آنها

جاده : راه.

جناح : گناه.

جدال : جنگ.

چشم^۱ پندام : تعویذ.

جدکاره^۲ : راهها^۳.

چهرزاد^۴ : نام دختر بهمن.

جلوك^۵ : نام گیاهيست.

جرغول^۶ : زبان بره.

جلونك^۷ : درخت خربزه.

چهره : روی.

جاوزد^۸ : سپید خار.

چكاوك^۹ : سرخاب.

چوبینه^{۱۰} وجفتك^{۱۱} : كاروانك.

۱- اصل : جم نیام ؛ تصحیح از روی قواس و بحرالفضایل

۲- اصل : جرکاه ؛ تصحیح از روی فرس وقواس ۳- کذاست در قواس

وادات و شرفنامه ؛ اما فرس و صحاح رایها ۴- رك : بحرالفضایل

۵- بحرالفضایل و مویذ ۱ : ۳۹۷ چكوك آورده ۶- رك : بحرالفضایل

۷- رك : ایضاً ۸- رك : ایضاً ۹- رك : بحرالفضایل

۱۰- قواس ورق ۲۳ ب = چوبینه وجفتك = كاروانك و در بحرالفضایل چوبینه

بمنی كاروانك وجفتك بمنی كاوانك آورده ۱۱- اصل = مفتك ؛ تصحیح

از روی قواس و بحر

جور^۱ : تدرو.

جغاله^۲ : گله مرغان.

چراغله^۳ : کرم شب تاب.

جغره^۴ : غوك.

جلنار^۵ : پنج پايك.

چنرك^۶ و جينرو^۷ : خار پشت.

جلباجه^۸ : كرفش.

چاف^۹ و چافا : آب مهبه^{۱۰} ومله .

جلويز^{۱۱} : مطر لون^{۱۲} يعنى چنانك اينكس .

جزيل^{۱۳} ، پسندیده .

۱- رك : بحر ؛ اما قواس (۹۲۴) جوربور را بهمين معنى آورده

۲- كذاست در قواس (۲۴ ب) اما بحر الفضائل جفال بهمين معنى آورده ؛

نيز رك : مويد ۱ : ۳۰۳ ۳- رك : بحر الفضائل ۴- رك : قواس

و بحر الفضائل ۵- رك : بحر ؛ اما در قواس (۹۲۶) جنگار بهمين معنى

آورده ۶- رك : قواس (۹۲۶) و مويد ۱ : ۳۱۶ ۷- رك : مويد

۱ : ۳۰۰ ، ۳۲۴ . در اين كتاب بجيم عربى و فارسى هر دو آمده

۸- قواس (۲۶ ب) = چلباسه ، مويد : چلباسه بهمين معنى ؛ اما بحر الفضائل

جليابه آورده ۹- بحر : جاف بمعنى خشك ۱۰- كذاست در اصل

۱۱- فرس ۱۷۳ جلويز مفسد است ؛ قواس (۴۲ ب) ، صحاح ۱۲۵ جلويز

شرطه يعنى غماز ۱۲- كذاست در اصل ۱۳- بحر : چيزى

بزرگوار و بسيار .

چاپلوس : فریبنده.

جفته^۱ : شاخ^۲ درخت.

جره^۳ : زین.

۱- قواس : جفته شاخ انگور ؛ بحر الفضایل : درخت انگور خمیده

۲- دراصل : شکل ؛ متن تصحیح قیاسی ۳- این کلمه بدین معنی

یافته نشد

باب الحاء

- حامی : نگاه دارنده .
حمید : نام پیغامبر .
حله : نام شهر .
حرون^۱ : اسپ سستیهنده .
حمدوده^۲ : بوزنه .
حبر^۳ : دانشمند .
حمراء^۴ : نام شراب وزن سرخه .
حمقاء^۵ : نادان .
حیفاء : میان باریک .
حرافه : انچه فنون کردن بکار بندند .

۱- رك : بحر الفضائل ۲- رك : ايضاً ۳- رك : ايضاً

۴- رك : ايضاً ۵- بحر : زنی ابله ؛ موید : زن کم عقل ؛ واضح است که در متن لفظ زن افتادگی دارد

- حباب^۱ : سوارگان آب.
 حباب^۲ : مار.
 حرار^۳ : سوار و سنگ بانگ کننده بمبالغت.
 حديد : آهن.
 حد : تیزی شمشیر و آنچه میان زمین داران پیدا کنند.
 حار : شیر و کارنده زمین.
 حراره^۴ : گرما و دف زن^۵.
 حلو^۶ : شیرینی.
 حامض^۷ : ترش.
 حياء : شرم و آبرو و پرده.
 حور عين^۸ : بهشتی فراخ چشم.
 حربه^۹ : زخم شمشیر .
 حديقه : باغ .
 حبه^{۱۰} : بسنده.
 حصير^{۱۱} ، بوریا.
 حقد^{۱۲} : کینه.

- ۱- دراصل مضموم ؛ اما درمویید بالفتح همین معنی دارد ۲- رك :
 مویید ۱ : ۳۲۹ و بحر الفضايل ۳- بحر : سوار و سنگ بمبالغ بانگ کننده
 ۴- بحر : گرما و دف زن و شادی ۵- اصل : زان ، تصحیح از روی بحر
 ۶- رك : بحر الفضايل ۷- رك : مویید ۱ : ۳۳۶ ۸- بحر :
 حور عين سیاه چشم و فراخ چشم ۹- رك : بحر الفضايل ۱۰- رك :
 ايضاً ۱۱- رك : ايضاً ۱۲- رك : ايضاً

- حسد^۱ : بدخواهی.
 حضيض^۲ : نزدیک چیزی.
 جبل متین : ریسمان محکم.
 حصن^۳ : استوار.
 حجر : سنگ.
 حله^۴ : پوشش بهشتیان.
 حطیم^۵ : رکن خانه کعبه.
 حصر^۶ : بسنده و کردك و بن حصار.
 حجز^۷ : منع.
 حمل : برج و بره.
 حمول^۸ : بار بردار.
 حبله : جای جلوه عروس.
 حلب : نام ولایت.
 حبد^۹ : آرزو^{۱۰}.

- ۱- بحر : حاسد بدخواه و حسد بدخواهی
 ۲- بحر : بن کوه و
 نشیب
 ۳- بحر : حصین جای استوار ، موید ۱ : ۲۴۰ = حصن جای
 استوار
 ۴- بحر : پوشش بهشتی
 ۵- بحر : حطیم دیوار کعبه از
 سوی مغرب
 ۶- بحر : حصر بسند کردن و گرفتن شمار
 ۷- موید
 ۱ : ۳۳۵ حجز بازداشتن و در میان دو چیز درآمدن. اما در اصل حرف آخر رای
 مهمله است و آن اشتباه کاتب است
 ۸- رك : بحر الفضایل
 ۹- بحر :
 دوست و آرزو ؛ موید ۱ : ۳۲۸ بمعنی نیکو آید و آرزو
 ۱۰- اصل :
 آوار ؛ تصحیح از روی بحر الفضایل و موید

حنجر : نایره حلق.

حوصله^۱ : دل مرغ.

حبر^۲ : کاغذ.

حسك^۳ : خاریسه یعنی گو کهر و.

حطام^۴ : نقد دنیاوی.

حشو^۵ : میانه.

حاجب^۶ : ابرو و پیش رو ملوک و سلاطین.

حدقه^۷ : سیاهه چشم.

حطمة^۸ : آتش.

حصافت^۹ : حسد.

حیز^{۱۰} : جای.

حف^{۱۱} و حفافوت : در گرفتن.

حماسه^{۱۲} : مردانگی.

- ۱- بحر : حوصله دل و آشیانه مرغ
و دوات و زردی دندان ؛ نیز رك مویده ۱ : ۳۳۳ ، بظاهر معنی که در متن مذکور
است اشتباه کاتب است ؛ ظاهراً سیاهی کاغذ درست می باشد ۳- بحر :
خار گو کهر و ؛ مویده خار سه گوشه هندش گو کهر و نامند ۴- حطام بدین
معنی در فرهنگها یافته نشد ۵- رك : بحر القضايل ۶- بحر : ابرو
و پرده دار و پیش رو ملوک ۷- رك : بحر القضايل ۸- رك . ايضاً
۹- بحر : حصافت بمعنی زیر کنی و نيك دانستن آمده است ۱۰- رك :
بحر القضايل ۱۱- بحر : حف و حفارت گرد گرفتن ۱۲- رك :
بحر القضايل

باب الخاء

- خبیر : آگاه کننده.
 خان^۱ : پادشاه و خانه.
 خرسند^۲ : خوش بودن.
 خرده^۳ : عیب.
 خمار^۴ : دامنی.
 خناق : زحمت گلو.
 خدیو^۵ : پادشاه (و) وزیر.
 خطی^۶ : جنس جامه و تره.
 خلقان^۷ : کهنه.

۱- بحر: پادشاه چین و خطا ۲- خرسند قانع و خوشنود را گویند

۳- رك : مويد ۱ : ۲۷۸ ۴- رك : بحر الفضائل ۵- مويد ۱ :

۳۷۵ = خداوند و پادشاه و وزیر و درزفان گویا است وزیر ۶- بحر :

جنسی از تره و نوعی از جامه ۷- رك : بحر الفضائل

خيط^۱ : رشته.

خوالیگر^۲ : مطبخی.

خرقه^۳ : پاره.

خیبر : نام حصار محکم.

خساء^۴ : موی سرین.

خفتان : انچ زره درپوشند.

خلوة^۵ : رسوا.

خرچنگ^۶ : پنج پایه.

خفجاق^۷ : اصل [ترکان^۸].

خیك^۹ : شرابدان.

خربو^{۱۰} : انابت پادشاهان.

خرخیز^{۱۱} : نام ولایت ترکان.

خاتون^{۱۲} : خطاب زنان ترکان.

خرچال^{۱۳} : نام عورتی ، پرندۀ آب باشد.

۱- رك : بحر الفضایل

۲- كذاست در بحر الفضایل

۳- رك : مویِد ۱ : ۳۷۸

۴- بحر : طاق و فرود موی سرین

۵- بحر : بفتح تنهائی ، بضم رسوائی قنیه رسوا (مویِد) ۶- بحر :

پنج پایك ۷- مویِد : اصلی است ترکان را ۸- دراصل افتاده است ،

اضافه از روی بحر الفضایل ۹- بحر : شراب دادن ۱۰- بحر :

نایب پادشاه ؛ مویِد ۱ : ۳۷۵ نام پادشاه وقیل نایب پادشاه ۱۱- رك :

بحر الفضایل ومویِد ۱ : ۳۵۸ ۱۲- بحر : خطاب زنان اصل و خوب

۱۳- بحر : پرندۀ آبست و نام زنی هود است

- خورتق^۱ : قصر.
- خطران : انج درخطر گذرد.
- خطیر^۲ : بزرگ و مال بسیار.
- خوزستان^۳ : نام نهر.
- خزاعه^۴ : نام پادشاهی که بعد قحطان درمکه بودند.
- خرچکوک^۵ : هندوی بتهل را خوانند.
- خمیر و خمّار و خمّار : معروف.
- خازن : نگاهبان مال.
- خراد^۶ : نام پادشاهی که به دانش منسوب بود.
- خازنه^۷ : خواهر زن.
- خایف : ترسنده.
- خامل^۸ : فرود مایه ، خمود.
- خویدا^۹ : کشی کننده.
- خواسته : مال.
- خبیط^{۱۰} : عشوه ، فسوس و دروغ.

- ۱- بحر : نام قصر بهرام گور ۲- بحر : کار بزرگ و مال بسیار
- ۳- در فرهنگها این معنی را نیافتیم ؛ اما در مویده ۱ : ۳۷۴
- آورده = خوزستان . در فرهنگ مولانا فخرالدین کمانگر مسطور است که
- خوزستان شکر را گویند ۴- رك : بحر الفضایل ۵- رك : قواس و
- بحر الفضایل ۶- بحر : پادشاهی بادانش بود ۷- رك : مویده
- ۱ : ۳۷۷ ۸- بحر : فرومایه و گمنام ۹- بحر : بس خرامنده
- ۱۰- بحر : عشوه و دروغ و فسوس

- خام^۱ هـرطبان : دشنام وجامه پوستین.
 خيرو^۲ : گل.
 خجسته : همایون .
 خایسک^۳ : انبر^۴ که پیکان تیر بوی کشند.
 خنیمغر : مطرب.
 خیزران^۵ : چوب راست و خمیده که تازیانه ازان چوب کنند.
 خدایگان^۶ مهربان.
 خفی : پوشیده.
 خسوف^۷ : گرفت.
 خطبه : زن خواستن.
 خفاش : شب پرك.
 خلد برین : نام بهشت.
 خمرد^۸ : تکیه.
 خزماه : معروف.

- ۱- بحر : دشنام و جلم و جامه پوستین
 ۲- بحر : گلی است که بوی ندارد ، عربی خطمی گویند
 ۳- در فرهنگها بمعنی پتک آهن آمده؛ اما در بحر الفضائل انبرك آهن یعنی پتک : معنی متن هیچ جا یافته نشد
 ۴- انبر بمعنی آلت آهنین که آهنگران آهن گرم بدان گیرند ، هند سنداسی
 ۵- شرفنامه : چوبی است که هندش بیت (بید) خوانند ؛ بحر = خیزران بید
 ۶- ادات : بمعنی خداوند مهربان آمده
 ۷- بحر : گرفتگی ماه ؛ مویذ : گرفتن ماه
 ۸- بحر : خمرد بمعنی تکیه

خواجه تاش^۱ : یاربك خانه.

خلج : نام ولایت ترکان^۲.

خاور^۳ : مشرق و مغرب آمده است.

خاضع^۴ : فروتن.

خاده^۵ : غلیواز.

خندبوز^۶ : خریبواز^۷.

خول^۸ : كبك انجیر.

خشیشار^۹ : مرغیست بزرگ.

خوخه^{۱۰} : تاج خرویه^{۱۱}.

خوج^{۱۲} : گله مرغان.

۱- بحر : صاحب و [خداوند] خانه ؛ موید : خداوند خانه و نیز غلامان

و چاکران يك خواجه مر دیگری را خواجه تاش بود ۲- بحر: ترکستان

است ۳- بحر : مشرق و بعضی مغرب را گویند ۴- بحر : خاضع

فروتن ۵- رك : فرهنگ قواس و بحر الفضایل ۶- موید ۱ : ۳۵۷

خربوز و خریبوز پرنده ایست که پروز نبیند ؛ ظاهراً متن اشتباه کاتب است

۷- اصل بدون اینکه نقطه گذاری بشود ؛ اما رك : برهان ذیل خریبواز ؛ و نیز

نگاه کنید قواس ۸- رك : قواس ؛ بحر = خول كبك انجیر یعنی دراج

سفید ۹- رك : فرهنگ قواس و بحر الفضایل ۱۰- کذاست دراصل

وقواس ؛ اما درموید ۱ : ۳۸۰ = خوجه تاج خروس و نیز گلی است سرخ و

ذیل خوج درهمین فرهنگ می آرد نام گلی که آنرا تاج خروس نیز گویند

۱۱- کذاست در فرهنگ قواس ۱۲- بحر : خوج گله مرغان و تاج

خروس

- خستر^۱ : خزنده.
 خروهه^۲ : ملواح.
 خبیوه^۳ : جمع.
 خدیش^۴ : کدبانو.
 خزر^۵ : پوش.
 خرام^۶ : کشی روی ناز.
 خسوک^۸ : لقیط که از کوی برگیرند.
 خدوک^۹ : خجل و فاوه.
 ختنبر^{۱۰} : مرد لافی.
 خاتوله^{۱۱} : دویی و دغایی.
 خاده^{۱۲} : چوبه‌ای که جاروب برو نهند.

- ۱- بحر : خستر خزنده و همین درست است ۲- اصل : خرجه ؛
 تصحیح از روی قواس و بحر ؛ در آخر الذکر آورده : خروهه ملواح و آن پرنده
 است که در دام دارند تا پرندگان دیگر آیند ۳- کذاست در قواس و
 بحر الفضایل ۴- مویده : خداوندخانه و کدبانو کدافی شرفنامه و در زان گویا
 در تحت سین مهمله آورده ۵- معنی متن در هیچ فرهنگ یافته نشد؛ بظاهر
 سفیدپوش درست باشد ۶- بحر : رفتار باناز ۷- اصل : مار ؛
 تصحیح از روی بحر و غیر آنها ۸- بحر : خشوک (شین منقوطة) بمعنی
 لقیط و حرامزده آورده ۹- بحر : خدوک خجل و فارا ۱۰- رک :
 فرهنگ قواس و بحر ۱۱- ادات : دورویی و دغا و مکر و دغا باز ؛ بحر =
 دغا باز ؛ رک : قواس ، شرفنامه ۱۲- بحر : چوبی که جاروب برو بندند

خنب^۱ : صفه.

خباك^۲ : ششتگاه گوسپندان.

خربد^۳ : گیاهی است مانند اشنان.

خفجاء^۴ : گرانی باشد.

خزیت^۵ : راهبر.

خرطوم^۶ : شراب و بینی پیل.

خبزدوك^۷ : گوش خزك^۸.

خرفق^۹ : نام عورتی.

خرباق^{۱۰} : عورتی.

خیزران^{۱۱} : نام ولایت.

خراطین : کرم که درشکم باشد.

خفقان : علت گلو.

خرط^{۱۲} : خراطیها^{۱۳}.

۱- رك : بحر ومويد ۲- رك : بحر، شبگاه گوسفندان

۳- بحر : گیاهی مانند اشنان است ۴- رك : بحر الفضایل

۵- کذاست دراصل ؛ اما بحر الفضایل خريت بمعنی راهبر و استاد ، نیز رك :

مويد ۱ : ۳۴۷ ۶- بحر الفضایل : زمین بزرگ نیز می افزاید

۷- برهان : خبز دوك و خزدوك و خزوك بمعنی جعل نوشته ۸- برهان بمعنی

هزار پایه آورده ۹- مويد بمعنی بچه خرگوش ؛ اما خرناق در بحر الفضایل

بمعنی عورتی آورده و در مويد ۱ : ۳۶۳ بگفته دستور نام مردی نوشته

۱۰- بحر : خريق و خرباق نام عورات ۱۱- رك : مويد ۱ : ۳۶۹

۱۲- بحر : خرط چوب تراش ۱۳- بحر : خرط چوب تراش

- خمسك^۱ : دست بردست زدن.
 ختلی^۲ : نام اسبی.
 خنیمده : رسیده^۳.
 خذلان^۴ : رانده.
 خدشه^۵ : خراشیده.
 خیبت^۶ : خوار شدن.
 خز : جامهٔ افریشمین.
 خذف^۷ : گوش ماهی.
 خریدده^۸ : دخترک خرد و کنیزك بچه .
 خامه : قلم.
 خوالستان^۹ : دوات.
 خورشید و خور : آفتاب.
 خزان : هشتم روز^{۱۰} از شهریور.
 خطوه : گام.
 خاکی^{۱۱} : حوض خرد.

- ۱- بحر : دستك زدن ۲- موید ۱ : ۳۸۱ اسبی که از ختلان
 آردنش ۳- کذاست دراصل ، اما این اشتباه کاتب است ، خنیده بمعنی
 ستوده درست باشد ، رك : بحر و موید و برهان ۴- بحر : خذلان بمعنی
 راندن و خوار کردن و فرو گذاشتن ۵- بحر : خدش بمعنی خراشیدن
 ۶- بحر : خیبت نومیدی و خواری ۷- رك : بحر الفضایل ۸- رك :
 بحر و موید ۱ : ۳۷۹ ۹- رك : فرهنگ قواس و بحر الفضایل
 ۱۰- رك : موید ۱ : ۳۷۸ ۱۱- رك : موید ۱ : ۳۸۱

خضوع^۱ : فروتنی.

خلیش^۲ : خلّاب.

خوه^۳ : گیاه‌یست که از کشت بر کنند.

خصلت : عادت آدمی.

خاره : سنگ سخت.

۱- درین کتاب خاضع بمعنی فروتن آمده و در اینجا خضوع آورده ؛

بدین‌طور نقص ترتیب کتابت واضح است ۲- رك : بحر الفضایل

۳- اصل : خره ؛ تصحیح از روی بحر الفضایل ؛ اما در فرس ۴۱۱ ، قواس

۹۱۷ و غیره «خو»

باب الدال

دادار : خدا.

داود : نام پیغامبر.

دست^۱ : پیشگاه.

دیوار^۲ : جای آدمیان.

دهش : بخشش و جهد^۳ دران.

دبران^۴ : ستاره و منزل ماه.

دیپیم^۵ : تخت و کرسی.

دودمان : خاندان و اصل.

درفش^۶ : نشانه معروف و آنچه بدان کفش و موزه دوزند.

۱- رك : بحر الفضايل ۲- بحر : دیار سکونت و جای مردان و

جمع داراست ۳- این معنی در اکثر فرهنگها دیده نشد ۴- بحر :

دبران منزل قمر در ثور ۵- مویده ۱ : ۴۰۵ این کلمه بحواله دستور آورده؛

اما بحر : دیپیم تاج و تخت و کرسی ۶- بحر : درفش نشان بزرگ و ساز

چرم دوزان

درای : جرس وزنگک^۱.

دام^۲ : آهو و آنج صیاد بدان^۳ آهو گیرند.

دد^۴ : بیابان پراز شکال و جز آن.

دژم : غمگین.

دستان : مکر و جادویی .

درنك : آهستگی و توقف.

دوران : چرخ.

دهقان^۵ : ساکن دیه.

دجور^۶ : باد سخت.

دیجور : شب تاریک.

داراب : نام پدر دارا.

دیّار^۷ : صاحب سرای.

دوام : پیوسته.

۱- اصل : نيك ؛ تصحيح از روی برهان ۲- مويد اين كلمه را

بگفته دستور آورده ۳- مويد : بدان صيادان ۴- بحر : جانور

درنده و بیابان پراز شکار را گویند ؛ مويد ۱ : ۳۸۹ دد ، بیابان پراز شکار ؛ نیز

رك : برهان قاطع ؛ واضح است كه نسخه حاضر از نسخه مويد متفاوت است و

پراز شکار تصحیف است ، منظور مؤلف «پراز شگال» بوده ، زیرا فقره جز آن

همین قیاس را توثیق میکند؛ مدار ۱ الافاضل بگفته مويد «پراز شغال» نقل نموده

است ۵- مويد ۱ : ۴۰۹ اين معنى را بگفته دستور آورده

۶- بحر : دبور باد قبله و باد سخت ۷- رك : بحر الفضایل

دژگمه^۱ : زاهد.

داور : حاکم ، آنکه میان نیک و بد پیدا کند^۲ و یاری گر.

دهر : این جهان.

دواء : نیکو^۳ شدن.

داعی^۴ : دعاگو و پسر خوانده.

دابه^۵ : جنبنده واسب و نعل اسب.

دود^۶ : معروف ، و کرم.

داهی^۷ : زیرک.

دلیل^۸ : رهنمای و کمیزی که طبیب در شیشه کند.

دمار بر آورد : یعنی عاجز کرد.

درع^۹ : سلاح که روز جنگ پوشند، و پوشش.

درقه^{۱۰} : تیغ.

دیر^{۱۱} : بتخانه و خمار خانه.

۱- رك: بحر الفضايل ۲- كذاست دراصل؛ زفان: آنکه میان نيك

و بد يكسو كند يعنى حاكم ۳- كذاست دراصل و اين بظاهر غلط كاتب

است زيرا اين معنى هيچ جا ديده نشد ۴- بحر : داعى دعاگو و پسر

خوانده و نام پيغمبر ۵- بحر: دابة: جنبنده ازهر حيوانى ۶- بحر:

دود بعربى كرم و پارسى دود آتش راگويند ۷- رك : بحر الفضايل

۸- مويد ۱ : ۴۰۲ دليل راهنما و پيش آب مريض كه پيش طبيب برند الخ

۹- مويد ۱ : ۳۹۸ درع زره و پيراهن زنان و دراع پوشش مشايخان

۱۰- مويد ۱ : ۴۱۱ درقه بالفتح سپر چرمين كذا فى التاج و در شرفنامه بمعنى

زره نيز هست ۱۱- رك : بحر الفضايل

- دهاوند : نام ولایت.
 داروگیر^۱ : هزاهز.
 درخشیدن : یعنی رخشیدن.
 دهاء^۲ : دانش.
 دیوس^۳ : بی حمیت و بی رشک.
 دوده^۴ : پسر و فرزند.
 دادر^۵ : بزبان ماوراءالنهر برادر.
 دوشیزه^۶ : دختر بکر ، وزمین چرب و چفسان^۷.
 دوستگانی : پیالۀ شراب که بر روی^۸ دهند.
 دژ : حصار.
 دمنه^۹ : سرای ودیه و نام شگال در کلیله و دمنه.
 درمنه^{۱۰} : گیاه.

- ۱- بحر : داروگیر هزاهز ، هیبت و شوکت ، موید این کلمه بحوالۀ
 دستور آورده ۲- بحر : دهاء دانائی ۳- کذاست دراصل و درموید ۱ :
 ۳۹۵ این کلمه را بحوالۀ دستور باسین مهمله نوشته و حال آنکه در اکثر
 فرهنگها دیوث باثای مثله است مثلاً^۴ رك بحر القضايل و موید ۱ : ۳۸۷
 ۴- رك : ايضاً ۵- موید ۱ : ۳۹۱ = دادر برادر و دوست و این لغت
 ماوراءالنهر است ؛ درمدار ۲ : ۲۱۳ این را اشتباهاً داور چاپ کرده اند
 ۶- رك : بحر القضايل ۷- نسخه اصل : خفتان ؛ بحر القضايل = چکان
 اما چفسان درست است ۸- کذاست دراصل ۹- رك : بحر و موید
 ۱ : ۴۱۴ ۱۰- رك : رشیدی ص ۶۵۹ ، و موید ۱ : ۴۱۳

دزوفنا^۱ : حصاری که شاپور^۲ کرده است .

دیلیم^۳ : از حبش و ترك زايد و دیوانه.

ده و گیر^۴ : داد و ستد.

دم^۵ گرگ و سپیده^۶ بالا : نام صبح کاذب^۷.

دستاس : سپید^۸.

دخان : دود.

دقیقه : ریزه و باریک.

دئمار : جامه فرود.

دژخیم : تنگ حال^۹.

درخش : برق.

۱- کذاست دراصل ؛ اما دربرهان و رشیدی = دز افنا ؛ اما درکنجینه

گنجوی ص ۶۵ = دز افنا و همین شعر نظامی که در رشیدی شاهد آمده ، نقل

نماید ۲- اصل : شافرشا ؛ تصحیح از روی فرهنگها ۳- مویده ۱ :

۴۰۳ = دیلم نام زمینی است از حبش و ترك و نیز دیوانه کذا فی القنیه

و در دستور مسطور است دیلم از حبش و ترك زايد (بحذف دیوانه)

۴- مویده ۱ : ۳۹۳ ده و گیر داد و ستد و یزن و بگیر ۵- ۶۰۵- قواس ۸ ب

= دم گرگ و سپیده دم و سپیده بالا صبح کاذب را گویند ۷- درحاشیه

افزوده شده ۸- کذاست دراصل ؛ اما بحر : دست = دست آسیا ؛ مویده ۱ :

۳۹۶ دستاس = آسیائی که بدان غله بگردانند ؛ برهان = دست آس

آسیایی که آنرا بدست بگردانند ۹- اصل : نیک حاك ؛ تصحیح از روی

مویده ۱ : ۴۰۴

دخمه^۱ : قبه گورستانها.

دوالی^۲ : ملك بردع كه شوهر نوشابه برده^۳ بود.

دبیش^۴ : نام امیر مداین.

دریوزه : خواست کردن.

دمه^۵ : برف.

دوره^۶ : پیمانه شراب.

دغل^۷ : جیتل قلب .

دوخته^۸ : درخت .

دمار^۹ : ناچیز گردانیدن.

دنگ^{۱۰} : نقطه و نشان باشد.

دستینه^{۱۱} : مثال و توقیع.

دشنگی^{۱۲} : روزگار.

۱- مویده ۱ : ۴۱۳ دخمه سردابه و گنبدی که بر سر گور راست کنند الخ

۲- رشیدی ص ۶۹۸ دوالی نام حاکم ابخاز که سکندر نوشابه را باو یزنی

داد نظامی گوید : دوالی بنام آن سوار دلیر دوالک همی باخت باتند شیر

۳- غلط کاتب است ۴- کذاست در مویده ۱ : ۳۹۶ ؛ اما در بحر الفضایل

دبیس (باسین مهمله) ۵- بحر : دمه برف و غم و مشک آهنگران

۶- رگ : بحر الفضایل و مویده ۱ : ۴۱۴ ۷- بحر : دغل درم قلب

۸- رگ : بحر الفضایل ۹- بحر : دمار هلاک و ناچیز گردانیدن

۱۰- مویده ۱ : ۴۰۱ دنگ نقطه و نشان و نیز دیوانه و بیهوش ؛ نیز رگ : بحر-

الفضایل ۱۱- بحر : دستینه مثال و فرمان پادشاه ۱۲- بحر : دشنگی

روزگار و دنیا

دولته^۱: گردبار .

دنگاله^۲: آبی که از سرما بیفشرد.

دمان^۳: دولت.

دلنگ^۴: آن شاخ که خرما^۵ درو باشد و بند آب^۶.

دک^۷: زمین سخت که پی قبول نکند.

دیولاخ^۸: دور از آبادانی که آنجا آدمی نباشد.

دره: تنگنای میان دو کوه.

دسته^۹: سنگ.

دارخال^{۱۰}: نهال.

دارچرنبیان^{۱۱}: بقم یعنی روین.

دوخ^{۱۲}: کخ ساده.

۱- بحر و موید ۱ : ۴۱۵ دوله گردباد و پیمانه شراب ۲- قواس

۱۱ ب، موید ورشیدی و جهانگیری = دنگداله بهمین معنی و درجهانگیری و

رشیدی بیت شاهد آمده؛ اما در بحر الفضايل و سامی (رك: رشیدی) گذاشت

دراصل ۳- بحر: دمان دولت و چیزی دمنده ۴- قواس ۲۱ ب =

دلنگ آنچ از شاخ که خرما برو باشد؛ نیز رك: بحر و موید ۱ : ۴۰۱

۵- اصل: از خرما دور باشد؛ تصحیح قیاسی ۶- رك: موید ۱ : ۴۰۱

۷- بحر: دک زمین بلند و سخت الخ؛ قواس ۹۱۴ دک = زمین سخت که نی

درو نگیرد گذاشت درموید ۸- رك: موید ۱ : ۳۸۸ ۹- رك:

موید ۱ : ۴۱۳ ۱۰- رك: قواس ۱۹ ب ۱۱- رك: ایضاً

۱۲- بحر: دوخ آنچه که بچگان (را بدو ترسانند). کخ بدین معنی می آید

اما معلوم نیست که ساده چه چیز است، و در هیچ فرهنگ دوخ بمعنی کخ دیده نشد.

دالیرزه^۱ : نوعی از فراشتك.

دسمه^۲ : نوعی از غله.

دوژخه^۳ : نیش پشه.

دلوپاء^۴ : عنكبوت.

دواج^۵ : قبا.

درخت سنبله^۶ : زنبور سیاه که چوب را سوراخ کند.

دژخیم^۷ : بدخوی.

دژخی^۸ : گرفته روی.

دارا : دارنده همه.

۱- کذاست در بحر ؛ اما در قواس ۲۳ ب و موید ۱ : ۴۱۲ دالیزه

۲- رك : بحر و موید ۱ : ۴۱۳ ۳- رك : قواس ۹۲۵ و بحر الفضایل

۴- رك : بحر الفضایل ۵- موید : دواج معروف یعنی قبای دیباج

۶- اصل : درخت سه ؛ تصحیح قیاسی ؛ درخت سنبله زنبور سیاه که چوب را

سوراخ کند ؛ نیز رك : بحر الفضایل ۷- این کلمه را دوباره نقل نموده

۸- اصل : دورجی ؛ تصحیح از روی فرهنگها

باب الذّال

ذاکر : ذکر گوی.

ذبیح الله : مهتر اسحاق^۱.

ذلیل : خوار.

ذبول^۲ : باد سخت که سبزه خشك^۳ کند.

ذروه^۴ : کوه و بیابان.

ذیل : دامن و دنباله دستار.

ذرّه : معروف.

۱- بظاهر غلط است زیرا حضرت اسمعیل را ذبیح الله لقب بود نه حضرت

اسحاق را ؛ نیز رك : بحر القضايل = ذبیح الله اسماعیل پیغمبر ۲- رك :

مدار ۲ : ۲۹۲ دیور بهمین معنی آمده یعنی باد سخت ؛ بحر القضايل = ذبول

بژمردگی. رك : کتاب حاضر ذیل دیور ۳- مدار : شیر بهایم را خشك

کند ۴- بحر : ذروه = بیابان و بلندی کوه (پس از آن بار دیگر آمده)

ذخر : ال^۱.ذریعت^۲ : پیوستگی.ذهاب : راه سپردن^۳.ذخمه^۴ : مقبره.

ذهب : زر.

ذفرا^۵ : بناگوش.ذال^۶ : تاج خروس.

ذنب : دم و ستاره.

ذابج^۷ : ستاره و معروف.ذروه^۸ : پناه تارك كوه و سر كوه^۹.ذنب السرخان^{۱۰} : صبح کاذب.ذب^{۱۱} : راندن.ذوب^{۱۲} : گداختن.

۱- در اصل ناخوانا و مشکوک ؛ اما در بحر = بل ذخر: بمعنی ذخیره و

ذخیر بمعنی نحیفی و هریسه آمده ۲- رك : بحر الفضایل ۳- اصل:

راه و سپردن ۴- رك : کتاب حاضر ذیل دخمه ۵- بحر : ذفرا =

بناگوشی ؛ نسخه اصل = و فراموشی . کاتب این دو کلمه را يك کلمه دانسته

و معنی ذهب قرار داده ۶- بحر: ذال، خروس، موید: ذال، تاج خروس

۷- رك : موید ۱ : ۴۲۱ ۸- این کلمه را قبلاً بمعنی دیگر آورده

۹- اصل: بره ۱۰- کذاست در بحر الفضایل؛ موید و مدار = ذنب الزمان،

دارد ۱۱- رك : بحر الفضایل ۱۲- رك : ایضاً

ذایبہ^۱ : گیسو.

ذباب^۲ عین : علت چشم.

ذکاء : دانش.

ذهن : درک و فهم.

ذقن : زنج^۳.

ذریۃ^۴ : فرزند آدم.

۱- بحر : ذائبه بمعنی گیسو و ذوائب گیسوها هردو دارد ۲- بحر :

ذباب العین علت چشم ۳- اصل : زنج ؛ رک : بحر الفضایل

۴- بحر ، ذریۃ نسل آدم الخ

باب الراء

ربّ: پروردگار.

رسول: پیغامبر.

رشا^۱: ستاره.

راء^۲: کفچه خرد.

ردام^۳: آهنگ و نقاش و نگاه دارنده آیین، و نام مردی که آینه ساخته بود.

ربیبه^۴: دخترندره.

رزانت^۵: استواری.

ریب وریبه: گمان.

۱- بحر: رشا، به فتح آهو و به کسر منزل قمر و رسن؛ مدار آخر منزل ماه

و آن چند ستاره است الخ ۲- رك: بحر الفضایل ۳- رك: ايضاً

۴- رك: بحر و مویلد ۱: ۴۴۲ ربيبة بمعنی دختر زن ۵- بمعنی دختر

زن از شوهر دیگری و دختر شوهر از زن دیگری ۶- بحر: رزانت

استواری و آهستگی

ردیمع : بهار.

راد : بخشنده.

رجم : سنگسار کردن.

رامنین^۱ : مطرب ، سازنده.

رامش خمار^۲ : نام نوا.

رعشر مستور^۳ : آنچه از دهن بیرون آید.

ربع^۴ : کشت.

ریم : معروف ، و آهو^۵ بره.

راس^۶ : سر و ستاره و انبار غله^۷.

رکیك^۸ . گردنده و سست^۹.

رتقاء^{۱۰} : زنی که در اندام نهانی او استخوان باشد.

۱- رك : بحر الفضايل ۲- بحر : رامش جار ، برهان == رامش

خوار ؛ و نیز رامش جان نام نوایی است از موسیقی (رك : برهان). نظامی در خسرو شیرین ص ۱۹۲ می گوید :

چو کردی رامش جان را روانه ز رامش جان فدا کردی زمانه

۳- کذاست در بحر ؛ اما در مدار: رعش مستور آورده ۴- مویده ۱: ۴۳۳

ربع بمعنی حاصل محصول آمده ۵- رك بحر الفضايل، و مویده ۱: ۴۳۷

۶- مویده ۱: ۴۳۱ راس سر و نیز ستاره ۷- مویده ۱: ۴۳۲ راس انبار

غله که عوام الناس آنرا راس باسین مهمله گویند ؛ برهان راس بمعنی انبار غله

نوشته ۸- بحر : رکیك سست و ضعیف و نادرست ۹- در نسخه

اصل : هست، غلطست سست درست می باشد چنانکه مدار آورده == در فرهنگ

بمعنی گردنده و سست و بحر == رکیك ضعیف و سست و نادرست

۱۰- رك : بحر الفضايل

رز^۱ : انگور و باغ و کشتزار.

رائین : معروف.

رازی^۲ : آنکه از شهر ری باشد و ری نام شهر.

رغیف^۳ : گرده.

رهی^۴ : این کس^۵.

راه خسروانی^۶ : نام نوا.

روافه^۷ : یعنی روان.

رفرف : برنده بحضرت ذوالجلال.

رافته : مهربانی.

رزم : جنگ.

رمز : کنایت و اشارت.

راهب : دیردار یعنی [دربان]^۸ بتخانه.

۱- رك : بحر الفضائل ۲- مويد ۱ : ۴۴۶ رازی آنکه از شهری

باشد و نیز آنکه از شهر ری باشد کذا فی القیة ۳- رك : بحر الفضائل و مويد

۱ : ۴۳۴ ۴- اصل : رمی ؛ تصحیح قیاسی ۵- رك : برهان ص

۹۸۵ = رمی غلام و چاکر باشد و بمعنی این کس هم هست ، مويد ۱ : ۴۴۷

= بنده و ناکس کذا فی زبان گویا ۶- رك : مويد ۱ : ۴۴۶ این نوا

در سی لحن باربدی شامل نیست ؛ رك : خسرو شیرین از نظامی ص ۱۹۰-۱۹۴

و مجمع الفرس ۲ : ۷۷۹-۷۸۰ ۷- رك : مويد ۱ : ۴۴۴

۸- در نسخه اصل این لفظ افتاده ؛ واضح است بصورت موجوده معنی اش

غلطست ؛ در مويد است : در فرهنگ فخر قواس دربان بتخانه . واضحست که

- رزین^۱ : استور.
 رامشگر^۲ : مطرب.
 رمج^۳ : نیزه.
 رقعہ^۴ : بساط و پارہ کاغذ.
 رنک^۵ : بزکھی.
 راع : کشت.
 رجب^۶ : پوشش.
 رث^۷ : کاغذ.
 رباب^۸ : ابر.
 رطل^۹ : آوند شراب.
 رباط^{۱۰} : خانه واسم و جای فرود آمدن.

→
 در اینجا «فخر قواس» غلط مندرج است زیرا کہ فرهنگ فخر قواس شامل لغات عربی نیست بنابراین نباید این لغت شامل فرهنگ مذکور باشد و نسخه موجود ازین فرهنگ نیز موید همین قیاس است. صاحب مدار درست نوشته کہ این معنی از فرهنگ فخری گرفته شدہ بنابراین واضحاً صاحب موید را سہو افتادہ است.

- ۱- رنک : بحر الفضائل ۲- رنک : ایضاً ۳- رنک : بحر الفضائل
 ۴- بحر : رقعہ پارہ و بساط شطرنج ۵- رنک : بحر الفضائل
 ۶- رنک : ایضاً ۷- بحر و موید : جامہ کهنہ ۸- رنک : موید ۱: ۴۲۴
 ۹- بحر : پیمانہ نیم من ؛ اما رطل گران بمعنی پیمانہ بزرگ و پالہ بزرگ
 آمدہ رنک : موید و برہان ۱۰- بحر : رباط قرار جای لشکر، سرحد کفار؛
 موید ۱: ۴۳۲ رباط خانہ، و بمعنی پل و بند آب نیز مستعمل است و بمعنی
 بند ستور هست.

رأصد^۱ : رصد نگاهدارنده.

رمان : انار.

روین^۲ : گیاهی که جامه بدان رنگ کنند.

روهینا^۳ : پولاد.

رکوة^۴ : ابرق چرمی.

روس : نام ولایت.

راسی^۵ : کوه.

راوق^۶ : نام شراب.

رعوت : سرکشی.

روغ^۷ : ترس.

خام : معروف و سنگ^۸ موزون.

رعب^۹ : ترس.

راد^{۱۰} : دانا و حکیم و بخشنده.

راغه^{۱۱} : علت دست و پا.

۱- نسخه اصل اینجا مغلوست = رسوا عورت رضا نگاهدارنده؛

متن تصحیح قیاسی است ۲- زفان گویا : روئین گیاهی است که بدان

جامه را رنگ لعل کنند ؛ درمید اشتباهاً آنرا چوب قرار داده شده

۳- رك : مویده ۱ : ۴۲۴ وبرهان ۴- رك : مویده ۱ : ۴۴۳ ركوه قدح

چرمین ۵- رك : بحر الفضایل ۶- بحر : راوق شراب صاف کرده

۷- رك : بحر الفضایل ۸- اصل : سگ ؛ تصحیح از روی بحر الفضایل

۹- رك : بحر الفضایل و مویده ۱ : ۴۲۴ ۱۰- رك : ایضاً

۱۱- رك : بحر و مویده ۱ : ۴۲۴

رودابه^۱ : مادر رستم.

روان^۲ : جان.

رعشه : علتی که دست و پا بلرزد.

رخش^۳ : قوس و قزح که آنرا کمان رستم گویند.

رمة : برتا^۴ و جمع گوسپندان.

رشت^۵ : گرد و خاك.

راود^۶ : جایی باشد پشته پشته^۷ باسبزه و آب روان.

روزه^۸ : گیاهی است که در جامه آویزد.

رمیم : پوشیده و ریزیده.

راویز^۹ و راویج^{۱۰} : شتر غار.

- ۱ - بحر : رودابه مادر رستم دستان ۲ - این کلمه با معنی اش در يك سطر است و بقیه سطر ساده گذاشته شده. ظاهراً در اینجا نسخه‌ای که نسخه حاضر از روی آن رونویس شده ناقص بوده است ۳ - رك : بحر الفضایل
- ۴ - اصل : بر با ؛ تصحیح از روی بحر ؛ اما در مدار و جهانگیری ۲ : ۷۹ و برهان = ثریا ۵ - رك : بحر الفضایل ۶ - بحر : راود زمین نشیب و فراز بآب روان و سبزه ؛ قواس ۱۴ ب = جایی باشد پشته پشته باسبزه و آب
- ۷ - اصل : لشه لشه (بدون نقطه) ؛ اما رك : مویذ ۱ : ۴۲۷ و برهان
- ۸ - این کلمه در فرس ۴۳۷، صحاح ۲۷۷، قواس ۹۱۷، جهانگیری ۲ : ۱۹۳، رشیدی ص ۷۰۱ دوژه (بادال) بهمین معنی آمده و بابت خفاف مستشهد شده. واضح است که صاحب دستور در اینجا دچار اشتباه شده ۹ - در اصل این دو لفظ و معنی آن مخلوط بدینطور نوشته : روا (سطر ختم) (سطر دوم) کزو راه ولج شتر غار ؛ اما رك قواس ۹۱۹ ، راویز = شتر غار ۱۰ - این لفظ در فرهنگها نیست اما چون ز بهجیم تبدیل می‌شود، راویج نیز درست است.

رمد^۱ : علت چشم.

راوماده^۲ : انگزد^۳.

ریکاسه^۴ : خارپشت.

ریعان^۵ : تازگی.

راک^۶ : دنبۀ سرزن.

رد : بازگردانیدن.

رومه^۷ : موی.

ریمن^۸ : سرکش.

راوش^۹ : مشتری.

۱- رك : بحر الفضایل و موید ۱ : ۴۲۷ ۲- اصل : را ماده ؛

تصحیح از روی قواس و بحر و موید و برهان ۳- کذاست در قواس و

بحر الفضایل ؛ موید : انگزه . انگزد بمعنی انگوزه که هندش هینگ خوانند

(موید ۱ : ۲۸) ۴- رك : قواس ۹۲۶ ۵- موید ۱ : ۴۳۸ ریعان

اول جوانی و اول شراب و اول یاران ۶- رك : قواس ۲۸ ب ؛ بحر الفضایل

راك بمعنی گاو عرب و دنبۀ سرزن آمده ۷- بحر و موید : رومه موی اندام

نهانی ۸- اصل : ریون ؛ تصحیح از روی فرس و قواس و موید و غیر آنها.

قواس ۳۶ = ریمن سرکش ؛ موید : ریمن بمعنی اسپ سرکش آورده و این

درست نباشد زیرا که این کلمه در قواس ذیل آدمیان آمده ۹- کذاست

در برهان ؛ اما اصل کلمه زاوش است. رك : فرس و قواس و موید و غیر آنها

باب الزاء

زکریا : نام پیغامبر .

زکی : پاک و پاکیزه .

زاء^۱ : مرد بسیار خورنده^۲ .

زال^۳ : آب گوارا^۴ و نام چشمه ای در بهشت .

زنگوش^۵ : ریحان یعنی بیری .

زال : پدر رستم ، و عورت قدیم .

زراوند^۶ : نام گیاه تلخ .

۱- نسخه اصل : زاو متن تصحیح قیاسی ۲- نسخه اصل :

خرامیده ؛ بحر : مرد ، بسیار خوار (بسیار خورنده) ۳- بحر : زال

آب شیرین و چشمه است و آبی که باسانی در حلق شود ۴- نسخه اصل

= گواران ۵- رك : بحر الفضایل ۶- مویذ و برهان : زراوند نام

دوایی هست ؛ بحر الفضایل = گیاهبست و خوشبوی

زغن^۱ : غلیواز.

زمهریر^۲ : سرما.

زاویه : گوشه خانه.

زوار : زیارت کننده .

زیبق^۳ : سیماب.

زبان طوطی^۴ : گیاهیست.

زیر^۵ : بیشه^۶ وبمعنی بزرگ ومهتر وخداوند.

زبد : کف دریا.

زنجبیل^۷ : سندهی^۸ وشنگ بیز^۹.

زفك^{۱۰} : شراب و ولایت زنگبار وجرس.

۱- مویده ۱: ۴۶۰ زغن غلیواز ۲- بحر ومویده ۱: ۴۵۲ زمهریر

سرماي سخت ۳- بحر : زیبق سیماب ۴- برهان : زبان طوطی

گیاهیست دوائی ۵- بحر: زیرخداوند ومهتر ؛ برهان = زیر بمعنی بزرگ

ومهتر نیز گفته اند ۶- نسخه اصل = بیشتر ؛ اما رك = بحر الفضائل

۷- بحر : زنجبیل سونته ۸- بحر : شنگویز که آنرا سندهی گویند ؛

مویده ۱: ۵۳۰ شنگویز سندهی است ۹- اصل: تنگ بیز و آن غلط کاتب

است زیر که تنگییز بمعنی غربال وترش بالا آمده رك مویده ؛ وشنگویز وشنگ-

بیز وشنگویل و سنگ بیل بوذن و معنی زنجبیل که معرب آنست (رشیدی ص

۹۵۷) برهان، شنگییز وشنگویز شرابی باشد که از درخت خرما حاصل شود و

بیزبان پهلوی زنجبیل را گویند ۱۰- بحر : زنگ آب وجلاجل که اهل

هند آنرا گهونگرو گویند وعرب آنرا شراب خوانند الخ

زنگی : مقرنس^۱ : یعنی سیاه و ریمی که بر تیغ^۲ و آینه پیدا شود.
 زبده : پیشوا.
 زراجه^۳ : نام زنگی .
 زدودن : زنگ^۴ از تیغ و آینه دور کردن.^۵
 زفیر : بنالیدن.^۶
 زبرجد : زمرد.
 زنگوله^۷ : جلاجل.
 زکاب^۸ : مداد و حبر^۹ را گویند و سیاهی^{۱۰} نیز.
 زرنك^{۱۱} : خردل.
 زنگان^{۱۲} : نام رود و زنگبار.
 زنیان^{۱۳} : والان^{۱۴}.

- ۱- مقرنس بمعنی رنگ برنگ آمده رك : موید و برهان. در اینجا مؤلف را اشتباه افتاده زیرا زنگی بمعنی مردم زنگ باشد نه مردم سیاه فام که معنی مجاز است
- ۲- زنگ برای این معنی آمده نه زنگی. رك : موید و برهان
- ۳- رك : بحر و موید ۴- اصل : انك ؛ تصحیح از روی بحر ؛
- ۵- اصل : کنند ؛ تصحیح از روی بحر الفضایل ۶- کذاست در اصل
- ۷- رك : بحر الفضایل ۸- در بحر و موید زکاب بمعنی مداد سیاهی آمده و در فرس و صحاح حبر و مرکب ۹- در اصل ناخوانا ؛ متن تصحیح قیاسی
- ۱۰- ايضاً ۱۱- رك : بحر الفضایل ۱۲- بحر : زنگان و زنگاله نام رود ترکستان است ۱۳- اصل : زنیان ؛ تصحیح از روی بحر و موید و برهان. درجهانگیری این بیت شاهد آمده :
- آبله زیب روی خوبانست لذت نان‌گر زنیان است (مهره)
- ۱۴- رك : بحر و مدار ؛ برهان = والان بروزن نالان باویان را گویند .

زوزن : نام ولایت.

زهار^۱ : فرود ناف.

زاویل^۲ : راز.

زی : سوی.

زیج^۳ : سخرو لاغ و کتابیست در حکمت .

زمام : مهار شتر.

زلف^۴ : موی و پیچه^۵.

زموده^۶ : نقش و نگار.

زیر^۷ : تار فرود^۸ آواز بلند بردن^۹.

زجوده^{۱۰} : گندنا.

زرتشت : استاد^{۱۱} آتش پرستان.

زند^{۱۲} : نام کتاب زرتشت ساخته بود.

- ۱- رك : بحر الفضايل ۲- مويد ۱ : ۴۵۸ زاویل راز که بتأزیش بنا خوانند ؛ قواس ۹۴۳ = زاویل راز ۳- بحر : سخرو لاغ و کتاب استخراج کواکب ۴- رك : بحر الفضايل ۵- رك : مويد ۱ : ۲۲۶ ۶- درین نسخه مانند اکثر های مخفی، این را زموده نوشته. اما درست زموده است زیرا که این کلمه فارسی است نه عربی ؛ رك : مويد ۱ : ۴۶۴ ؛ بحر : زموده نقش ۷- بحر : زیر پرده و تار فرود رباب ۸- اصل : فرود آواز ۹- این معنی را در هیچ يك از فرهنگها ندیدم ۱۰- رك : مويد ۱ : ۴۶۳ ۱۱- گذاست در اصل ۱۲- تقریباً همه فرهنگ- نویسان فارسی درباره او ستاو زند و پازند حتی زرتشت، اطلاعات ناقص دارند. زند گزارش اوستاست در پهلوی و خیلی پس از زرتشت ساخته بود، زرتشت این را تألیف ننمود .

زوش^۱: تند و سخت طبع و برنجیده^۲.

ژکاره^۳: لجوج و ستهنده.

زه: شادباش.

ژکوه^۴: زفت.

زج^۵: تیر پرتاب که هزار اند گام رود.

زاهدان^۶: زاهدان.

زماج^۷: بلور.

زادخو^۸: پیر بسیار ساله.

زاک^۹: برگگی^{۱۰} گیاهی محفف^{۱۱}.

ژنده^{۱۲}: بزرگ.

ژاژ^{۱۳}: هر سبزه که بی تخم باشد.

۱- بحر: زوش تند ورنجیده و سخت طبع؛ رك: قواس ۳۹ ب

۲- کذاست دراصل؛ دراین کتاب بای بامصدر و اسم مفعول ملحق شده است

۳- رك: فرس ۴۳۸، قواس ۴۰ ب؛ اصل: ژکاو؛ تصحیح از روی فرس و

قواس و صحاح ۴- بحر: ژکوه و ژکور زفت؛ اما درفرس ۱۳۹،

صحاح ۱۰۶، قواس ۳۵ ب ژکور بهمین معنی آمده ۵- درموید بجیم

فارسی بمعنی تیر پرتاب؛ بحر: زج تیر پرتاب سخت که هزار گام رود

۶- رك: موید ۱: ۴۶۷ ۷- رك: برهان ۸- رك: موید ۱: ۴۶۲

۹- این کلمه بدین معنی یافته نشد ۱۰- ترکی هم خوانده می شود؛

دراین صورت این کلمه بازك باید پیوسته باشد نه بامعنی اش ۱۱- کذاست

دراصل ۱۲- رك: بحرالقضایل و موید ۱۳- کذاست در موید

۱: ۴۶۷ اما درفرس ۱۷۷، صحاح ۱۳۷، قواس ۱۶ ب ژاژ گیاهی مخصوص

می باشد

زورغوی^۱ : آنکه بهتان بر خلق نهد.

زجاج^۲ : آبگینه و پرده چشم.

زنگ^۳ : پنجال^۴ چشم بود.

زاده^۵ : توشه و ولادت.

زردک^۶ : گله اسپان.

زجر : بازداشتن.

زهره^۷ : شکوفه و تلخه.

زوار^۸ : خدمتکار.

زهره : معروف.

ژکاشه^۹ : روباه ترکی خار انداز.

زبرقوق^{۱۰} : دشنام.

۱- مویده ۱ : ۴۶۶ زورگوی ، افترا و بهتان کننده ۲- مویده ۱ :

۴۵۰ بمعنی آبگینه نوشته ۳- بحرالفضایل هر پنج معنی شراب و ولایت

زنگیان و جرس ، و زنگ آهن و پنجال چشم یکجا نوشته ؛ اما در کتاب حاضر

اول سه معنی دفعه اول نوشته و اینجا معنی پنجم نوشته و معنی چهارم در این

کتاب نیامده . ۴- اصل : پیچک ؛ تصحیح از روی بحرالفضایل

۵- رك : مویده ۱ : ۴۵۱ ۶- مویده ۱ : ۴۵۸ زنگ گله اسپان اما

بحرالفضایل بمعنی گله مرغان آورده ۷- رك : بحرالفضایل

۸- کذاست در بحرالفضایل ۹- رك : قواس ۹۲۶ ، بحرالفضایل ، مویده

۱ : ۴۶۴ ، رشیدی ۱ : ۷۸۹ ۱۰- کذاست در بحرالفضایل ؛ اما مدار

= زبرکوف ، و برهان = زبرموت دشنام و نفرین

- زرو^۱ : دیوچه^۲.
 زوهمند^۳ : کشت مالیده.
 زمنج^۴ : زمچك^۵.
 زاغر^۶ : حوصله.
 زله^۷ : پرنده و گناه و آنچه صوفیان از مایده برگیرند.
 زراهه^۸ : جانور معروف و تیغ.
 زآخر^۹ : عمیق.
 زرنك^{۱۰} : درختی است سخت چوب که آتش او دیر ماند.
 ژنك^{۱۱} : قطره.

- ۱- رك : قواس ۹۲۶ ، موید ۱ : ۴۶۲ ۲- اصل : دیوچه ،
 تصحیح از روی موید ؛ رك : نظامی :
 همه چون دیو باد خاك انداز بلکه چون دیوچه سیاه و دراز
 ۳- رك : فرهنگ قواس ۹۱۲ و بحر ۴- رك : قواس ۹۲۳ . اما بحر =
 زمنج و زمیخ زمچك و آن پرنده درنده ایست از غلبواز کلانتر . موید ۱ :
 همین معنی برای زنج آورده ۵- کذاست در قواس ؛ نیز رك : برهان
 و موید ۶- رك : موید ۱ : ۴۵۳ ، و بحر الفضايل = حوصله مرغ و قوسدل
 و قدرت بر چیزی ۷- در بحر الفضايل این کلمه دوباره نقل شده ؛
 يك بار بمعنی لغزش و گیاه و آنچه صوفیان الخ و بار دوم بمعنی پرنده مخصوص
 ۸- رك : بحر الفضايل ۹- موید ۱ : ۴۵۳ = زآخر دریا و دریائی که
 آب او موج زند ۱۰- رك : موید ۱ : ۴۵۸ ۱۱- بحر : ژنگ
 قطره باران ؛ و موید ۱ : ۴۶۸ ژنگ قطره باران کذا فی شرفنامه . اما در قواس
 و اکثر فرهنگها ژيك ؛ بحر الفضايل ژنگ و ژيك هر دو را دارد .

ژی^۱ : آبگیر^۲ و آبدان باشد.

زراغن^۳ و زراغنك : زمین ریگناك.

۱- قواس و بحر و موید : ژى آبگیر و آبدان ۲- نسخه اصل =

آب (بجای آبگیر) ۳- رك : فرهنگ قواس ۹۱۴ ؛

باب السین

ستار : عیب پوش.

سالی^۱ : دیرینه.

سوام : جنبیده.

سبع المشادی : فاتحه.

سرست^۲ : مایه طبع.

سنگی^۳ : ژاله.

سوك : مژه^۴ موی و پیری^۵ حمار و گریستن برای مرده و خجین^۶ داشتن جامه.

۱- رك : بحر و موید ۱ : ۵۱۶ ۲- رك : قواس ۹ ب. (این کلمه

و معنی اش در حاشیه افزوده) ۳- این کلمه بدین معنی یافته نشد ، اما

سنگچه و سنگك و بمعنی ژاله آمده ؛ در نسخه اصل (سنگی ژاله) در حاشیه افزوده

شده ۴- نسخه اصل مژه و رو ؛ بحر : مژه اندك موی. برهان = شهی

باشد که چند موی بر سر زنج داشته باشد ۵- مدار : تیزی خمر ؛ بحر :

پیری ؛ موید : تیزی خمار ۶- کذاست در موید

- سمندر : جانور آتشی.
 سوری^۱ : گل وشادی و پیکان تیر.
 سلاوه^۲ : شکر و نبات و جز آن.
 سروسهی^۳ : معروف و نام نوای باربد.
 سیج^۴ : اثر مار^۵ خانه یعنی غیاء.
 سترون^۶ : نازاینده.
 سده^۷ : آستانه و علت^۸ شکم.
 سنبله : نام^۹ خوشه و نام برج.
 سپیده دم^۹ و سپیده^{۱۰} بالای : صبح ، پهنایی^{۱۱} ، صبح صادق.
 سموم : باد گرم.
 سبق^{۱۲} : نبشتن و خواندن^{۱۳} هر روز ، جای تیر آموختن.
 سماک^{۱۴} : سیاره.

- ۱- رك : برهان قاطع ۲- رك : بحرالفضایل ۳- بحر :
 سروسهی سروتازه و جوان و نوای باربد ۴- بحر : سیج ۵- کذاست
 دراصل ؛ بحر : سیج غائبانه ۶- بحر : سترون عقیقه یعنی نازاد
 ۷- بحر : سده استان و بیماری شکم و بیماری دهن ۸- ظاهراً در اینجا
 زاید است ۹ و ۱۰- بحر : سپیده دم بمعنی صبح ؛ اما قواس سپیده دم
 و سپیده بالای بمعنی صبح کاذب آورده ۱۱- اصل : بینائی صبح صادق
 در حاشیه افزوده. برهان سپیده بمعنی پهنائی صبح صادق نوشته ۱۲- بحر :
 سبق نبشتن و خواندن هر روزه و جای تیر انداختن و جای رقص کردن
 ۱۳- اصل : خواندگی ؛ تصحیح از روی بحرالفضایل ۱۴- رك :
 بحرالفضایل

سیاره : ستاره مضی و کاروان.

سقیم : بیمار.

سیاح : گردنده.

سپاه : لشکر.

سالار : بزرگ و سرفروم.

سیلان^۱ : نام ولایت و جراحات سیلان.

سنقر^۲ : شاه طیور، و نام غلام و شاه افرنگ^۳ و بعضی سموغ^۴ را نیز گویند.

ساحت : کشادگی خانه.

سراب^۵ : کوراب.

سمیر و سمیر^۶ : افسانه گوی.

سلاحی^۷ : سلاح دار و ساقی.

سماروغ^۸ : گیاهی است که منسوب است بچتر^۹ مار بزبان عام.

سیمانگی^{۱۰} : قدح بزرگ.

۱- بحر : سیلان رفتن خون از جراحات و نام ولایت ۲- بحر :

سنقر شاه شکره ۳- نسخه اصل : افريك ۴- کذاست دراصل

۵- موید : سراب بمعنی کوراب الخ ۶- بحر : سمیر هم سرو افسانه

۷- موید ۱ : ۵۱۸ سلاحی بمعنی سلاح دار ۸- موید : سماروغ رستی

است که تخم ندارد و از جایگاه عفن روید... عامه چتر مار گویند

۹- نسخه اصل : بجهت ؛ چتر مار درست می باشد رك : موید ۱ : ۴۹۰

۱۰- کذاست دراصل و بحر الفضائل و این مصحف ساتکی است چنانچه کلمه

ساتگینی نیز آمده ؛ اما دفرس و صحاح == ساتگینی و در موید و برهان ==

ساتگینی و ساتکی و ساتگینی

سکیت : خاموش.

سعد ذابح^۱ وسعد رامج^۲ : دوستاره.

سبّاك^۳ : گذارنده.

سپر^۴ جرآب افگنده : یعنی بگریخته.

سایر : گردنده و جمع خلق.

ساغر : آوند شراب.

سلوی^۵ : ولج.

سروش : فریشه.

ساسان : پادشاه اصیل ، نام پسر بهمن^۶.

سامانیان : [نام] پادشاهان.

[سامان^۷] : فراهم.

ساس^۸ : سرای.

سرای : معروف، و جاوید و جاویدان، آن جهان.

۱- موید ۱ : ۴۲۰ ذابح ستاره کذافی القنیه ؛ سعد الذابح منزلی است

از منازل قمر؛ معنی اخیر در بحر الفضایل برای سعد ذابح آمده ۲- موید ۱ :

۴۲۸ رامج نام ستاره ؛ در بحر الفضایل سعد رامج بمعنی منزلی از منازل

قمر آمده ۳- رك : بحر الفضایل ۴- برای همین محاوره رك :

بحر الفضایل ۵- رك : ايضاً ۶- اصل : برهمن ؛ تصحیح از روی

موید ۱ : ۵۰۰ ؛ بحر الفضایل : نام پادشاه یمن ۷- بظاهر در اینجا

متن مغلوست ؛ بحر = سامان فراهم و سامانیان نام پادشاهان ۸- بحر :

ساس : سزا ، و در نسخه ای از آن سرا ؛ اما معنی متن هیچ جا دیده نشد

۹- این کلمه و معنیهایش در حاشیه آورده ؛ رك : قواس ۱۵ و

- سك جان^۱ : بد دل.
 سگدل^۲ : بد مرد و بد دل و بد مرگ^۳.
 ستوده^۴ : عیب شکره و عیب تیر.
 سنایی^۵ : نام حکیمی و روشنایی.
 سبکپائی^۶ : عیب.
 سل^۷ : کشیدن شمشیر.
 سیل : آب روان.
 سمیل : راه و سبب^۸.
 سینا : نام کوه.
 ساین^۹ : دانا.
 سرجال^{۱۰} : پیراهن.
 سوقه و سوق : بازار.
 ساقه : آخر لشکر.

- ۱- کذاست در دو نسخه بحر الفضايل باضافه سخت جان : اما در نسخه دیگر پردل و سخت جان. موید و برهان : سگ جان بمعنی سختی کش و سخت جان و پردل ۲- رك : بحر ومدار ۳- بحر بجای این معنی دنیا دار آورده و صاحب مدار باین بیت نظامی استشهد نموده :
- با همه سگدلی شکار من اند گوسپندان کشت زار من اند (هفت پیکر)
- ۴- رك : بحر ومدار ۵- موید ۱ : ۵۱۸ سنائی نام ولی و روشنائی
- ۶- بحر : سبکپائی عیب کردن و زود زود رفتن ۷- رك : بحر الفضايل
- ۸- دراصل : بدون نقطه ۹- بحر : ساین دانا ۱۰- رك :
- بحر الفضايل

سبز درسبز^۱ : نام نوا.

سرسام : علت.

سان : مانند.

سروستان^۲ : نام نوا.

سیکی^۳ : شراب یعنی مثلث.

سخط^۴ : خشم.

سغبه^۵ : کشیده.

سیم : نقره.

سجع^۶ : بانگ قمری.

سنجق^۷ : کمر بند.

سپهر : آسمان.

۱- رك: بحر الفضایل وموید ۱ : ۴۸۷ ومجمع الفرس سروری ص ۷۷۹.

نظامی درخسروشیرین ص ۱۹۲ می گوید :

چو بانگ سبز درسبز شنیذی ز باغ زرد سبزه بردمبیدی

۲- بحر : سروستان نام نواست وجایی که درخت سرو بسیار باشد؛ رك مجمع-

الفرس ص ۷۷۹ ؛ نظامی درخسروشیرین ص ۱۹۲ می فرماید :

چو بردستان سروستان گذشتی صبا سالی بسروستان نگشتی

۳- بحر : سیکی شراب مثلث و آهسته ۴- بحر : کذا فی المتن ؛ اما

موید ۱ : ۴۸۹ سخط بمعنی «خشم گرفتن» است ۵- نسخه اصل =

سعة ؛ بحر : سغه ربودن و فریفتن و فریفته و کشیده ۶- بحر : سجع سخن

مرتب و آواز قمری ۷- نسخه اصل : سنجف ؛ بحر وموید وبرهان. سنجق

بمعنی کمر بند نوشته

سماطین : صف در صف و بازوهای^۱ جامخانه.

سپر غم^۲ : ربحان تтары.

سرجان^۳ : معروف ، کهنه شیر^۴.

سغراق^۵ : قدح بزرگ.

سمور : پوست روبه.

سیاوش^۶ : نوعی از پرنده.

ستوه : تنگ آمد (ن)^۷.

سندروس^۸ : چوبی معروف^۹ که روغن کشند و در کمانها مالند.

سلته^{۱۰} : آوند خورش^{۱۱} و طعام و جایگاهی^{۱۲} که در آن مار کنند و زنبیل.

۱- اصل : بازوها ؛ متن مطابق بحرالفضایل ؛ و درموسید بحواله قیه

سماطین بمعنی جامخانه آورده (۱ : ۵۰۴) ۲- رك : بحرالفضایل

۳- بحر : سرجان گرگ ۴- معنی دوم در بحر و موسید نیامده

۵- کذاست در بحر ؛ اما درموسید ۱ : ۴۹۲ سغراق بمعنی کاسه و کاسه شراب (ذیل فصل ترکی) آمده در نسخه زفان گویا سقران و سغراق (ذیل ترکی) بمعنی

کاسه آورده ، و مدار بحواله زفان سغراق نوشته ویت ذیل شاهد آورده :

رونق گرفت مجلس ساقی شراب درده سغراق آتش افشان یا قوت ناب درده

(تاج المآثر) ۶- بحر : سیاوش نوعی از پرنده وجد کیخسرو و خون-

سیاوشان ۷- اصل : تنگ آمد ؛ تصحیح از روی موسید ۱ : ۵۱۱

۸- رك : بحرالفضایل و موسید ۱ : ۴۸۸ ۹- از اینجا تا آوند خورش ،

در حاشیه افزوده ۱۰- رك : بحر و موسید ۱ : ۵۰۹ و مدار ۲ : ۴۹۱ و برهان

۲ : ۱۱۶ ۱۱- در اصل ناخوانا ؛ متن تصحیح قیاسی ۱۲- در اکثر

نسخه ها «سیدی»

- سالوس^۱ : چرب زبان.
 سگالشی : اندیشه کردن.
 سابقه سالار^۲ : پیشرو قافله.
 سمط^۳ : شکل و هار مروارید.
 سامه^۴ :^۵ وعهد [و] سوگند.
 سغبه^۶ : کشیده.
 سوق^۷ : راندن.
 ستور : اسب و چهار پایان دیگر.
 سیحون^۸ : لب آب گنگ^۹.
 سطوت^{۱۰} : درشتی.
 سمیر^{۱۱} : افسانه گو[ی].
 سلوت^{۱۲} : دوستی.

- ۱- بحر : سالوس چرب زبان و فریبنده
 ۲- بحر : سابقه سالار
 امیر ، پیشرو لشکر ؛ موی-د : ۱ : ۴۸۲ = سابقه سالار بمعنی سرلشکر و سالار
 کاروان آمده ۳- رك : بحر الفضایل ۴- قواس ۴ ب و بحر =
 سامه عهد و سوگند ۵- كلمه ناخوانا ۶- يكبار قبلا آمده
 ۷- رك : بحر الفضایل ۸- كذاست در بحر الفضایل ؛ اما در موید ۱ :
 ۴۹۹ سیحون نام رودی است و بعضی گنگ را گویند كذا فی القیة و در ادات
 ترجمه شیحون همین لب آب گنگ نوشته است الخ ۹- اصل : سیاب
 گنگ ؛ تصحیح از روی ادات و بحر الفضایل ۱۰- رك : بحر الفضایل
 ۱۱- همین كلمه يك بار همراه سامر ، بهمین معنی آمده (در حاشیه آمده)
 ۱۲- (این كلمه در حاشیه آمده). بحر : سلوت آرام و آسایش

- سرا^۱ [ی] سپنج : این جهان.
 سرواد^۲ : شعر باشد در زبان پارسی.
 سام^۳ : کوه است در ماوراءالنهر.
 سار^۴ : زمینی که آب تنك باشد کشتی را بگیرد.
 سماروغ^۵ : رستنی^۶ است که تخم ندارد از جایگاه [عفن روید]^۷.
 سفیر^۸ : پیغام گزار و ناله و فریاد اسب.
 ستنبه^۹ : دیوی است معروف.
 سب^{۱۰} : اره.
 سگل^{۱۱} : گیاهی است که در جامه آویزد.

- ۱- رك : بحر الفضایل
 ۲- بحر : سرواد : شعر و غزل
 ۳- رك : بحر الفضایل ۴- رك : ایضاً ۵- این کلمه دوباره نقل شده
 و معنی اش يك کمی فرق دارد ؛ قواس ۱۶ ب : سماروغ رستنی است که تخم
 ندارد، از زمین عفن بر آید مانند چتری است الخ ۶- اصل : زمینی است ؛
 تصحیح از روی قواس و بحر الفضایل و موید ۷- اصل : این دو لفظ ندارد
 ۸- بحر : سفیر پیام گزار و نيك و ناله مرغ و اسب ۹- این معنی در فرس
 و صحاح و بحر الفضایل یافته نمی شود ؛ اما در موید بمعنی دیو که در خواب
 مرد را فرو گیرد ۱۰- نسخه اصل : سلب ؛ اما در بحر سبک به سکون کاف
 ریختن و ریزانیدن و آب روان کردن پیوسته و بفتح کاف اره ۱۱- قبل از
 این يك کلمه در حاشیه افزوده. سلیخا = بریان بز. بظاهر سلیخا بمعنی بریان و
 نزع درست باشد زیرا سلیخا بمعنی بریان در بحر آمده است ؛ کذاست در اصل
 و بحر ؛ اما قواس ۱۷ و = سکک

سیمیوس^۱ : اسپغول.

سوسپند^۲ : شیر گیاه.

سده^۳ : دهم روز از بهمن.

سفجه^۴ : خربزه نارسیده که بدان شراب خورند.

سپیده دم^۵ : سرخ مرد.

سنبله^۶ : انگور.

سپریغ : خوشه‌های^۷ انگور تر.

سیک^۸ : زردی کشت.

سعدیانه^۹ : پیمانه شراب.

سنکل^{۱۰} : شکل او.

۱- دراصل : سیوس ؛ اما درقواس ۱۸ ب ، بحرالفضایل وموید :

سیوس بمعنی اسپغول ۲- بحر : سوسپند شیره گیاه و شترغار ؛ قواس

شتر گیاه. موید شتر گیاه را تصحیف داند ۳- رك : بحرالفضایل

۴- رك : قواس ۲۰ ب ۵- رك : قواس ۲۰ و، و بحر وموید ۱ : ۴۹۸

۶- رك : بحر ؛ اما در قواس ۲۰ ب شته بهمین معنی آمده نه سنبه ؛ نیز رك :

موید که شته دارد ؛ بحرالفضایل نیز شته بمعنی انگور آورده ؛ اما در کتاب

حاضر شته بمعنی آواز اسب آمده. برهان شته وسنبه هردو معنی غنب آورده

۷- اصل: جویها با ؛ تصحیح از روی بحر که سپریغ را بمعنی خوشهای انگور

نوشته ؛ اما قواس ۲۰ ب : سپریغ خوشه انگور پربار ۸- رك :

قواس ۲۲ و سیک وسیلک زردی کشت اما بحر : سیک (با بای موحده)

۹- رك : بحرالفضایل ۱۰- بحر : سنکل شکل روی

سرفند^۱ : گیاهی است دراز ، میان آب که درپای آویزد^۲.

ساسر^۳ : کلک.

سباروك^۴ : کبوتر.

سفرود^۵ : سنگ خواره.

سارج^۶ و سار : شارک.

سارنج^۷ : مرغی ضعیف.

سبسك^۸ : کرم گندم خور.

سنگ پشت^۹ : باخه.

سارخك^{۱۰} : پشه.

سُغرنه^{۱۱} : سیخل^{۱۲} و [تشی] نیز گویند.

سریانه^{۱۳} : معروف.

۱- رك: بحر الفضايل ۲- در اینجا يك كلمه مانند سش بمعنی رود-

آب افزوده ۳- رك: مويد ۱: ۴۸۲ ۴- رك: قواس ۲۲ ب و

بحر الفضايل ۵- رك: قواس ۲۳ ب ، مويد ۱: ۴۸۰ ۶- رك:

قواس ۲۴ و ؛ در برهان سار و سارك و سارج و ساری مترادف قرار داده شده

۷- نسخه اصل: ساریخ ؛ اما در فرس و صحاح و قواس و بحر سارنج آمده و

همان درست باشد ۸- کذاست در بحر ؛ اما در قواس سيمك ؛ و در مويد

و برهان سيمك و سيلك و سينك آمده ۹- رك: بحر الفضايل و قواس ۲۵ ب

۱۰- رك: قواس ۲۵ و و بحر ۱۱- رك: فرس و قواس ۱۶ و بحر الفضايل

۱۲- نسخه اصل: وشى ؛ اما رك: فرس و قواس ؛ ۱۳- کذاست در اصل؛

ممکنست سریانی و یا سرپاشه بمعنی دامنی درست باشد . برای سرپاشه رك :

زفان گویا

ستودان : خانه گورستان^۱ گبران^۲.

سنگم^۳ : معروف.

سوسمار : جانوریست که پیه آن بجهت فریخی خورند.

سکیزنده^۴ : اسب برجهنده.

سیله^۵ : رمه.

ستاغ^۶ : کره اسب نازین کرده.

ستاغ^۷ : شیرآور.

سیر خورده^۸ : معروف.

سُنج^۹ : سرین^{۱۰} مردم و چهارپای.

ساسی : گدا^{۱۱}.

سینا^{۱۲} : سوراخ کننده.

۱- بحر : خانه گورستان که گبران مردگان را آنجا دارند

۲- نسخه اصل : کردن ۳- رك : قواس ۲۵ و ۴- نسخه اصل :

سیکرنده ؛ اما رك : قواس ۲۷ ب وزفان گویا و بحر الفضایل و برهان قاطع

۵- رك : بحر الفضایل ۶- قواس و بحر : ستاغ بمعنی کره اسب، آمده ؛

زفان گویا و موید = کره اسب شیرخواره نازین کرده ۷- رك : قواس

۸ و ۲۸ ؛ بحر الفضایل : ستاغ شیرآور ۸- رك : بحر الفضایل ؛ دراصل :

سیر خورده ۹- کذاست دراصل و در بحر ؛ اما در فرس ۷۰ و صحاح ۵۳

و قواس ۳۲ و باشین قرشت یعنی شنج بهمین معنی آمده ۱۰- اصل :

سرن ؛ تصحیح از روی فرس و صحاح و غیره ۱۱- اصل : گذر ؛ تصحیح

از روی قواس ۳۵ و ، و بحر الفضایل ۱۲- رك : بحر و موید ۱ : ۴۷۰ ؛

اما سنبا درست است که صفت مشبه است از سنبدین

- سراسیمه^۱ : شیفته.
 ستروک^۲ : لجوج^۳ و تند.
 سفته^۴ : حلاب و هم رسیده و بیهوش.
 سپهبد : سپه سالار.
 ساو^۵ : چیزی که زبردستی از زبردستی قبول کند.
 سمج : نقب و هدیه^۶.
 سامین^۷ : سبدی که پنبه در نهند.
 سکار^۸ : انگشت.
 سرکیمش^۹ : قوس و قزح.
 سنگلاخ : زمین سنگسار.

- ۱- رك : قواس ۳۴ و بحر الفضايل
 و یکی از نسخه‌های بحر ؛ در برهان ستروک آمده اما کلمه درست سترگ باشد
 و این کلمه در لغت فرس بمعانی مذکور در متن باین شعر شاهد آمده :
 ستوده بود نزد خرد بزرگ گه راد مردی نبود سترگ
 (لغت فرس ۲۷۸) و نیز در اکثر نسخ بحر الفضايل و برهان قاطع سترگ بمعنی
 لجوج و تند آمده ۳- نسخه اصل : لوج و بند ؛ متن مطابق فرس و
 بحر الفضايل و مویدا الفضلا ۴- بحر : سفته بمعنی خراب و وهم زده آمده
 ۵- رك : قواس ۴۲ و بحر الفضايل ۶- رك : بحر ؛ نسخه اصل، هدید،
 غلط کاتب است ۷- قواس : سازین ؛ موید و برهان : ساوین بهمین
 معنی. بحر : کذا در اصل ۸- کذاست در حاشیه ؛ در متن سلکا ؛ بحر :
 سکا انگشت ، سکار = انگشت افروخته ۹- رك : بحر ؛ اما در قواس و
 زفان و فرس و صحاح باسین مهمله آمده که این ضبط درست است

باب الشين

شفیق : مهر بان.

شفاء : صحت^۱ و نام حضرت رسالت.

شین : مرد بسیار جماع^۲.

شبحون^۳ : پراکنده.

شبگیر : صبح^۴ و آخر شب.

شامل : درگیرنده.

شمال : باد.

شَـ ایل : نیکو بها.

شنك : شوخ و چالاک و دیده باز.

شدیدار^۵ : زمین پاک.

۱- در بحر و مویذ بمعنی صحت و تندرستی آمده و در نسخه اصل ==

صحت خواهند ۲- اصل : جمع ؛ اما رك: بحر الفضايل ۳- رك :

ایضاً ۴- نسخه اصل : پراکنده صبح ؛ متن مطابق بحر الفضايل

۵- رك : قواس ۱۵ و . و بحر الفضايل

شرفك : زهر.

شقایق : لاله.

شعری : نام ستاره و کلام منظوم.

شجام^۱ : علت میوه.

شوله^۲ : منزل قمر.

شمر^۳ : آبیگر خرد.

شیون : ماتم.

شادروان : پلاس که بردر آویزند و جامخانه و نام نوا^۴.

شگفت : عجب.

شباهنك^۵ : شب.

شبادنه^۶ : خوردن شراب بشب و خماری.

شیرجها : دست^۷ پیمانه.

شفشه : پشته^۸ لور و سلك^۹ زر.

۱- رك : بحر الفضایل و موید ۱ : ۵۳۸ ۲- رك : بحر الفضایل و

موید ۱ : ۵۴۵ ۳- رك : ایضاً و موید ۱ : ۵۲۸ ۴- این معنی

در بحر الفضایل نیامده ؛ اما رك : موید ۱ : ۵۳۹ ، ۵۲۴. در مجمع الفرس ص

۷۷۹ و خسرو شیرین ۱۹۱ شادروان آمده. نظامی گوید :

چو شادروان مروارید گفتی لبش گفتی که مروارید سفتی

۵- رك : بحر الفضایل و موید ۱ : ۵۳۶ ۶- رك : بحر الفضایل و موید ۱ :

۵۴۷ ۷- اصل : دست و پیمانه ؛ بحر : دست پیمانه ؛ دست پیمان

یعنی جهیز عروس ۸- دراصل : «شنوشه» ؛ اما این کلمه بعداً نقل است.

متن تصحیح قیاسی ۹- کذاست دراصل ؛ اما معنی کلمه در اکثر فرهنگها

شاخ درخت آمده ؛ رك : مؤید الفضلا

شمامه : نخلخ عنبر و آنچ بدان بوی کنند.

شیر ژدان^۱ : شیر دیوانه.

شیر عرین^۲ : غرنده شیر.

شهاب^۳ : ستاره و تیر شدن رفتن.

شاداب : تر^۴ و تازه و سیراب.

شهرود^۵ : نام آبی روان.

شیساء^۶ : از دست رفتن.

شتلم^۷ : زیادتى.

شتر مرغ : [پرنده] معروف و نایاب^۸.

شید^۹ : عاشق پریشان.

شعر : موی و جامه معروف و دانش^{۱۰}.

شاهین : پرنده و ترازو و نام غلام^{۱۱}.

شعار : جامه بالا.

۱- کذاست درموید الفضلا و مدار الافاضل و غیره ۲- بحر: شیر-

ژدان شیر خشم آلوده - عرین بمعنی جنگل و نیستان آمده؛ پس شیر عرین بمعنی

شیر نیستان بخلاف شیرقالی ۳- موید ۱ : ۵۲۰ شهاب یکی از هفت

سیاره و آنچه برود چون آتشی و پاره افروخته دراصل == شهاب

۴- نسخه اصل : خوشتر و نام شراب ؛ متن تصحیح قیاسی ۵- رك :

بحر الفضایل ذیل شاهرود ۶- اصل : شیساء ؛ متن مطابق بحر الفضایل

۷- رك : بحر الفضایل ۸- اصل : نایات ؛ متن تصحیح قیاسی

۹- درحاشیه افزوده ۱۰- بحر : شعر بمعنی دانستن آورده

۱۱- این معنی در فرهنگهای مورد استفاده دیده نشد

شميده : بويده.

شقاوت : بدبختی.

شايدگان : گنج باد آورد^۱ که بار پيلان و بسيار باشد و عيب^۲ شعر.

شعاع : روشنايي.

شکسته : تنگ آمده وفاوا شده.

شعبده : بازی و مکر.

شاعر : قافیه گوی و باریک بین.

شخ^۳ : پاره کوه.

شعبه : شاخ.

شمعون : نام مردی.

شامخ^۴ : کوه [بلند].

شجن : پراکنده^۵.

شقص^۶ : پر کاله.

شریر^۷ : بد مرد.

شپید : ستم کشته.

شهره : پیدا.

۱- نام یکی از خزاین خسرو پرویز ۲- دراصل : سیه شعر ؛

تصحیح از روی فرهنگها ۳- رك : بحر الفضایل ۴- مویده ۵۲۳:۱

شامخ ، بمعنی کوه نیک بلند ۵- کذاست دراصل ؛ اما در بحر الفضایل

شجن معنی راه و اندوه و نیاز آمده ؛ نیز رك : مدار الافاضل ۶- بحر :

شقص پر کاله چیزی ۷- بحر : شریر بد مرد و بدگوی

شاهر^۱ : بر آرندۀ چوب.

شم^۲ : بوییدن.

شوك^۳ : خار.

شرفاق^۴ : رگ چشم.

شكنج : گره بر ابرو زدن.

شمل^۵ : پراکندن.

شعوفه : گل ناشکفت.

شعبه^۶ : شور کردن.

شبان^۷ و فريدوك : شب پرك.

شند^۸ : منقار.

شب^۹ چراغك : كرم شب تاب.

شوشك^{۱۰} : تيهو.

شيم^{۱۱} : ماهی سيمگون.

۱- بحرالفضایل : دارنده چوب ۲- رك : مويد ۱ : ۵۳۴

۳- نسخه اصل : شرباك ؛ متن تصحيح قياسی ؛ رك : بحرالفضایل ومويد

۴- شملك هم خواننده می شود ؛ اما شمل بمعنی پراگندگی و جمعیت هردو آمده ؛

رك : برهان قاطع ۵- شعب بمعنی شرانگیختن و فتنه برانگیختن آمده

= رك : مويد ۱ : ۵۲۰ ۶- رك : قواس ۲۳ ب ، در بحر شبان و فريدوك

جداگانه بمعنی شب پرك آورده ۷- رك : لغت فرس ص ۹۱ ، قواس ۲۴ ب

صباح ص ۸۰ ۸- رك : قواس ۲۵ و ۹- رك : ايضاً ۲۳ ب

۱۰- رك : ايضاً ۲۵ ب

شوخمیده^۱ : اسبی که در سر آید.

شکر فنده^۲ : مثله.

شتمه^۳ و شیه : آواز اسب.

شتر گاو چلنک : [زرافه^۴].

شاك^۵ : بز نر^۶.

شكون^۷ : جانوریست.

شغر^۸ : گره پای^۹.

شوا^{۱۰} : سوختگی دست و پای.

شکوه : هیبت.

شمغننده^{۱۱} : بوی ناك^{۱۲}.

شیوا^۱ : زبان فصیح .

- ۱- بحر : شوخمیده اسبی سردرآینده ؛ اما قواس ۲۷ ب بهمین معنی
 شوخمیده آورده ؛ نیز رك : برهان شوخمیده اسب بسر درآینده الخ ؛ در بعضی
 فرهنگ شوخمیده آورده ؛ ۲- نسخه اصل : شکروده ؛ تصحیح از روی
 قواس ۲۷ ب ؛ بحر : شکر فنده = اسب جنیبت ۳- رك : قواس ۲۸ و
 ۴- در اصل افتاده (بدون اینکه جای سفید گذاشته شده باشد) اضافه از روی
 قواس ۲۸ و ۵- رك : قواس ۲۸ ب و بحر ۶- اصل : برتر ؛
 تصحیح از روی قواس و بحر ۷- رك : بحر الفضایل ۸- رك :
 بحر و موید ؛ اما در قواس ۳۱ ب شفه ۹- اصل : گربای ؛ تصحیح از
 روی قواس ۱۰- رك : قواس ۳۱ ب ۱۱- بحر : شمغیده بوی ناك
 اما رك : موید ۱ : ۵۴۹ ۱۲- در اصل ناخوانا

- سنگه^۱ : کیر.
 شاهیده^۲ : صالح.
 شله^۳ : شرم زنان.
 شگرف^۴ : بزرگ و باحشمت و خوب.
 شمن^۵ : بت و بت پرست.
 شفک^۶ : نابکار و شریر.
 شیفته^۸ : دیوانه.
 شمیده^۹ : بیم رسیده و بیهوش.
 شانه^{۱۰} : خانه.
 شبانگاه : آنجا که شب کنند.
 شبستان : خوابگاه.
 شتفت^{۱۱} : پوشش.
 شنوسه^{۱۲} : عطسه.

- ۱- دراصل : شنگ اشتباه کاتب است ؛ در اصل سنگه است ؛ رك :
 بحر الفضايل وغيره ۲- كذاست در بحر و مويد ۱ : ۵۴۷ ؛ اما قواس :
 شاهنده ؛ نیز رك مويد ۱ : ۵۴۶ ۳- رك : بحر و مويد ۴- رك :
 قواس ۳۷ و ۵- رك : بحر و مويد ۱ : ۵۴۱ ۶- رك : قواس ۳۹ و ،
 فرس ۲۷۳ ، صحاح ۱۸۲ ؛ ۷- اصل : وشدن ؛ تصحيح قياسی
 ۸- قواس ۳۴ = شيفته ديوانه مزاج ۹- رك : قواس ۴۱ ب
 ۱۰- مويد ۱ : ۵۴۶ = شانه بمعنی زنبور خانه و كاشانه آمده ؛ نیز رك قواس
 ۴۵ و ۱۱- نسخه اصل : شفت ؛ اما رك : بحر الفضايل و مويد ۱ : ۵۲۱
 ۱۲- رك : مويد ۱ : ۵۴۹ و بحر

- شعشه^۱ : روشنایی.
 شغ^۲ : پوشش چوب کنند.
 شبغازه^۳ : جای گوسپندان.
 شیرزده^۴ : آنچ بجغرات زنند.
 شاد : شادی و شراب^۵ و مطرب.
 شمشاد^۶ : چوبی که از آن شانه کنند.
 شست^۷ : گرفت تیر بدو انگشت بوقت کشاد ، و آهن گرفتن ماهی ، و
 افریشم چنگک^۸ و ده شش.
 شکول^۹ و شکوله^{۱۰} : زور.
 شباب : جوانی و نام پرده^{۱۱}.
 شش : ریه^{۱۲}.
 شبح : باریکی سر^{۱۳}.

- ۱- مویده ۱ : ۵۴۵ شعشه روشنائی کذافی الادات
 مویده : شغ سرون گاو که بدان چنگک کنند ؛ برهان = سرون گاو که بدان شراب
 خورند ؛ رك : زفان و مدار ۳- قواس ۴۸ و = شبغازه = جای
 گوسپندان پرواری ۴- رك : مویده ۱ : ۵۵۰ و بحر الفضایل ۵- رك :
 بحر الفضایل ۶- رك : ايضاً ۷- رك : بحر الفضایل و مویده الفضلا
 و برهان قاطع ۸- اصل : جشك ؛ تصحيح قیاسی ۹- شكول بمعنی
 جلدی و چابکی در مویده و برهان آمده ۱۰- کلمه ای بدین معنی در فرهنگها
 دیده نشد ۱۱- رك : مویده ۱ : ۵۲۰ ۱۲- مدار : شش مشهور
 بتازی ریه خوانند و ریه شش بالضم ۱۳- کذاست در اصل ؛ اما در بحر
 باریکی سر و شخص مردم

- شبکه : دام.
 شاطر^۱ : مرغ نر.
 شر^۲ : آفتاب.
 شل^۳ : نوعی از اسلحه.
 شران^۴ : باران تند.
 شهنشانه^۵ : ژاله.
 شجام^۶ : آفت سرما که بمیوه رسد.
 شغف : قلق و اضطراب عشق.
 شماقت : خوشدل شدن دشمنان.
 شهریور : ماه پاریسیان ، ماه جمادی^۷ الآخر.
 شابه^۸ ورد و شادورد : خرمن ماه و آفتاب.

- ۱- رك: بحر الفضائل ۲- موید ۱ : ۵۲۷ = شر بالکسر آفتاب
 کذا فی القنیه ؛ نیز رك بحر ؛ ۳- نسخه اصل : شد ؛ اما رك بحر و موید ۱ :
 ۵۳۷ و مدار ۲ : ۵۷۶ ۴- دراصل : اول شران نوشته پس از آن آن
 را قلم زده «شراغر» کرده ؛ اما رك : بحر ، موید ۱ : ۵۴۰ و برهان
 ۵- کذاست در بحروقیه بگفته موید ۱ : ۵۴۹ و جهانگیری و برهان ؛ اما در قواس
 ۱۱ و «شخکاسه» بهمین معنی آمده ، نیز رك : موید ۱ : ۵۴۷ و رشیدی و برهان
 و جهانگیری ؛ جهانگیری و برهان شخکاسه و شهنشانه هر دو دارند ۶- رك :
 قواس ۱۱ ؛ این واژه قبلاً يك بار دیگر آمده ؛ رك : مقدمه کتاب
 ۷- در حاشیه افزوده = شهریور ماه جمادی الآخر ۸- کذاست دراصل ؛
 فخر قواس ۱۱ ب = شایورد ، اما در فرس و صحاح و جهانگیری و موید شایورد
 آمده ؛ رشیدی : شاتورد ، بحر : شاهورد مترادف شادورد قرار یافته

شمر : دهند^۱ و حوض^۲ آب.

شلك^۳ : خلاب تیره که پای از آن بحيله توان کشید.

شوی^۴ : شبت یعنی سووده^۵.

شنگویز^۶ : معروف.

شپنک^۷ : زهرست.

شب^۸ بوی : گلیست.

شنك^۹ : درخت سرو.

شاخ^{۱۰} : نوعیست از غله.

شمشاد^{۱۱} : درختی است سخت چوب میان بالا.

شته^{۱۲} : انگور.

شفترنك^{۱۳} : مثل شفتالوست.

۱- کذاست دراصل ۲- رك : قواس ۱۲ ب ۳- رك : ايضاً

و بحر ۴- رك : قواس ۱۸ ب ؛ جهانگیری ۲ : ۲۱ شوی شبت را گویند

دانه آنرا باسپند بجهت دفع چشم زخم برآتش بریزند ؛ ۵- اصل :

سووده ؛ تصحیح از روی بحر الفضایل ۶- این کلمه بهمین طور در قواس

۱۹ و نقل شده ۷- کذاست در بحر ؛ اما در فرهنگها شرنك بهمین معنی

آمده ؛ ظاهراً اشتباه است ۸- رك : قواس ۱۹ ب ۹- رك :

قواس ۲۰ و ۱۰- نسخه اصل : شاخك ؛ اما رك : قواس ۱۲ و ، بحر و

غیر آنها ۱۱- نسخه اصل : شمار ؛ اما رك : قواس ۲۰ و و بحر الفضایل

۱۲- رك : قواس ۲۰ ب ؛ اما مؤلف دستور سنبه نیز بهمین معنی آورده و آن

اشتباه است ۱۳- نسخه اصل : شفتلنگك ؛ اما در قواس ۲۱ ب : شفترنك

مثل شفتالو است ؛ نیز رك : بحر الفضایل

شنگرف^۱ : کرم کشت خوار.

شیدانه^۲ : عناب.

شعر^۳ : شاخ درخت.

شید^۴ : آفتاب.

۱- نسخه اصل : شگرف ؛ اما رك : قواس ۲۲ و بحر الفضايل

۲- نسخه اصل : شکرانه ؛ اما رك : قواس ۲۱ ب و بحر الفضايل ۳- رك :

۴- رك : قواس ۷ ب بحر الفضايل

باب الصاد

صمد : نام خدای.

صادق : راستگو و نام حضرت رسالت.

صالح : نام پیغامبر.

صبغتہ اللہ : رنگ آمیزی خدای تعالی یعنی بہار.

صانع : کاری گر.

صریر^۱ : بانگ قلم.

صیت^۲ : صفت و آوازہ.

صاغر^۳ : پیالہ و نام مرد ومار.

صوب : راہ بازار و روزہ^۴.

صواب^۵ : راست.

۱- رك : بحر القضایل و موید ۱ : ۵۵۵ ۲- بحر و موید ۱ : ۵۵۳

صیت = آوازہ ۳- بحر : صاغر پیالہ و نام مردی ؛ موید ۱ : ۵۵۴ :

صاغر پیالہ و نام مردی و ماری ۴- بدین معنی این کلمہ دیدہ نشد

۵- بحر و موید ۱ : ۵۵۳ = صواب راستی

- صامت^۱ : زر و خموش.
 صیبا^۲ : باد صبح.
 صنیع^۳ : خدمتگار.
 صاحب^۴ : بزرگ و اندام نهانی که سطر باشد.
 صفراء : علت.
 صبیح : خوبصورت و نام غلام.^۵
 صاعقه^۶ : آتش برق.
 صبوحي : شراب خوردن صبح.
 صلب : پشت.
 صریخ : مکابره و بانگ.
 صرصر : باد سخت.
 صدغه^۷ : بیخ.
 صداء^۸ : آواز کوه و گنبد.
 صباح : صبح.^۹
 صخره صیبا^{۱۰} : سنگ سیاه.
 صلا : خواندن هر کسی.
 صحیفه : که بر بعضی پیغامبر فرود آمده است و نامه.

- ۱- بحر : صامت خاموش و زرد نقره الخ
 ۲- بحر : صبا باد شرقی بوقت صبح
 ۳- رك : بحر الفضایل
 ۴- رك : ايضاً
 ۵- برای این معنی رك : بحر الفضایل
 ۶- رك : ايضاً
 ۷- این کلمه را در فرهنگها پیدا نکردم
 ۸- رك : بحر الفضایل
 ۹- اصل = صبیح ؛
 ۱۰- بحر : صخره صبا . سنگ سیاه و سخت
 متن ؛ تصحیح قیاسی

- صنم : بت.
 صوم : روزه.
 صفاء : بی کدورت.
 صداع : دردسر.
 صبر : شکیبایی.
 صبر : گیاه تلخ خاردار.
 صنوبر : گل.
 صر : باد سرد^۱.
 صباغ : رنگ ریز.
 صایغ^۲ : کوالان.
 صورة : پیکر.
 صدمه خرد : هیبت صور اسرافیل.
 صحیحان^۳ : خانه^۴ وزمین شیران^۵.
 صنف^۶ : گروه.
 صرح^۷ : مرد ، نام بهشت و آبی که گرد قصر در آید.
 صلصل^۸ : نام پرنده.

۱- نسخه اصل : باز ؛ اما بحر : صر بمعنی باد سرد و سرما آمده

۲- بحر : صایغ زرگر و کوالان ؛ موید ۱ : ۵۵۶ صایغ بمعنی زرگر آمده

۳- بحر : صحیحان خانه در زمین شیران ؛ ۴- اصل : خامه ؛ تصحیح قیاسی

۵- اصل : شران ؛ تصحیح قیاسی ۶- بحر : صنف گروه و گونه از

چیزی الخ ۷- در بحر صرح بهمین معنی آمده ۸- بحر : صلصل

صمیم : خالص.

صلیب^۱ : حربہ.

صلمتہ : ترس^۲.

صخرت^۳ : سنگ.

۱- رك : بحر الفضائل

۲- كذاست دراصل ؛ نسخه اصل : صدمه

۳- رك : ايضاً ؛ دراصل : صجرت = متن

هيئت و سختی یکبارگی

تصحیح قیاسی

باب الضاء

- ضابط^۱ : نام خدای.
ضابط^۲ : نام پیغامبر مرسل.
ضمیر^۳ : آنچه دردل گذرد.
ضمیران^۴ : سپر غم ، ریحان تтары.
ضیق : تنگی.
ضغطه^۵ : افسردن گور و تندر.
ضیعت : رخت^۶ خانه.
ضیاع^۷ : وروزه کردن هرچیز و باغ.

-
- ۱- بحر : ضابط نگاهدارنده ؛ مویده : ضاغط نگاهبان ۲- بحر :
ضابط پیغامبر مرسل ۳- مویده : ضمیر اندیشه و چیزی مضمحل الخ
۴- بحر، مویده : ضمیران شاه سپر غم ؛ دراصل = ضمیران؛ متن تصحیح قیاسی
۵- بحر : معنی دوم را ندارد ۶- بحر : ضیعه زمین کشت ؛ مویده : ضیعة
کشت زار و حرقه ؛ اما معنی متن در هیچک از فرهنگها دیده نشد ۷- دراصل :
ناخوانا ؛ بحر الفضایل بمعنی باغ جمع صیحت نوشته و معانی مندرج متن در
هیچ کتاب نیافتم

- ضیعغم : شیر.
- ضرغام : شیر.
- ضامره^۱ : باریك میان^۲.
- ضجر^۳ : بازداشتن از کاری.
- ضمن : زیر^۴.
- ضعث^۵ : کینه.
- ضروره : ناچار.
- ضلع^۶ : پهلوی.
- ضب^۷ : سوسمار.
- ضُرط^۸ : بادی که از شکم جهد.

۱ و ۲- اصل: میان باریك؛ متن مطابق بحرالفضایل ۳- موید :

ضجر تپیدن دل ۴- بحر: ضمن میانه و درونه ۵- رك: بحرالفضایل

۶- رك: ایضاً ۷- رك: ایضاً ۸- رك: ایضاً

باب الطاء

طهور : پاک و پاکیزه و نام خدای.

طه : نام پیغامبر علیه السلام.

طلع^۱ : کارد یعنی شکوفه.

طیش : طپیدن.

طوطی : پرندۀ سبز و گیاه^۲.

طبع : طبیعت.

طبای^۳ : پاسبان.

طرفه العین : چشم زدن.

طرازد^۴ : خوش شود.

طود : کوه بلند^۵.

۱- بحر: طلع خوشه خرماى نارسیده ۲- در بحر برای این معنی

طوطی بنظر آمده ۳- رك : بحر الفضائل ۴- بحر : طرازدن

آراستن و خوش شدن ۵- نسخه اصل : سرکشاد ؛ متن مطابق بحر الفضائل

طرف : گوشهٔ کلاه و چشم دورش^۱ بهم.

طیلسان^۲ : جامهٔ سیاه خطیب.

طی : درنوشتن یعنی پیچیدن.

طعنه^۳ : زدن پیغاره.

طعن^۴ : زدن شمشیر و نیزه.

طلایه^۵ : جاسوس لشکر.

طبطة^۶ : کشی و خرامش.

طراوة : تازگی و آبداری^۷.

طلعة : روی و پیشانی.

طره^۸ : پیچه.

طیرگی^۹ : بکرشمه دیدن.

طغرل^{۱۰} : پرنده و نام شاهی.

طلیعت^{۱۱} : لشکر و پریان.

طبر خون^{۱۲} : سبز و گیاه سرخ در برف کارند.

۱- کذاست در اصل ۲- رك : بحر الفضایل ۳- بحر: طعنه

بیزه و پیغاره و عیب و سرزنش ۴- رك : بحر الفضایل ۵- رك : ایضاً

۶- بحر : طبطة کشی و کش خرامی ۷- نسخهٔ اصل : آید ۸- رك:

بحر الفضایل ۹- بحر : طیرگی = بکرشمه نگریستن ۱۰- رك :

بحر الفضایل ۱۱- بحر: طلایه لشکر اندك و پریان و جاسوس؛ موید:

در قبه پریان ۱۲- بحر: طبر خون چوب سرخ و ام سخت محکم و گیاهی

که در تره بکار برند . و در موید بگفتهٔ زفان گویا آورده طبر خون تره ایست

بشکل و طعم ترهٔ سبز

طارق^۱ : شب‌رو.

طراز^۲ : علم.

طنبور ساز : مطرب.

طبرزد : شیرینی.

طرق^۳ : نگاهداشتن ساز سرود و جمع طریق.

طلل^۴ : بلندی و فرود آمدن مسافران.

طارم : آسمان^۵.

طاعون^۶ : مرگ.

طاق^۷ : گوشه و گوشه نهاد^۸ و نام موضعی.

طریق اولی^۱ : مستحب.

طرق^۹ : اسب.

طاق و ترنب^{۱۰} : کروفر.

۱- رك : بحر الفضایل ۲- مویّد بگفته تاج بمعنی نقش علم آورده

۳- مویّد: طرق جمع طریق و نگاهداشت سرود کذا فی القنیّه ۴- مویّد ۹:۲

طلل شخص مردم و نشان سرای که پیدا بود ۵- این معنی مجازی است؛

معنی اصل گنبد و سراپرده و بام است و در بحر الفضایل هردو معنی درجست. اما

مویّد معنی آسمان ندارد ۶- بحر : مرگ مفاجات، و در مویّد بگفته قنیه

بمعنی مرگ عام نوشته ۷- بحر : عمارتی است و گوشه و مجرد و نام

موضعی است ۸- کذاست در اصل ۹- بحر : طرق بکسر اسب

۱۰- طاق و طرم و طاق و ترنب طمطرائ، و کروفر، مولوی گوید :

ما بیوس عارض و طاق و ترنب هر کجا که خود همی بنهیم شب

(رشیدی)

- طَرَفَه^۱ : ستاره.
 طَرَفَه : نام^۲ و نوباوه.
 طَحْسَن^۳ : آس کردن.
 طَرطوس^۴ : نام پهلوانی.
 طاق دیس : شکل^۵ و سان.
 طبق^۶ : معروف و علت که اسب را باشد.
 طرح^۷ : گم کردن و فرو بردن.
 طنبک^۸ : بوق مسین.
 طریده^۹ : باز گردیده.
 طبیره^{۱۰} : دهل خرد.
 طیش : پیاده^{۱۱}.

- ۱- بحر : طرفه بمعنی منزل قمر
 ۲- مویِد ۲ : ۱۱ طرفه بالضم
 چیزی که به چشم خوش آید و در قنیه بمعنی عجب است و در بحر = طرفه بمعنی
 چیزهای نو و غریب آمده
 ۳- دراصل طحس غلط کاتب است ؛ تصحیح
 از روی بحر
 ۴- رَك : بحر الفضایل
 ۵- کذاست دراصل، اما بحر :
 طاق دیس صفه و ایوان و شکل و مانند ؛ ظاهراً صاحب دستور و بحر دچار اشتباه
 شده اند زیرا طاق دیس بمعنی شکل و مانند نیست بلکه دیس بمعنی شکل و سان
 است ؛ تخت طاق دیسی نام نوائی است و لحنی رَك : مجمع الفرس ص ۷۷۹ و
 خسرو شیرین ص ۱۹۱
 ۶- مویِد ۲ : ۸ ، طبق معروف و علت که اسب را
 باشد کذا فی التاج
 ۷- بحر : طرح یفکنندن و فرا بردن و دور کردن الخ
 ۸- رَك : بحر الفضایل و مویِد
 ۹- بحر : طرید حمله و اسلحه نیز اسب ؛
 مویِد طرید رانده شدن
 ۱۰- بحر : طبر دهل
 ۱۱- رَك : بحر الفضایل

طلحه^۱ : نام مردی از صحابه و درخت موز نیز گویند.

طرد^۲ : گردانیدن.

طناز : کننده کشی و خندان.

طنز : خنده و کشی.

طالع : برآینده.

باب الظاء

ظهیر^۱ : پشٹیوان و نام خدای.

ظاهر^۲ : نام حضرت رسالت.

ظنین^۳ : حاسد.

ظریف : مرد مزاح.

ظلیل^۴ : سایه دراز ، سایه دار و سایه بان.

۱- بحر : ظهیر پشٹیوان و یاری گر وهم پشت ۲- مویذ ۲ : ۱۳

ظاهر آشکارا و نام خدای تعالی ۳- رك : بحر الفضایل ۴- مویذ ۲ :

۱۴ = ظلیل سایه دائم و ظل ممدود و سایه همیشه و دراز ؛ بحر : ظلیل سایه بان

و سایه دار

باب العین

علاّم : نام حضرت عزّت.

عیسی : پیغامبر علیه السلام.

عبهر^۱ : گل.

عین : چشم و آفتاب و زر.

عاقِر قره : معروف.

عوا^۲ : ستاره و منزل ماه.

عجب^۳ : رود سار^۴ یعنی چنهره^۵.

عروسك^۶ : ماده بوم و عراده خرد و دختر یا دوشیزه که کار خیر شده باشد.

۱- بحر : عبهر نرگس و بستان افروز ۲- بحر : عوا منزلی از

منازل قمر ۳- مویّد ۲ : ۱۶ عجب استخوانی که نشست مردم بروی بود

۴- کذاست دراصل ۵- دراصل : بدون نقطها ۶- بحر : عروسك

زن دوشیزه و عراده خورّد الخ. مویّد ۲ : ۲۵ عروسك مصغر عروس و کرمکی

است. و نیز جنسی از منجنیق... وفی قنیه دختر یا دوشیزه که کار خبرش شده باشد

و ماده بوم

- عریب^۱ : مرد فرد.
 عرض : کالبد.
 عاقر^۲ : نازاینده.
 عنصر : طبیعت.
 عنصری : نام ندیم پادشاه محمود.
 عقال : شکار^۳.
 عنری : نام بت.
 عجین^۴ : رشته.
 عندلیب : هزار داستان.
 علقه^۵ : خون بسته.
 عبقری^۶ : جامه سبز.
 عقیف : پاکیزه.
 عمراجه^۷ : نام شهر آبادانی.
 عامر^۸ : نام مردی و عمارت کننده.
 عبره^۹ : آب چشم.

- ۱- تاج العروس ۱ : ۳۷۶ (ماده عرب) مثل عربی است باتها عریب و
 معرب ای احد ۲- بحر: عاقر زن نازاینده ؛ اما در شرف نامه بمعنی مرد
 و زن نازاینده آمده رك : مویذ ۳- بحر : عقال شکیل اسب و زانوبند
 شتر ؛ اما شکار بمعنی عقالست رك : مصباح اللغات ص ۴۴۳ ۴- بحر :
 عجین حمیر ۵- رك : بحر الفضایل ۶- رك : ابضاً ۷- رك :
 ایضاً ۸- بحر : عامر عمارت کننده و جای آبادان و قبیله عامری
 ۹- بحر: عبره بفتح اشك و بكسر خراج، و آشنا کردن و گذشتن و پشیمان شدن الخ

عبیره : آشنا کردن و پشیمان شدن.

عراده^۱ : [منجنیق] که از حصار سنگ بدان زنند.

عزة^۲ : نام معشوق و دختر بکر.

عرفان^۳ : رگها.

عد : شمار.

عریض : گشادگی.

عبث : بازی^۴.

عنب : انگور.

عرقوب^۵ : نام مرد دروغگوی.

عروة : آنکه تکیه برو کنند.

عصیم : باعصمت^۶.

عنتر : نام مردی.

۱- رك : بحر الفضایل ۲- رك : ايضاً ۳- رك : ايضاً

۴- اصل : باری ؛ اما رك : بحر الفضایل و مویذ ۲ : ۱۷ ۵- رك :

بحر الفضایل ۶- بحر الفضایل : نگاهداشته شده

باب الفین

غفار : آمرزنده یعنی جلّ جلاله.
غنی : نام حضرت رسالت^۱ و توانگر.
غازه : گلگونه که^۲ خوبان بر روی کشند.
غازیقون^۳ : داروی اطلاق.
غمزه : حرکت چشم با کرشمه که در دل کار کند.
غزالت : آهو بره ، و آفتاب و صراحی و ماثوره^۴.
غیغب : آنجی برزنخ خوبان پیدا شود.
غفر^۵ : ستاره و منزل ماه.
غضبان^۶ : منجنیق بزرگ.

۱- کذاست دراصل ؛ ظاهراً خطای کاتب است ؛ نام حضرت عزت باید

۲- نسخه اصل : حوکانحه ۳- بارای مهمله نیز آمده ؛ رك : برهان و

بحر الفضایل ؛ اما درمؤید بدین معنی غازیقون است ۴- کذا در بحر ؛

اما اصل = ماشوره ۵- بحر : غفر آمرزیدن و بچه بز کوهی. و منزل ماه

۶- رك : بحر الفضایل

غنچه : گل ناشکفته.

غالیبه^۱ : عطری که بسیار بوی دهد.

غوره^۲ : انگور خام.

غور : نام ولایت.

غور : بن چاه و فروشدن.

غیم^۳ : ابر.

غریز^۴ : دریا غرق کننده که آنرا نهایت نباشد و غمین .

غلظ^۵ : خشم.

غمد^۶ : نیام تیغ.

غصن : شاخ.

غسق^۷ : تاریکی.

غنچ^۸ : قنچ.

غریم^{۱۰} : آینه دان.

غیر مغضوب^{۱۱} : [بی خشم^{۱۲}].

۱- بحر : غالیه روغن خوشبوی است ۲- بحر : غوره خوشه

انگور ترش نارسیده ؛ مویده ۲ : ۴۶ = غوره انگور نارسیده که هنوز ترش

بود ۳- رك : بحر الفضایل ۴- بحر : غریز دریای غریز که پایانش

نباشد ۵- بحر : غلظ درشتی ۶- بحر : غمد نیام ۷- بحر :

غسق تاریکی اول شب ۸- مویده : غنچ کرشمه و کرشمه کردن

۹- مویده : قنچ ناز و کرشمه ۱۰- بحر : غریم وام خواه

۱۱- پس از کلمه ظنین در نسخه حاضر افتادگی دارد بقدر چند برگ که شامل بقیه

[غرم^۱ : گوسپندی که کودکان بروی سواری آموزند].

→
لغات حرف غین ، و لغات حرف فا کاملاً و لغات حرف قاف ابتداء
۱۲- اضافه از روی بحر الفضایل

۱- اضافه از روی موید ۲ : ۴۱ که نام دستورالافاضل برده است.

مترادف غرم قچ است

باب القاف

قوس : کمان^۱ رستم و برج آسمان.

قهرمان : پادشاه ، راننده قهر.

قصب^۲ : جامه ونی.

قرط^۳ : گوشواره وترشی که از انگور سازند.

قماط^۴ : جامه پیچ طفل.

قفار^۵ : توده ریگ.

قدمه^۶ : کاهربا.

قزل^۷ : سرخ.

۱- در اکثر فرهنگها بدین معنی کلمه قوس قزح است ؛ اصل : کمان

ورستم ۲- رك: مويد ۲ : ۶۹ ۳- مويد ۲ : ۷۶ = قرط گوشواره

۴- بحر : قماط جامه پیچ طفل و بند گاهواره ۵- رك : بحر الفضایل

۶- رك : ايضاً ۷- بحر : قزل سیاه بعضی سرخ را گویند ؛ مويد ۲ :

۸۰ = قزل بمعنی شیر نوشته ظاهراً اشتباه است

- قرا : سیاه.
- قریر^۱ : روشنایی دیده.
- قمه^۲ : منجوق.
- قراقعو : تتماج وخواندنی^۳ شکره.
- قرا ب^۴ : نیام تیخ.
- قلب : دل و میانه لشکر و درم زیف یعنی قلب.
- قرعه^۵ : چوب فال.
- قصف^۶ : کم کردن.
- قفیز^۷ : پیمانه.
- قانون : ساز مطرب و کتاب طب و رسم قدیم.
- قحف^۸ : کاسه لاله.
- قربت^۹ : مشک.
- قارن^{۱۰} : نام پهلوانی.
- قزلی^{۱۱} : نزدیکان و قرابتان.
- قویم : باقوت.
- قباد : نام پادشاه.

- ۱- بحر : قریر روشنی ۲- بحر : قمه زیر سر مردم و آنچه بالای
منجوق باشد ۳- معنی دوم در بحر القضايل یافته نمی شود ۴- اصل :
قرا ت ؛ متن تصحيح قیاسی ؛ رك : بحر القضايل ۵- رك : ايضاً
۶- بحر : قصف کم کردن ۷- رك بحر القضايل ۸- بحر : قحف
کاسه بزرگ و آوند شراب ۹- بحر : قربت نزدیکی و بکسر مشک آب
۱۰- رك : بحر القضايل ۱۱- رك : بحر القضايل

- قطیفه^۱ : نام موضعی.
 ققطره^۲ : خمره بزرگ شکر که آنرا سدهم^۳ خوانند.
 قفل رومی^۴ : نام نوا و معروف.
 قاری^۵ : خواننده وستاره و سیاهی گر.
 قافله^۶ : موی آویزان.
 قوارة^۷ هفت آسمان ، وهفت کواکب را هم گویند.
 قیس : نام مجنون.
 قلب^۸ الاسد : نام ستاره.
 قفل امداز^۹ : شکننده قفل.
 قهپنده^{۱۰} : خرنده.
 قچ^{۱۱} : گوسپند که سواری کودکان برو باشد.
 قریحه^{۱۲} : طبیعت.
 قیدو^{۱۳} : پادشاه مغل.

- ۱- رك : مويد ۲ : ۸۶
 ۲- بحر : ققطره، خمره بزرگ
 ۳- اين كلمه روشن نيست ۴- رك : بحر و مجمع الفرس ص ۷۸۰ و خسرو شیرین ص ۱۹۲. نظامی گوید =
 چو قفل رومی آوردی در آهنگ گشادی قفل گنج از روم و از زنگ
 ۵- مويد ۲ : ۸۹ قاری خواننده وستاره و سیاهی کذا فی القیه ؛ بحر = سیاهی گر
 الخ ۶- رك : بحر الفضایل ۷- رك : ايضاً ۸- بحر : قلب الاسد
 منزلی از منازل قمر است ۹- رك : بحر الفضایل ۱۰- رك :
 ايضاً ۱۱- رك : مويد ۲ : ۷۰ و بحر الفضایل ۱۲- ازینجا تا
 «نام شربت» در حاشیه افزوده شده ؛ برای قریحه رك : بحر الفضایل
 ۱۳- بحر : قید و نام پادشاهی است

- قندز^۱ : نام شربت.
 قحفه^۲ : کاسه‌ای که بدان شراب خورند.
 قافییه : آنچ انشاد نظم بدان باشد.
 قبهوه : نام شراب وفاخته^۳.
 قمرء^۴ : شب که در آن مهتاب باشد.
 قرحه^۵ : علت چشم.
 قارطه^۶ : پوشش بشکال^۷ و گروهی که از لشکر جدا کنند.
 قرن^۸ : سرون گاو.
 قران : پیوستن دو ستاره در یک برج.
 قرالئك^۹ : زره.
 قراخه^{۱۰} : دینار.
 قارع^{۱۱} : گوینده در.
 قابله : دایه و عورت صاحب جمال و برابر شونده.
 قنج^{۱۲} : ناز خوبان.
 قابوس^{۱۳} : نام مردی.

- ۱- بحر : قندز شراب و جانوریست که از پوست او پوستین سازند
 ۲- در این کتاب قحف بمعنی کاسه آمده ۳- رك : بحر القضايل
 ۴- بحر : قمر ا روشنی ماه ۵- رك : بحر القضايل ۶- بحر :
 قارطه پوشش بشکال از پشم، قرط هم گویند و قارط گروهی که از لشکر جدا کنند
 ۷- کذاست در اصل ۸- رك : بحر القضايل ۹- مريد ۲ : ۷۹ =
 قراگنگ بدین معنی آورده ۱۰- رك : بحر القضايل ۱۱- رك :
 ايضاً ۱۲- رك : غنج ۱۳- بحر : قابوس نام پادشاهی داناست

- قضب : چوب^۱ تیر.
 قطران : نام مردی^۲ حکیم و نام دوزخ.
 قیمر^۳ : پیکان تیر.
 قاروره : شیشه ؛ قواریر جماعه.
 قرد^۴ : کپی یعنی بوزنه.
 قنطرة^۵ : پل و صرة زر^۴.
 قیروان : نام ولایت.
 قنطال^۶ : [نام] پادشاه.
 قاجیل : نام پسر مهتر آدم.
 قرموی : نسبت^۷ نام ولانه.
 قیتار^۸ : نام میر ولایتی.
 قسورة^۹ : شیر.
 قمه^{۱۰} : آنچ بالای منجوق باشد.
 قداحه : آتش^{۱۱} زننده .
 قاع^{۱۲} : بیابان.

- ۱- بحر الفضایل : شاخ ترکه بیرند ۲- بحر: دوزخ و نام شاعری
 است الخ ۳- بحر : قیمر نوعی از پیکانست الخ ۴- رك :
 بحر الفضایل ۵- رك : ایضاً ۶- بحر : قنطال نام امیری الخ
 ۷- بحر: قرموی کسوتی است نسبت بشهر قرمو ۸- این لغت را در فرهنگها
 نیافتم ۹- رك : بحر الفضایل ۱۰- همین کلمه يك بار بمعنی منجوق
 آمده اصلاً قمه بمعنی سر هر چیز ۱۱- بحر الفضایل : آتش زنه یعنی
 سنگ چقماق ۱۲- بحر و موید ۲ : ۷۷ قاع بمعنی زمین هموار و نرم آمده

قله : سرکوه.

قنینه^۱ : شیشه.

قدر^۲ : خس که برو چشم نهند.

باب الکاف

کبیر : نام حضرت عزت جلّ جلاله.

کلیم : نام پیغامبر علیہ السلام.

گشتاسپ : نام پدر اسپندیار.

کنداور^۱ : دیرینه.

کهرم^۲ : نام مادر ارجاست^۳.

گوان^۴ : پهلوان.

گروک^۵ : نام ترکی.

گزاوگهان^۶ : یعنی تعجیل.

۱- بحر : کنداور جنگجوی و مردانه و دیرینه ۲- مویذ ۲ : ۱۱۷

کرم نام مبارز تورانی الخ ۳- کذاست دراصل؛ ظاهراً ارجاسب درست

باشد ۴- رگ : مویذ ۲ : ۱۵۰ ۵- اصل : کرکساء ؛ تصحیح

قیاسی ؛ برهان : کرکسار = نام پهلوان تورانی هم بوده ۶- رگ :

بحر الفضایل و مویذ و برهان

کن فیستون : بوده^۱ و باشد.

کُهبِد^۲ : کوه نشین.

کوکنار : خشخاش.

کر در^۳ : زمین سخت.

کناس^۴ و کنیس : بتخانه.

کاخ : قصر.

کر د^۵ : اصلی که در وقت ضحاک پیدا شده.

کود^۶ : پهلوان.

کله^۷ : قبه مثلث و سایه بان.

کر گسان^۸ فلک : یعنی نسر^۹ طائر و نسر واقع.

کافر^{۱۰} : بزرگرو نامسلمان.

کارِج : آبی که زیر زمین رود.

کلاء^{۱۱} : گیاه.

۱- کذاست دراصل ۲- بحر : کهبد کوه نشین ، بعضی دهقان

را نیز گویند ۳- رك : قواس و بحر الفضایل ۴- مویِد ۲ : ۱۰۶

کناس فی القنیه بالضم و التثدید بتخانه ۵- مویِد و برهان : کرد

طایفه ایست... و ایشان در وقت پادشاهی ضحاک پیدا شده بود الخ ۶- کذاست

دراصل ؛ اما گرد بمعنی پهلوان آمده ۷- مویِد ۲ : ۱۲۵ : کله و در قنیه

مذکور است پشه خانه و قبه مثلث و سایه بان ۸- مویِد ۲ : ۱۱۱ =

کر گس فلک در شرفنامه است یعنی نسر طایر و واقع که هردو ستاره اند

۹- دراصل : نسر طالع پرو واقع ؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۰- بحر

و مویِد ۲ : ۱۰۱ کافر ناگرونده و کشاورز (بحر = بزرگر) ۱۱- بحر :

کلاء گیاه تر

کیوان : زحل.

کشنجیر^۱ : نوعی از^۲ طیور و آنچ سنگ بزرگ بدان فرستند.

گرمغان^۳ : نام ولایت و بیابان^۴ معروف.

کشف^۵ : باخه.

کلیساء : جای عبادت ترسایان.

کیفر^۶ : سنگ که بر کنگر حصار نهند.

کنام^۷ : بیشه سباع و وحوش و طیور.

کراخه : توشه^۸ [گوشه].

کامیاب^۹ : بکام رسیده و نام مرد.

کی : داغ.

کرکی^{۱۰} : نام پهلوانی و ولایت.

کاوه : آهنگر^{۱۱}.

کبیسه^{۱۲} : نقصان سال.

کمیت^{۱۳} : شراب و اسب سرخ وام.

۱- رك : بحر الفضائل ومؤید وبرهان ؛ نخیر بمعنی کمینگاه آمده ، رك

فرس ۱۷۰ ، صحاح ۱۳۲ ، قواس ۵۹ و ۲- معنی اول در فرهنگها

دیده نشد ۳- رك : مؤید ۲ : ۱۴۸ ۴- اصل : بیابانیان ؛ تصحیح

از روی مؤید ۵- قواس ۲۵ ب = کشف و کشود سنگ پشت باخه را

گویند ۶- رك : قواس ۱۵ و و بحر الفضائل ۷- مؤید ۲ : ۱۱۶

کنام بیشه سباع و وحوش ۸- کذاست در اصل ؛ اما رك : بحر الفضائل

۹- بحر : کامیاب بمراد رسیده و نام مردی ۱۰- رك : بحر الفضائل

۱۱- ظاهراً نام آهنگر درست تر می باشد ۱۲- رك : بحر الفضائل

۱۳- بحر : کمیت می واسط سرخ که دم و بال سیاه باشد

گلرنگ^۱ : سرخ.

گلگون^۲ : نام اسب و نام مردی که سرخ باشد.

گردوه^۳ : پشته کوه و کلوخ^۴.

کوره^۵ : حصار و شمر^۶.

کش ممش : در کشاکش دوطرف.

گاورس^۷ : غله ریزه از کال و جز آن .

گزیر : چاره.

گزند : چشم زخم.

کلت^۸ : حیوان دم بریده.

گراز^۹ : خوک نر.

کلوته^{۱۰} : حلقه دام.

کلك : بید.

کابلج^{۱۱} : انگشت کهین^{۱۲} پای.

کلمنج^{۱۳} : چرك اندام را گویند.

۱- بحر : گلرنگ = سرخ رنگ ۲- بحر : گلگون سرخ رنگ ؛

اسب شیرین و مردی سرخ ۳- رك : قواس و بحر و موید و برهان

۴- این معنی در فرهنگها دیده نشده ۵- رك : بحر الفضایل

۶- کذاست در اصل ؛ بحر : شیر ۷- رك : قواس ۲۲ و ؛ بحر : گاورس

غله باریک چون کال ۸- رك : قواس ۲۸ ب ؛ ۹- رك : ایضاً

۱۰- اصل : کلوته ؛ تصحیح از روی قواس ۲۹ و بحر الفضایل ۱۱- رك :

فرس ۶۴ ، قواس ۳۱ ب ۱۲- اصل : کهربای ؛ تصحیح از روی فرس

و قواس ۱۳- رك : بحر الفضایل

[کهد] کبیر^۱ : درم گزین^۲ پادشاه.

گونه^۳ : نخست.

[کزره] کرزه^۴ : سرریزه.

کودم^۵ : گیاهیست مثل کهبل^۶.

کبست^۷ : خرپزه تلخک است.

کرپا^۸ : گیاهیست.

[کالوخ] کدوخ^۹ و کرفش^{۱۰} [و] کیغیز^{۱۱} : رستنیها^{۱۲}.

کوک : خوناب^{۱۳} باریده.

کارتنه^{۱۴} : شنبلیت^{۱۵}.

۱- کذاست دراصل ؛ اما رك : فرس ۱۱۲، صحاح ۹۳ ۲- رك :

قواس ۳۲ ب و بحر الفضایل ۳- این لغت بدین معنی دیده نشد ؛ بحر :

کوته جنس چیزی. ظاهراً این کاتب دچار اشتباه شده است زیرا که پس از ۱۷

کلمه از فرهنگ قواس بخش سوم گونه نخست آورده ؛ ظاهراً همین گونه نخست

این جا درج شده ۴- کذاست دراصل ؛ اما رك : قواس ۱۷ و ، بحر و

موید ۲ : ۱۲۹ ۵- در اکثر نسخها کوم است ؛ رك : قواس ۱۷ و ، فرس

۳۴۵ ، صحاح ۲۲۵ ، بحر الفضایل و غیره ۶- قواس ، بحر ، موید ۲ :

۱۱۶ = کهبل ۷- رك : قواس ۱۷ و ۸- رك : قواس ۱۷ و

۹- کذاست دراصل ؛ اما رك : بحر و قواس ۱۰- کذاست دراصل و بحر ؛

اما در قواس ۱۷ ب کرفس ۱۱- دراصل ؛ بلنکر ؛ تصحیح از روی قواس

۱۲- کذاست در قواس ۱۳- متن مطابق بحر الفضایل ؛ اصل : جویاب

باریده ؛ در بحر کوک دیگر بمعنی تره خواب آور نوشته ؛ نیز رك : قواس

۱۴- رك : قواس ۱۸ ب ، بحر الفضایل ۱۵- اصل : شنبلیل ، متن

تصحیح قیاسی

کنودان^۱ : شاهدانه .

کلنک^۲ : تخم خفرج^۳.

کازیره^۴ : دانه معصفر.

کونج^۵ : سیاه دانه.

کرغ^۶ : اوشه.

کنجده^۷ و زنجبرو : انزروت.

کژطرخون^۸ : عاقرقرح^۹.

کژ^{۱۰} : بیخ درخت.

کاما^{۱۱} : چوب بن خوشه خرما.

کیغ^{۱۲} : بخار چشم^{۱۳}.

کلیک^{۱۴} : چشم کاژ.

۱- رك : قواس ۱۸ ب ، بحر الفضایل ۲- کذاست در رشیدی ؛

اما در قواس ۱۸ ب ، بحر الفضایل : کلکنک ۳- کذاست در اصل و

بحر الفضایل ؛ اما قواس وموید : خفرج ۴- رك : قواس ۱۸ ب

۵- رك : ايضاً ۶- رك : قواس ۱۹ و ۷- دراصل : کنجره و

رنجر : انرا روست ؛ متن مطابق قواس ۱۹ و ؛ ظاهراً خود مؤلف درباره زنجبرو

دچار اشتباه شده زیرا که این کلمه باید درحرف «زا» جا یابد ودراین جا بیخود

است ۸- اصل : کژخرطون ؛ اما رك : قواس ۱۹ و ۹- اصل :

عاقرقره ؛ اما رك : ايضاً ۱۰- رك : قواس ۲۰ و ۱۱- رك : قواس

۲۱ ب و بحر الفضایل ۱۲- رك : قواس ۲۹ ب ؛ بحر : کیغ بخار و پیخال

چشم ۱۳- اصل : بحار چشم ؛ متن تصحیح قیاسی ۱۴- رك :

قواس ۲۹ ب و بحر

کوپله^۱ : شکوفه وموی^۲ کله وسوارگان آب.

کافوری^۳ : سپید وام.

کچک^۴ : مشک دوز^۵.

کفچلیزک^۶ : کرم^۷.

کلواء^۸ : غوک.

کبید^۹ : مردم چشم.

کالیوه^{۱۰} : احمق و دیرینه^{۱۱}.

کند^{۱۲} : حکیم دانا.

[صح کنشتو] کشتو^{۱۳} : انگور خام.

کاناز^{۱۴} : چوب بن خوشه خرما.

- ۱- قواس ۱۲ و : کوپله سوارگان آب ، ۲۹ ب کوپله موی کله ؛ اما درادات بگفته موید ۲ : ۲۳۱ کوپله بمعنی سوارگان آب وموی کله مردم وقفل وشکوفه ؛ اما در بحر الفضایل کوپله بمعنی شکوفه وسوارگان آب وموی کله آمده (مانند متن) ۲- اصل : معنی ؛ متن تصحیح قیاسی ۳- بحر : کافوری چیزی سفید ۴- رک : قواس ۲۶ و ۵- کذاست دراصل ؛ اما رک : قواس ؛ ۶- قواس : کفچلیزک ۷- برهان : کفچلیزک و کفچلیز بمعنی جانورکی باشد در آب و بمرور و ژع شود ۸- کذاست دراصل و بحر الفضایل ؛ اما قواس و برهان : کلاوه ۹- بحر : کبیل ؛ قواس ؛ کمیک بمعنی مردم چشم نوشته بمرور (رک : قواس ۳۰ و) ۱۰- قواس ۳۴ و : کالیوه احمق و دیوانه بود ۱۱- کذاست در اصل و بحر ؛ ظاهراً اشتباه مؤلف است ۱۲- رک : قواس ۳۴ ب ۱۳- کذاست دراصل ؛ اما رک : قواس ۲۰ ب و بحر الفضایل ۱۴- قواس ۲۱ ب و بحر کانا بمعنی کاناز آورده ؛ اما رک : فرس وصحاح ورشیدی وغیره

- گوالیده^۱ : هرچیز^۲ از غلها مالیده.
 کرکن^۳ : درمل^۴.
 گردنچ^۵ : برنج.
 کرکر^۶ : باقلی.
 کشاخل^۷ : نوعی است از غله.
 کویسه^۸ : کوفته.
 کوزه^۹ : پنبه نرمینه.
 کلنبک^{۱۰} : کریج خرمن بان.
 کرکه^{۱۱} : اشتر [خوار]^{۱۲} و گیاه جاروب^{۱۳}.
 کاکل^{۱۴} : گلها که میان آب روید.
 کستر^{۱۵} : خار سیاه.

- ۱- رك : قواس ۲۲ و وبحرالفضایل ۲- قواس : چه
 ۳- رك : قواس ۳۲ و ۴- اصل : درمد ؛ متن تصحیح قیاسی
 ۵- رك : قواس ۲۲ و ۶- رك : ایضاً وبحرالفضایل ۷- رك : ایضاً
 ۸- رك : ایضاً ۹- قواس ۲۲ ب : كنوزه ۱۰- رك : مویده ۲ :
 ۱۱۱ كلبك کریج خرمن الخ ؛ اما قواس ۲۲ كلبك کریج خرمن بان
 ۱۱- رك : فرس ۴۶۴ ، قواس ۲۲ ب ، صحاح ۲۸۶ ۱۲- اصل و
 بحر : اشتر ؛ اما در اکثر فرهنگها = اشتر خوار ۱۳- اصل : دارو ؛
 تصحیح قیاسی (رك : بحرالفضایل) ؛ نیز رك : سروری ۱۱۴۳ كرتة علفی که
 از آن جاروب سازند و آنرا اشترخار (خوار) گویند ۱۴- قواس ۲۲ ب :
 کاکل کلکها که در میان آب روید ، نیز رك : مویده ۲ : ۱۱۴ و برهان ۳ : ۱۵۷۳
 ۱۵- قواس و بحر : کستره ؛ اما رك : رشیدی ۲ : ۱۱۴۹

کُراکر^۱ : کلاغ.

کراک^۲ : جانوریست سیاه و سپید و دراز دم ، در کنار آب باشد

کاسکینه^۳ : مرغیست سبز.

کرایه^۴ : مرغیست سیاه کبود مار برنده.

کلازه^۵ : سبزک.

[صح کشتک] کستک^۶ : خبز دوك.

کوف^۷ و کوچ^۸ : چغد.

کول^۹ : بوم.

کشف^{۱۰} و کشوه : باخه.

کریشک^{۱۱} : چوزۀ هرچیز.

کلب^{۱۲} : منقار.

کاغنه^{۱۳} : عروسک.

کزار^{۱۴} : حوصله.

۱- رك : قواس ۲۲ ب ۲- رك : فرس ۲۵۲ ، صحاح ۱۸۵ ،

قواس ۲۳ و بحر ۳- رك : قواس ۲۳ ب و بحر الفضایل ۴- رك :

قواس ۲۴ ب و بحر الفضایل ۵- رك : قواس ۲۳ ب ۶- کذاست

دراصل ؛ اما رك : قواس ۲۵ و بحر الفضایل ۷- رك : بحر الفضایل و

موبد ۲ : ۱۱۰ ۸- رك : قواس ۲۴ و بحر الفضایل ۹- رك : ايضاً

۱۰- رك : قواس ۲۵ ب ؛ در کتاب حاضر یکبار دیگر لفظ کشف بدین معنی

درج شده ۱۱- رك : قواس ۲۴ ب ۱۲- رك : قواس و موبد ۲ :

۱۳- رك : قواس ۲۵ و بحر ۱۴- رك : قواس ۲۴ ب و بحر الفضایل

کنار دك^۱ : مرزبان^۲ یعنی شهنه.

گريز^۳ : زيرك دلير.

گيو^۴ : پهلوان.

گيا^۵ : دهقان ، و بزبان ديلميان^۶ پهلوان را نيز گويند.

كي^۷ : پادشاه جبار را گويند.

كجير^۸ : پيشوا.

كنج^۹ : احمق و خودستا.

كپيله^{۱۰} : نادان مزاج و احمق.

كاناي^{۱۱} : ابله و نادان.

كردنگل^{۱۲} : بي اندام و ابله و زبون.

كائوس^{۱۳} : مردم خربط.

۱- دك : فرس ۲۶۰ ، صحاح ۲۰۰ ، قواس ۳۳ و ۲- اصل :

موريان يعني بخته ، تصحيح از روى قواس ۳- دك : قواس ۳۶ و ؛

بحرالفضايل : گزير ؛ نيز دك : مويد ۲ : ۱۴۰-۱۴۱ و سرورى ۱۲۰۱

۴- دك : بحرالفضايل ۵- دك : بحرالفضايل ۶- اصل : بريان و

سمنان ؛ تصحيح از روى بحر ؛ قواس ۳۶ ب : كيان (صح كيا) بزبان ديلميان

پهلوان را گويند ۷- دك : قواس ۳۶ ب ۸- كذاست در بحرالفضايل ؛

رشيدى : كجير بمعنى پيشوا ؛ اما در قواس ۳۷ و كجير ده بهمين معنى آمده ،

نيز دك : برهان ۹- دك : قواس ۳۹ ب ۱۰- دك : ايضاً ۴۰ ب

۱۱- كذاست در فرس ۳۹ و بحرالفضايل ؛ اما فرس ۴ ، صحاح ۲۶ = كانا

۱۲- دك : قواس ۳۹ و ۱۳- دك : فرس ۱۹۴ ، صحاح ۱۴۵ ، قواس

۴۲ و

کاتورہ^۱ : سرگردانی.

گواڑہ^۲ : مزاح و طعنه.

گوشاسپ^۳ : احتلام.

کاخ^۴ : کوشک و خانه.

گزنی^۵ : تر و خشک.

کاشانه : قصر و کاخ خانه.

[صح کخ] کبخ^۶ : آنچه کودکان را بدو ترسانند.

کده^۷ : خانه.

کاه^۸ : تاج و تخت.

کندوئه^۹ : غوله^{۱۰}.

کاژ^{۱۱} : صومعه که بر سر کوه باشد و کازه نیز گویند.

کلشاک^{۱۲} : بازوی در.

کلنک^{۱۳} : سوراخ کلیدان.

[صح کوپله] کدوبله^{۱۴} : قفل.

۱- بحر : کاتورہ سرگشته و سرگردانی ؛ اما فرس ۴۵۱، صحاح ۲۸۵،

قواس ۴۱ و کاتورہ بمعنی سرگردان آورده ۲- رڪ : قواس ۱۴۱ و

بحر الفضایل ۳- رڪ : قواس ۴۳ و بحر ۴- رڪ : قواس ۴۴ و

۵- ايضاً ۴۳ ب ۶- کذاست دراصل ؛ اما رڪ : قواس ۱۴۳ و فرس

۸۱، صحاح ۶۸ و بحر الفضایل ۷- رڪ : قواس ۴۵ ب ۸- بحر :

گاه تخت و کرسی الخ ؛ قواس ۴۹ و ، گاه کرسی زرین ۹- رڪ :

بحر الفضایل ۱۰- اصل : غول ؛ متن مطابق بحر الفضایل ۱۱- رڪ :

قواس ۴۶ و ۱۲- رڪ : ايضاً ۱۳- رڪ : ايضاً ۱۴- کذاست

دراصل ؛ اما رڪ : ايضاً

گریز^۱ : کبخ و گریخته گویند.

کنده^۲ : خندق.

کمر^۳ : جای گوسپندان.

کویان^۴ : خیمه کر [د].

کژ رونده^۵ : بره کلیدان.

کازه^۶ : نشستگاه چوبین.

کت^۷ : تخت هندوان.

کریشک^۸ : گو.

کرنه^۹ : دکان.

کلاقه^{۱۰} : دبه بلند.

کماهو^{۱۱} : حناره کبران^{۱۲}.

کلنج^{۱۳} : سد گرما به طمار.

کیفر^{۱۴} : آوند دوغ.

۱- رك : قواس ۴۷ ب که کریج و کریز ۲- رك : ايضاً

بمعنی کنج است ۳- رك : ايضاً ۴- بحر : کویان خیمه در ؛ اما

فرس ۳۵۴ ، صحاح ۲۵۰ ، قواس ۴۸ ب : کیان بمعنی خیمه و خیمه کرد آمده

۵- دراصل کژ وند ؛ و در بحر : کژ رونده بمعنی کلیدان ؛ اما درمؤید ۲ : ۹۹

کژ وند بمعنی بره کلیدان ۶- رك : قواس ۴۹ و ۷- رك : قواس

ايضاً ۸- رك : ايضاً ۹- کذاست دراصل ؛ اما در قواس ۴۹ =

کره بمعنی دکان ۱۰- رك : قواس ۴۹ ب ۱۱- رك : قواس ايضاً

۱۲- اصل : کردن ؛ تصحیح از روی قواس ۱۳- کذاست دراصل

۱۴- رك : قواس ۵۰ و و بحر الفضايل

- كدو^۱ : پیمانۀ شراب.
 كريغ^۲ : جست.
 كاژه^۳ : نوعی از دام صیاد.
 كوئجار^۴ : قفص.
 كاج و كاجك : تارك.
 كالل^۵ : میانۀ تارك.
 كیش : دین و تیردان چوبین^۶.
 كشان^۷ : نام باغبان.
 كرسی^۸ انحراف : نام کوه.
 كلاوه^۹ : موی آویزان ، نوع عطریات.
 كنف^{۱۰} : پنه و حمایت.
 كفیده^{۱۱} : شکفته.
 كسلان : کاهل.
 كان : جای لعل.

- ۱- اصل : كرد ؛ تصحیح از روی بحر الفضایل ۲- بحر: كريغ
 جستن و گریختن ۳- بحر : كاژه صومعه كه بر سر كوه باشد و نشسته
 چوبین و نوعی از دام ۴- رك : بحر الفضایل اما قواس و دیگر فرهنگها
 = كوئجار ۵- رك : قواس ۲۹ و ۶- این لفظ در اكثر فرهنگها
 یافته نمی شود ۷- رك: بحر الفضایل ۸- در اصل: كرسی الحراف؛
 اما رك : بحر الفضایل و موید ۲ : ۱۱۰ ۹- رك : بحر الفضایل
 ۱۰- رك : ايضاً ۱۱- رك : ايضاً

- کار^۱ : انبیر کریدن^۲.
 گندنا^۳ : سیاه سبز^۴.
 کش^۵ : بغل و کشیدن^۶.
 کودن : کند طبع.
 کرگدن^۷ : جانوریست بزرگ که پیل را هلاک کند.
 کلفه^۸ : داغ که بر روی پیدا می شود.
 کستی^۹ : زنار.
 کهف : غار.
 گاه^{۱۰} : بوته زر و صبح.
 گلبن^{۱۱} : نهاد^{۱۲} گل.
 کالیده^{۱۳} : موی مادر زاد.

- ۱- رك : بحر الفضایل ۲- این کلمه روش نیست ۳- بحر :
 گندنا سیاه و سبزه تره ایست که در نان خورش اندازند ؛ موید ۲ : ۹۲ گندنا
 سبزه ایست که میان پیاز و ترب کارندش ۴- ظاهراً پس از «سبز» چند کلمه
 افتاده است ۵- موید ۲ : ۱۰۷ کش در قنیه است میان بغل و پهلوی را نیز
 گویند ۶- «امر از کشیدن» باید. رك : موید ایضاً ؛ بحر = کش کشا کش
 و دو جانب ۷- رك : بحر الفضایل ۸- رك : ایضاً ۹- بحر :
 کستی زنار ترسایان ۱۰- رك : بحر الفضایل ۱۱- بحر و موید ۲ :
 ۱۴۹ = گلبن نهال (با درخت) گل ۱۲- کذاست در اصل ؛ اما نهال
 هم می توان خواند ۱۳- قواس : کالیده موی درهم شده ؛ اما کندامویه
 بمعنی موی مادر زاد آمده ؛ اما بحر الفضایل : کالیده را موی مادر زاد و موی
 درهم پیچیده آورده

کرس^۱ و کورس : موی^۲ پیچه.

کوشخنه^۳ : گوش خزک.

گزدر^۴ : بای کار.

گیتی : روزگار.

گیهان : جهان.

گریوه^۵ : بل^۶ بلند سر بود.

کشاد : عبارت از خنده^۷.

کنغاله^۸ : نام کوهیست که در خراسان است.

کاشغر : نام ولایت.

کژمژ^۹ زبان : یعنی هنوز پخته درست نشده باشد.

کدیور^{۱۰} : مزارع و باغبان.

کوچک : خرد.

کفل : سرین.

کرخ^{۱۱} : نام شهر.

کنیف^{۱۲} : آنج فرو ماند.

۱- رك : قواس ۲۹ ب ۲- قواس ۲۹ و : موی پیچیده

۳- بحر : کوشخنه کرم گوش خزک ۴- رك : بحر الفضایل

۵- رك : قواس ۱۵ و ۶- کذاست دراصل؛ بظاهر «دك» درست می باشد

۷- رك : بحر الفضایل ۸- رك : قواس ۱۵ ب ۹- یعنی کج مع؛

رك موبد ۲ : ۱۰۵ ۱۰- رك : بحر الفضایل ۱۱- رك : ايضاً

۱۲- موبد ۲ : ۱۰۹ کنیف بمعنی حظیره شتران و مستراح

گَزَنَد : گزند [ه].

[صح کتبیّه] کتبیّه^۲ : لشکر کتاب^۳ جماعه.

گَلَنار^۴ : مار پوست افکنده.

گَرَك^۵ : کل.

گَوِپال^۶ : گرز و نام مرد.

گَرَدَنار : آنکه همه ازوست.

کَشه^۷ : خط.

کَنشت^۸ : پرستش جای جهودان.

کِیرَخ^۹ : زحل.

گَرزَمَن : پارسیان عرش [را گویند^{۱۰}].

کَلَنَدَر^{۱۱} : مرد درشت خلقت.

کَاخه^{۱۲} : باران.

کَدست^{۱۳} : بدست.

۱- رَك : بحر الفضايل ومويد ۲ : ۱۳۶ ۲- کذاست دراصل ؛

اما بحر : کتبیّه لشکر انبوه ۳- دراصل بدون اینکه نقطه گذاره شود

۴- رَك : بحر = گلنار گل انار و مار پوست افکنده ۵- رَك : قواس

۲۹ ب ۶- قواس ۶۰ و = کوپال گرز ؛ بحر : کوپال گرز و نام

مردی بود درهند ۷- بحر = کَشه قلم ؛ مويد ۲ : ۱۲۹ کَشه خط (زفان

گویا) ۸- رَك : بحر الفضايل ۹- رَك : قواس ۷ و بحر الفضايل

۱۰- از روی قواس ورق ۷ ب افزوده ۱۱- رَك : بحر الفضايل

۱۲- رَك : بحر الفضايل ؛ قواس ۱۰ ب ۱۳- رَك : قواس و بحر الفضايل

کمیاده^۱ : کاریز.
کندواله^۲ : گنگ.

باب اللام

لله الحمد : سپاس^۱ مر خدای را.

لوط : نام پیغمبر.

لؤلؤ : مروارید بزرگ.

لاله : معروف و غلام هندو وصفت لؤلؤ لالا^۲ دوبار هیچ^۳.

لغن : چراغدان.

لجلاج^۴ : نام واضح شطرنج.

لاحق^۵ : اسب دوم که در دویدن نزدیک اسب اول باشد.

لیمیم^۶ : گناهکار.

لوم^۷ : گناه

۱- اصل: سپاس سپاس (بتکرار) اما رك : بحر القضایل ۲- این

لالا را درضمن لاله بیان نمودن درست نیست ۳- لا بمعنی هیچ ، رك =

بحر القضایل ۴- رك : ایضاً ۵- رك : ایضاً ۶- بحر : لیمیم

ناکس بدبخت ۷- بحر : لوم ملامت کردن

- لیث^۱ : شیر.
 لص^۲ : دزد.
 لب^۳ : خرد.
 لباب^۴ : مغز.
 لال : گنگ.
 لغز^۵ : افتادن.
 لات : نام بت.
 لاجورد : رنگ زنگارگون.
 لایح^۶ : رخشنده.
 لاذن^۷ : اصل عنبر.
 لر^۸ : اصل.
 لور^۹ : ممر و گذر آب.
 لجه^{۱۰} : کشتی و میانه دریا.

- ۱- لك : بحر الفضايل
 ۲- بحر : لص، دزد لصاص جماعه
 ۳- بحر : لب، خرد و مغز
 ۴- لك : بحر ؛ اما درمويد ۲ : ۱۵۷ لباب
 بمعنی بهتر چیزی و چیزی بی آمیغ آمده
 ۵- لك : بحر الفضايل
 ۶- بحر : لایح تابنده ؛ لامغ : درخشنده
 ۷- بحر : لاذن ولادن عنبر سیاه ؛
 برهان لادن عنبر عسلی ؛ رشیدی ؛ لاذن لادن هردو آمده
 ۸- این کلمه
 بدین معنی یافته نشد . اما مویِد لر بمعنی نوعی از اصلهای مردم نوشته (۲) :
 (۱۶۱) ؛ بحر الفضايل : «لذ» بمعنی اصل دارد
 ۹- بحر = لور، راه گذر
 آب و چکیده جفرا ت
 ۱۰- بحر و مویِد ۲ : ۱۶۸ لجه بمعنی میانه دریا

- لولى^۱ : او باش.
 لعاب^۲ : بسیار باز.
 لشن^۳ : سنگ^۴ هموار.
 لمح^۵ : چشم زدنی.
 لحظه^۵ : نگریستن.
 لبید^۶ : نام مردی شاعر.
 لاهوت^۷ : عالم بالا.
 لود^۸ : پناه گرفتن.
 لف^۹ : صاف^{۱۰} کردن سرو کردن.
 نقطه^{۱۱} : کالای راه افتاده.
 لقومه^{۱۲} : نام پدر ارسطاطاليس.
 لظى^{۱۳} : آتش سرخ و نام دوزخ.

- ۱- بحر: لولى، مطربه و او باش کوچه گرد ۲- بحر: لعاب، بازیگر
 ۳- بحر: لشن، لخشان و هموار ۴- ظاهراً این اسم بیخود است زیرا که
 در هیچیک از فرهنگها این معنی دیده نشد ۵- بحر: لمح، بگوشه چشم
 نگریستن ۶- بحر: لبید، نام شاعر عرب است ۷- بحر: لاهوت
 عالم بالاتر از ملکوت است، بعضی آخرت را گویند ۸- رك: بحر الفضايل
 ۹- بحر: لف پیچیدن ۱۰- در این جا نسخه حاضر مغلوست زیرا
 «لف» بمعنی «صاف» نیست؛ بر کلمه صاف سطر تمام شود؛ و در سطر بعد
 جائی سفید گذاشته و پس از آن «کردن سرو کردن» نوشته ۱۱- بحر:
 نقطه، چیزی که افتاده یا بند ۱۲- رك: بحر الفضايل ۱۳- بحر:
 لظى، دوزخ

لحن^۱ : آواز وتلی در زبان.

لاقح^۲ : باد سخت.

لهجه^۳ : نیک آراسته.

لخشته^۴ : شعله آتش.

لیان^۵ : آتش فروغ.

لای^۶ : ابر باران که در کوبها روان شود.

لوش^۷ : خلاب و گرد دهان.

لزیج^۸ : [زبرك^۸ وهوشیار].

[صح لغ^۹ ليج^۹ : بی موی.

لخشه^{۱۰} : تتماع.

لفج^{۱۱} : لب ستبر^{۱۲}.

۱- موید ۲ : ۱۶۶ لحن درقنه است تلی در زبان و آواز (گویا قنه از

دستور مستفاد است) ۲- رك : بحر الفضایل ۳- بحر : لهجه نیک

آراسته زبان و جای گاه ۴- رك : قواس ۱۰ و ، موید ۲ : ۱۶۹ = لخشه

شعله آتش و سرشك آن ۵- رك : قواس ۱۰ ب ، موید ۲ : ۱۶۷ =

لیان بالکسرتابس و فروغ که از پس یکدیگر درخشد ۶- رك : بحر الفضایل

۷- رك : ایضاً ۸- دراصل افتاده ؛ اما جای سفید نگذاشته ؛ از روی

بحر الفضایل افزوده شده ۹- کذاست دراصل ؛ اما رك : قواس ۲۹ ب و

بحر الفضایل ۱۰- رك : بحر الفضایل و موید ۲ : ۱۶۸ ۱۱- رك :

بحر الفضایل و موید ۲ : ۱۵۹ ۱۲- دراصل : آب سرد ؛ تصحیح از روی

بحر و موید ۲ : ۱۵۹

[صح لئنبر] لشر^۱ : بسیار خوار و کاهل.

لک^۲ : مرد احمق و خام درای.

لاد^۳ : بنا و دیوار.

۱- کذاست در اصل ؛ اما رک فرس ۱۳۲ ، صحاح ۱۱۶ ، قواس ۴۲ ب

۲- رک : قواس ۴۰ ب ، فرس ۲۸۵ ، صحاح ۱۸۶ ، بحر القضایل

۳- رک : قواس ۴۳ ب

باب المیم

مہیمن : نام حضرت عزت .

مزمل : نام حضرت رسالت.

مرز^۱ : زمین رانده.

مرزنگوش^۲ : زمین وریحان تناری.

مند^۳ : اصل هر چیزی.

مشعدانه^۴ : نام نوا.

مهر : آفتاب وشفقت.

مافك^۵ : ماه.

۱- رك : قواس ۴۰ ب ۲- بحر : مرزنگوش زمین ریحان که مرده

گویند ۳- بحر : مند اصل چیزی و خداوند چیزی چون زورمند

۴- رك : مجمع القرس ص ۷۸۰ ؛ درخسرو شیرین ۱۹۲ بدین بیت شاهد آورد:

چو برگفتی نوای مشک دانه ختن گشتی زبوی مشک خانه

۵- رك : بحر الفضایل

مهرگان : شانزده^۱ روز از مهر ماه.

مهر : ماه^۲ رجب.

مان^۳ : اسباب خانه.

مقنطیس : سنگ آهن ربا.

متواری^۴ : گوشه گیر.

مذاب^۵ : گداخته شده.

مقوس^۶ : خم گرفته.

مغبوط : آرزو برده شده^۷.

مقبوضه : سته^۸.

معبر : چادر.

ملاذ : جای پناه.

مستهل^۹ : آواز بچه.

مینو^{۱۰} : سبز و بهشت.

منك مانی^{۱۱} : نام نوا.

۱- رك: بحر الفضایل و موید ۲ = ۲۰۲؛ اما در حاشیه اصل با نهم نوشته.

۲- چنانکه مهر ماه پنجم است همچنین رجب ماه پنجم است در سال عربی.

۳- رك: بحر الفضایل ۴- بحر: متواری پنهان شده و گوشه گیر

۵- رك: بحر الفضایل ۶- بحر: مقوس خم گشته الخ ۷- اصل:

آرزو برنده مار؛ تصحیح از روی بحر الفضایل ۸- رك: بحر الفضایل

۹- بحر: مستهل ماه بیننده و گریه بچه که همان زمان تولد شود ۱۰- رك:

موید ۲: ۲۰۴ ۱۱- در بحر الفضایل «منك نای» خوانده میشود؛ این

کلمه بدین شکل غلط است؛ در اصل مشك مالی درست است؛ رك: مجمع

مبسوطه^۱ : ستاره.

مجلس افروز^۲ : نام نوا و شمع و نام.

مهرگانی^۳ : نام نوا.

مه^۴ : درنگ کن.

مروا^۵ : نام نوا.

مرداد : نام ماه پارسیان.

مویه : گریه.

مویان^۶ : گریان.

→

الفرس ص ۷۸۰ ، نظامی در خسرو شیرین ص ۱۹۳ میگوید :

چو برمشگویه کردی مشک مالی همه مشکو شدی پرمشک حالی
اما در عنوان نسخه چاپی خسرو شیرین نام نوا را اشتباهاً مشکویه نوشته .

۱- رك : بحر الفضایل ۲- موید ۲ : ۱۸۵ مجلس افروز شمع و

نام نوائی. کذاست در زفان گويا. این نغمه شامل سی لحن باریدی نیست ؛
ممکنست بدین بیت نظامی (خسرو شیرین ص ۱۹۲) در اشتباه افتاده باشد :

چو گفתי نیمروز مجلس افروز خرد بیخود بدی تا نیمه روز

۳- رك: موید ۲ : ۲۱۶ و مجمع الفرس ص ۷۸۰ حاشیه؛ نظامی در خسرو شیرین
ص ۱۹۳ این نوا بدینگونه معرفی نموده :

چو نو کردی نوای مهرگانی بپردی هوش خلق از مهربانی

۴- بحر : مه باز باش ۵- بحر ، موید : مروا فال نیک ؛ اما رك مجمع-

الفرس ۷۸۰ و خسرو شیرین ص ۱۹۳ ؛ نظامی گفته :

چو برمروای نیک انداختی فال همه نیک آمدی مروای آن سال

۶- رك : بحر الفضایل

- میسندوز^۱ : مطلب.
 مجن^۲ : سپر.
 مجس^۳ : کر^۴.
 مقرعه^۵ : تازیانه.
 مانی : نام نقاش.
 مهدی^۶ : مهتر عیسی و طفل گهواره.
 مر^۷ : تلخ.
 مبارات^۸ : برابر کردن.
 محاق^۹ : غایب شدن.
 مدام : شراب و پیوسته.
 مصاهره^{۱۰} : کار خیر.
 مستنصر : نام خلیفه.
 مبرهن : ظاهر و پیدا.
 ملتوی^{۱۱} : کار پیچیده.
 مغز^{۱۲} : مغز.

- ۱- رك: بحر الفضایل ۲- رك: ايضاً ۳- بحر: مجس، رگ جهنده
 كه بدان نبض گیرند ۴- كذاست دراصل ۵- رك: بحر الفضایل
 ۶- بحر: مهدی بفتح میم راه راست یافته و شخصی که در آخر زمان بیرون آید
 و طفل گاهواره و نام پیغامبر ۷- رك: بحر الفضایل ۸- رك: ايضاً
 ۹- بحر: محاق پوشیده شدن و غایب شدن ماه ۱۰- كذاست دراصل
 ۱۱- بحر: ملتوی کار پیچیده و مهلت گذاشته ۱۲- رك: بحر الفضایل

- مینک^۱ : گیاه جاروب.
 ملازه^۲ : گوشت اندرون حلق.
 نه^۳ : خداوند هرچیز.
 موجد^۴ : دانشمند مغان و افسون خوان.
 میهین^۵ : پسر و فرزند.
 مس^۶ : بند پای.
 مدنک^۷ : پره قفل.
 میزد^۸ : مجلس خانه.
 مرغزن^۹ : گورستان.
 مژه^{۱۰} : آنچه باریک از هوا بچکد.
 مشکک^{۱۱} : جانوریست.
 منج و موسه^{۱۲} : زنبور.
 مسنج^{۱۳} : مگسی که گوشت را تباه کند.
 مژمژ^{۱۴} : خرمگس.
 موژه^{۱۵} : چشمی که پیوسته متحرک بود.

- ۱- رك : قواس ۲۲ ب و بحر الفضایل
 ۲- رك : ايضاً
 ۳- این کلمه بدین معنی در فرهنگها دیده نشد ؛ در بحر الفضایل منه بمعنی آرزو کننده
 ۴- رك : بحر الفضایل
 ۵- رك : قواس و بحر الفضایل
 ۶- رك : بحر الفضایل
 ۷- رك : قواس ۴۷ و
 ۸- رك : بحر الفضایل
 ۹- رك : ايضاً
 ۱۰- رك : قواس ۱۰ و
 ۱۱- رك : بحر الفضایل
 ۱۲- رك : قواس ۲۵ و
 ۱۳- رك : ايضاً
 ۱۴- رك : ايضاً
 ۱۵- رك : بحر الفضایل

سازو^۱ : چوبك پشت.

مرزو^۲ : كون.

مچاچنك^۳ : گيرى باشد از چرم^۴ كه آنرا سعتريان^۵ بكار بندند.

مير : خواجه.

مبين : پيدا.

مخلب : چنگل.

مغفر : خود.

محور : آنچه چرخ بدو گردد.

ماغ^۶ : پرندهٔ سپاه آبی.

مطرده^۷ : نیزه.

مقدوفیه^۸ : نام ولایتی که سکندر^۹ بنیاد نهاد.

مخمور : دلشنگی^{۱۰} و خماری.

میغ : ابر.

مجره : راه کهکشانش.

مضرب^{۱۱} : عقاب.

۱- رك : قواس ۳۱ ب ۲- رك : ايضاً ۳۲ و ۳- رك :

ايضاً ۳۳ ب ۴- اصل : خرم ؛ تصحيح از روى قواس ۵- اصل :

شعريافان ؛ تصحيح از روى قواس و بحر الفضايل ۶- رك : بحر الفضايل

۷- نسخهٔ اصل : اندازه. متن تصحيح قياسي است ؛ رك : بحر الفضايل

۸- اصل : مقدونه ؛ متن تصحيح قياسي ۹- واضح است كه اين اطلاع

درست نيست ۱۰- نسخهٔ اصل : دانكى ؛ متن مطابق بحر الفضايل

مطموره^۱ : حصار و جایگاه.

موکب : سپاه.

منهدم : خراب شده.

منهزم : شکسته.

مصادمت^۲ : هیبت.

مهب : جای وزیدن باد^۳.

موکوب^۴ : پاسبان^۵.

مورود : ورودگاه.

محر : جای حشر.

مخایل^۶ : جمع خیال.

مورود^۷ : گیاه گلرنگ یعنی سرخ.

مقرنس : [بنای] منقش^۸.

منقبه^۹ : نیکویی.

→

۱۱- مویس ۲ : ۱۷۲ بحواله قنیه همین معنی را درج نموده ؛ بحرالفضایل

مضراب عقاب وزخمه مطرب و نام امیر خوارزم

۱- مویس ۲ : ۲۰۶ مطموره درقنیه بمعنی حصار و جایگاه

۲- بحر: مصادمت هیبت نمودن ۳- نسخه اصل: بزیدن ۴- اصل:

موکوب ؛ تصحیح از روی بحرالفضایل ۵- اصل : بارستارگان ؛

تصحیح از روی بحرالفضایل ۶- بحر : مخایل نشانیها (درهرحال

صورت جمع داخل لفظ شده) ۷- کذاست دراصل ۸- کذاست

دراصل ؛ اما برهان : مقرنس عمارتی را گویند که آنرا نقاشی کرده باشند

۹- بحر : منقبه هنر و شرف و بزرگی

- مَظْلَه^۱ : سایه بان.
 مَرَقِد : جای خفتن.
 مَفْرَد^۲ : جای یکی.
 مَنسُوج : بافته^۳.
 مَلاهی : جمع لهُو.
 مَژْدَه : شادی.
 مَسْحَن^۴ : فربه کرده.
 مَحْن^۵ : تنه دار.
 مَعْقَد^۶ : یکجا کرده.
 مَرُون^۷ : مدور.
 مَثْوِی^۸ : جای.
 مَنهَك^۹ : جای نهادن.
 مَبْرَد^{۱۰} : نام شاعر.
 مَنیداد^{۱۱} : نام مردی.
 مَسْتَه نَد : غمگین.
 مَاوِی^{۱۲} : جای باز گشت.

- ۱- رَك : فرهنگ نظام ۵ : ۱۷۱
 ۲- بحر : مفرد بفتح جای تنها
 ۳- پس از آن يك لفظ با معنی ناخوانا
 ۴- رَك : بحر القضایل
 ۵- کذاست دراصل ؛ اما در بحر و نیز درین فرهنگ مجن بمعنی سپر آمده
 ۶- رَك : بحر القضایل ۷- رَك : ایضاً ۸- رَك : بحر القضایل
 ۹- کذاست در نسخه اصل ۱۰- رَك : بحر القضایل ۱۱- کذاست
 در بحر القضایل ؛ اما نسخه اصل : منیلاد ۱۲- رَك : بحر القضایل

معموره^۱ : معروف و حصار.

مُکافات^۲ : جزا دادن.

مِروحه : آنچ بدان باد کنند.

مساس : مالیدن.

مجوس : آفتاب پرست.

مِریج^۳ : نام ولایت.

معراج : بر رفتن.

متاسنک^۴ : سنگ فلاخن.

مشت^۵ و ابسته^۶ : مشک^۷ زیر زمین^۸.

ملخج^۹ : ریوند.

مری^{۱۰} زبانتک : خوب^{۱۱} کلان.

منهل^{۱۲} : آبخورد^{۱۳}.

۱- بحر : معمور آبادان و عمارت کرده و حصار ۲- بحر : مکافات

پاداش دادن ۳- بحر : مریج نام شهری ۴- رك : بحر الفضایل ؛

اما قواس ۱۵۰ و ، موید ۲ : ۱۹۳ ، جهانگیری ۱ : ۴۹۳ ، رشیدی ۱۳۴۰

مشتاسنگ ۵- رك : قواس ۱۹ و ؛ زفان گویا و بحر الفضایل : مست

۶- قواس ۱۹ و ؛ انسته و ابسته ؛ زفان گویا آنسته مشکک زیر زمین الخ

۷- اصل : مسلك، تصحیح از روی قواس ۸- اصل : رو زمین ؛ تصحیح

از روی قواس ۹- قواس ۱۹ و ؛ بلخج بمعنی ریوند آمده (حرف اول

ب است نه میم) ؛ اما رك : برهان ۱ : ۲۰۳ ۱۰- اصل = مردی زبانتک ؛

تصحیح از روی قواس ۱۹ و و بحر الفضایل ۱۱- دراصل افتاده ؛ اضافه

از روی قواس و بحر الفضایل و برهان ۱۲- نسخه اصل : منهر ؛ تصحیح

از روی بحر الفضایل ۱۳- اصل : خوار ؛ تصحیح از روی بحر الفضایل

باب النون

نصیر : یاری گر و نام حضرت عزت جلّ جلاله .

ناجی^۱ : نام حضرت رسالت علیه السلام.

نسر^۲ : سایه گاه.

دور^۳ : شکوفه.

نمّام : سخن چین.

نیمور^۴ : آلت رجولیت.

نزهت : جایگاه کشاده و دلکشای .

نوان^۵ : دوتو و کوژ.

نجابت : گوهر دار.

۱- در اصل مشکو کست؛ اما در بحر الفضایل ناجی یعنی «نام پیغمبر» آمده

۲- نسخه اصل : نصر ؛ موید ۲ : ۲۲۵ نسر سایه کلاه کذافی فرهنگ فخر

قواس ؛ اما در قواس ۴۶ و نسر بمعنی سایه بان آمده ۳- رك : موید ۲ :

۲۲۴ ۴- رك : قواس ۳۲ و ۵- رك : موید ۲ : ۲۳۸

نجیب^۱ : شتر گوهری.

نتیجه^۲ : زاده شده.

نیرنک : جادوئی و فسون.

نشگفت : عجب^۳ [نیست].

نفرین : ناپسند.

نکال : انگشت^۴ و گناه.

نعمایم^۵ : شتر مرغ و منزل ماه.

نزع^۶ : کشیدن.

نقر : کاویدن.

نقره^۷ : معروف و گوی کردن و خوب.

نبیذ : شراب.

نبرد : جای جنگ.

نارخو^۸ : گلنار.

نرد^۹ : تنه درخت.

نفور : گریزان.

نژند^{۱۰} و نشور^{۱۱} : کوتاه.

۱- رك: موبد ۲ : ۲۱۷ ۲- رك: بحرالفضایل و موبد ۲ : ۲۴۰

۳- نسخه اصل عجب (بحذف نیست) ۴- معنی اول در فرهنگها دیده نشد

۵- رك: بحرالفضایل ۶- بحر : نزع کشیدن و جان کندن

۷- موبد ۲ : ۲۴۱ نقره بفتح دانه چیدن مرغ ۸- رك: بحرالفضایل

۹- رك: ايضاً ۱۰- بحر: نژند فرو افکنده و کوتاه ؛ قواس ۴۲ ب :

نژند وهاژ حیران و فرو مانده ۱۱- کذاست در اصل ؛ تصحیح این کلمه

میسر نشد

- نضار^۱ : سره^۲.
 نهضت^۳ : روان شدن.
 نغمه^۴ : آواز.
 نغم^۵ : کاویدن و سنج زدن.
 نشوونما : پیدا ورستن.
 نکبت : بوی خوش.
 ناهید : زهره.
 نطاق^۶ : کمر بند.
 نوشاد : ولایت.
 نموده : ۷.
 نعمان : نام پدر ابوحنیفه رضی الله عنه و صفت لاله.
 نجیح^۸ : برآمد حاجت.
 نسل ادهم^۹ : شراب انگور سیاه.
 نر نیروز^{۱۰} : نام نوا.

۱- فرهنگ نظام ۵ : ۳۴۹ نضار خالص هرچیز عموماً وزر را خصوصاً گویند و قدح چوبین و بحر الفضايل فقط معنى زر دارد ۲- نسخه اصل : سزه = متن تصحيح قیاسی ۳- فرهنگ نظام ۵ : ۴۰۰ نهضت از جای خود برخاستن ۴- بحر : نغمه آواز خوب ۵- بحر : نغم بمعنی مسح و صفره آمده ۶- رك : فرهنگ نظام ۵ : ۳۵۰ ، ونیز رك : بحر الفضايل ۷- جای سفید گذاشته نشده ۸- رك : بحر الفضايل ۹- رك : مویذ ۲ : ۲۳۵ و بحر الفضايل ۱۰- گذاشت دراصل ؛ اما در خسرو شیرین دولحن : نیمروز و ناز (یاساز) نوروز آمده (ص ۳-۱۹۲) در مجمع الفرس فقط نیمروز آمده و دوم را بگفته خسرو شیرین آورده (ص ۷۸۰)

نقش ساوری^۱ : نقش خوب و صورت لطیف^۲.

نامیه^۳ : سبزه نورسته.

نیا : جد.

نیوشا^۴ : شنونده.

نخچیر : شکار و بز کوهی^۵.

نیرو : قوت و قدرت گویند.

نجیشی^۶ : پادشاه حبشه.

نیفه : فرود ناف.

نعش^۷ : کهت و جنازه و هفت ستاره.

نشره : ستاره.

نسرین : طایر و واقع.

نخچیر گاو^۸ : نام نوا.

نموس : رسم.

۱- در بحر الفضایل «نقش ساوری» بدین معنی آمده ۲- نسخه

اصل : لطیف صورت ۳- بحر : نامیه افزاینده و پالنده ۴- رك :

موید ۲ : ۲۱۷ ۵- رك : برهان و فرهنگ نظام ۵ : ۳۲۴ ۶- بحر :

نقاشی پادشاه حبشه بود ؛ بهامالت هم خوانند ۷- بحر : نعش

چارپائی یعنی کهت و خباره و هفت سیاره و بنات النعش ۸- رك :

بحر الفضایل. اما در اصل کلمه نخچیرگان درست است ، رك : مجمع الفرس

ص ۷۸۰ و نظامی در خسرو شیرین ۱۹۳ می آورد :

چو بر نخچیرگان تدبیر کردی بسی چون زهره را نخچیر کردی

- ناقوس^۱ : نام نوا و ساز.
 فارون : درختی سخت^۲ چوب.
 نظام : فراهمی^۳.
 نژاده^۴ : گزیده.
 ناب : خالص.
 دفعه : باد خوش.
 دفعه^۵ : دمیدن.
 نسیم نسیم^۶ : جعبه و ساقین.
 ناخن آفتاب^۷ : آتش.
 ناهره^۸ : عورت پستان افتاده.
 دهن^۹ : دیگ پوش.
 نشیمن^{۱۰} : جایگاه.
 نصران^{۱۱} : آنجا که آفتاب نیفتد.

- ۱- بحر : ناقوس چوب ترسایان و نام نوا ؛ در مجمع الفرس ص ۷۸۰
 و خسرو شیرین ۱۹۱ = ناقوسی ؛ نظامی می فرماید : چون ناقوسی و اورنگی زدی
 ساز الخ ۲- اصل : بی جان ؛ متن تصحیح قیاسی ؛ رك : بحر الفضایل
 ۳- رك : بحر الفضایل ۴- بحر : نژاد ، نژاده اصل و برگزیده
 ۵- رك : فرهنگ نظام ۵ : ۳۴۱ ۶- رك : موبد ۲ : ۲۳۳ ۷- نسخه
 اصل : ناسحسن ؛ متن تصحیح قیاسی ؛ رك : بحر الفضایل ۸- رك :
 بحر الفضایل ۹- رك : برهان ۲۲۱۸ ۱۰- قواس ۴۷ ب ، بحر :
 نشیمن نشستگاه ۱۱- کذاست در بحر الفضایل ؛ اما بظاهراین غلط است

ناورد^۱ : جنگ^۲ و معرکه.

ذوپد : اسب و نام کوه^۳.

نورد^۴ : پیچیدن.

نوشتن : راه رفتن و پیچیدن^۵.

نسترن : گل.

نوی : نو کردن.

نحل : خانه زنبور.

ناچخ : نوعی از سلاح.

نخل : درخت خرما.

نحیل^۶ و نحول : لاغر.

نکد^۷ : زمین شوره.

نکباء^۸ : باد سخت.

→

زیرا نسر بمعنی سایه بان و سایه گاه آمده. پس اگر این کلمه درست است با «سین» باید نه با صاد؛ بعلاوه کلمه نسریم، بمعنی آنحا که آفتاب نیفتد در قواس ۴۶ و وموید ۲ : ۲۳۵ و فرهنگهای دیگر آمده.

۱- بحر: ناورد جنگ و کارزار ۲- اصل: در؛ متن تصحیح قیاسی

۳- رك: برهان ۲۲۰۷ ۴- اسم مصدر از نوردیدن ۵- برهان

۲۲۰۰: نوشتن بمعنی درنوردیدن و طی کردن و پیچیدن باشد ۶- رك:

بحر الفضایل ۷- بحر: نکد زمین شور ۸- رك: فرهنگ نظام

نال^۱ : عطا.

نوی ونبی^۲ : قرآنست.

نسك : جزویست از كتاب اخبار گبران^۳ [كه ایشان] سورت^۴ سورت ،

جزو^۵ جزو آنرا خوانند.

نغوشاك^۶ : از كیش بکیش گردنده.

نماز : پرستش.

نثم : مؤ^۷ كه هوا را تاريك كند.

نره آب^۸ : موج.

نوجبه^۹ : سیلاب^{۱۰}.

نمچ^{۱۱} : نم^{۱۲} باشد.

نموسك^{۱۳} : نام مرغی است.

نول^{۱۴} : منقار.

۱- رك : ايضاً ۲- رك : قواس ۵ و ، ادات الفضلا وبحر الفضائل

۳- اصل: كتاب؛ تصحيح از روی قواس و ادات و بحر ۴- اصل: صورت

صورت، ادات صورت (يكبار)؛ تصحيح از روی قواس و بحر ۵- اصل:

حرف حرف؛ ادات جزو (يكبار)؛ امارك: قواس ۵ ۶- رك: قواس ۶ و

۷- اصل: مركي؛ تصحيح از روی قواس و بحر ۸- رك قواس ۱۲ و

۹- قواس ۱۲ ب، صحاح، سروری ۳۲۹؛ دهخدا؛ توجه؛ اما فرس ۴۶۲،

ادات، موید، جهانگیری، سروری: توجه ۱۰- اصل: سراب

۱۱- رك: قواس: ۱۳ و ۱۲- اصل: نم؛ متن مطابق قواس

۱۳- گذاشت در قواس ۲۳ ب و بحر؛ اما ادات: نموشك (با شين قرشت)

۱۴- رك: قواس ۲۴ ب

ندارد^۱: کنه^۲.

نهاز^۳: گوسپندی که پیشرو رمه باشد.

نیرومند: زورناک.

نوو^۴: فرزند عزیز.

نخجل^۵ و دشمنج: نیلک که بدو ناخن خورند.

نزمغان^۶: گدایان شوخ.

نیوه^۷: نالش و نوحه و خروش.

نغول^۸: پوشش نردبان.

نواشته^۹: خشت چفته^{۱۰} زده.

نوگواره^{۱۱}: بسیار گوی.

نورد^{۱۲}: جنگ.

نوف^{۱۳}: بانگ ستوران.

نوء^{۱۴}: تر خرما.

۱- رك: ايضاً ۲۵ و ۲- اصل: كينه، تصحيح از روى قواس

۳- اصل: نهان؛ متن مطابق قواس ۲۹ و ۴- اصل: نرده؛ رك: بحر و

برهان ص ۲۱۸۵ ۵- رك: قواس ۴۰ ب؛ بحر: نخجل نيلك زدن يعنى

بدو ناخن اندام كس گرفتن؛ نيز رك: ادات الفضلا ۶- رك: ادات و

بحر الفضائل ۷- اصل: نيره؛ امارك: ادات و مويد ۲: ۲۴۴

۸- رك: ادات و بحر الفضائل ۹- رك: قواس ۴۹ ب؛ ادات: نواشته: خشت

چفته زده و كز و خميده ۱۰- متن مطابق قواس و ادات ۱۱- اصل:

نوكداره؛ تصحيح از روى قواس ۴۱ و و ادات ۱۲- رك: قواس ۵۸

۱۳- اصل: نون؛ متن مطابق بحر الفضائل ۱۴- رك: قواس ۲۱ ب

نوسیح [نویج^۲] : لبلاب یعنی^۳ عشقه.

نوی کیش : قرآن^۴ دین.

۱- قواس ۲۲ و و ادات: نویج؛ بحر: نویح و نوسیح هردو

۲- نسخه اصل: ترش؛ تصحیح ازروی بحر الفضایل ۳- نسخه اصل==

قرار: ظاهراً بمعنی مساجان.

باب الوار

ودود : نام حضرت عزت جل جلاله.

واعظ : نام حضرت رسالت علیه السلام.

وخشور^۱ : پیغامبر.

وامران : گیاهیست از چین^۲.

واو : شتر^۳ دو کوهان.

والان^۴ : معروف.

وطاء^۵ : پرده.

وکز : مش.

ویجک^۶ : ای ، نیک بخت.

۱- رك : قواس ۵ و ۲- ادات : گیاهیست که از چین آرند ؛

بحر : داروی است که با مران و واماران چینی گویند ۳- اصل : دو

کوهان شتر ؛ متن مطابق بحر الفضایل ۴- والان بمعنی بادبان ، رك :

برهان ۲۲۵۳ ۵- رك : بحر ؛ موید ۲ : ۲۴۷ و طا بستر ونهالی گسترده

۶- بحر : ویجک بمعنی نیک بخت ؛ موید ۲ : ۲۵۳ ویجک کلمه ترحم

- و شی : نگاشتن^۱.
 و ساده^۲ : بالشت تکیه.
 وقع : آزر و واقع شدن.
 و فساد : روشن.
 و سمه^۳ : داغ و نیلی^۴ که برابر و کشند.
 و کز^۵ : خانه پرنده.
 و امق : آنکه بر کسی^۶ عاشق شود و نام عاشق.
 و زر^۷ : گناه.
 و لید^۸ : نام مرد^۹.
 و هق^{۱۰} : کمند.
 و غاء^{۱۱} : روز جنگ.
 و عاء^{۱۲} : رودگانی.
 و اقق : اعتماد^{۱۳} کننده.

- ۱- بحر : نگار کردن ۲- رك : مویده ۲ : ۲۵۶ ۳- ادات :
 و سمه سنگی است که ترکان بدان ابرو کشند، در عربی و سمه بمعنی داغ و داغ
 کردن ۴- متن در اینجا مغلو ط است ، متن از روی بحر تصحیح شده
 ۵- رك : بحر و مویده ۲ : ۲۴۹ ۶- اصل : آنکه بر يك قادر شود
 ۷- مویده ۲ : ۲۴۹ : و زر بمعنی بار گناه ۸- بحر : ولید بمعنی کودك
 و بنده و نام مردی آمده ۹- اصل : مضمّر ؛ متن تصحیح خیالی
 ۱۰- رك : بحر الفضایل ۱۱- مویده ۲ : ۲۴۶ : و غا بمعنی بانگ و
 جنگ ۱۲- رك : بحر الفضایل = و عاء آوند و رودگانی ۱۳- نسخه
 اصل : ارتباد

- والا^۱ : زبردست.
 وشاخ^۲ : گردن^۳ بند.
 وقایه^۴ : دوان^۵ و آویختگی.
 وئاق^۶ : جای بودن.
 وشیخ^۷ : میانه.
 ویسه^۸ : نام زن فرعون.
 وازون^۹ : سنگ خارا درشت.
 وفاق : موافقت.
 وال^{۱۰} : اصل^{۱۱} ماهی.
 وارون : بدبخت^{۱۲}.
 وئار : دیرپای و با سنگ.
 وزان : بسیار^{۱۳} سنج.

- ۱- رك : قواس ۳۷ و ۲- بحر : و شاخ گلوبند و گردن بند،
 موبد ۲ : ۲۴۸ : و شاخ بند گردن ۳- اصل : گران ؛ تصحیح از روی
 بحر ۴- بحر : و قایه نگاهداشتن و دوان و آویختگی ۵- نسخه
 اصل : دوله ؛ متن تصحیح قیاسی ۶- رك : بحر الفضایل ۷- بحر :
 وشیخ میانه ؛ نسخه اصل : وشیخ ۸- اصل : ویسه ؛ بحر الفضایل :
 و یسه = نام زن فرعون ۹- رك : بحر الفضایل ۱۰- در قواس
 و ادات و بحر وال بمعنی ماهی درم دار آمده ۱۱- کذاست در اصل
 ۱۲- اصل : پیدا تصحیف بدبخت است ۱۳- بحر : کذا در متن اما برهان
 ۲۲۷۸ و زان بمعنی جهنده و تموج هوا

وسيلت : سبب.
 وهن^۱ : كهنه شدن.
 ورود : بيرون آمدن.
 وصيفه^۲ : دختر ايام نادیده.
 وفا : پيمان بسر بردن.
 واله : شيدا.
 وله^۳ : عشق.
 وجيز^۴ : اندك.
 وعل^۵ : بز كوهی.
 وحك^۶ ، وحل^۷ : خلیش^۸.
 ورید : رگ گردن.
 ولاء : دوستی.
 وضوح : پیدا.
 وجنة^۹ : پیشانی.
 وغب : جستن.

- ۱- مويد ۲: ۲۵۴: وهن بمعنی سستی؛ بحر: سستی و كهنگی و دریدگی
 ۲- بحر : و صيفه زن ايام نادیده و كنيزك خرد و صيف غلام خرد؛ مويد ۲:
 ۲۵۷ : وصيفه دختر ايام ندیده (كذافي القبه) ۳- مويد ۲: ۲۵۸:
 وله شيفتگی ۴- بحر : وجيز اندك و مختصر ۵- وعل وعله بز
 كوهی است. رك : بحر الفضايل ۶- كذاست در اصل ۷- وحل
 بمعنی خلاص مويد ۲: ۲۵۴ ۸- خلیش بمعنی خلاص: رك : قواس
 ۱۳ ب ۹- بحر الفضايل : و جنة: رخسار

وقود^۱ : شادمانی.

وادی^۲ : نهر.

ورطه : معرض.

وقد^۳ : برافروختن.

ودج^۴ : رگ ، اوداج جمع.

وتر^۵ : رود چنگ و رباب وزه کمان.

وثن : بت ، اوثن جماعه.

وشم^۶ : بخار.

ورغ^۷ : بند رود آب.

ورغست^۸ : گیاهیست.

ورشتان^۹ : امت.

ورتاج^{۱۰} : گیاهی است، هم در آب روید. نیلوفر و آفتاب پرست گویند.

ویره^{۱۱} : درخت خربزه.

وخنك^{۱۲} و آونك : یکی است که برو خوشهای انگور آویزند.

وادیج^{۱۳} : چیز است که انگور برو اندازند.

۱- وقود بمعنی برافروختن است رك: حاشیه ذیل وقد ۲- موید

۲: ۲۵۸ وادی بمعنی بیابان و رودخانه ۳- بحر القضايل : وقد و

وقود برافروختن ۴- رك: موید ۲: ۲۴۷ ۵- بحر: وتر، زه کمان

۶- رك: بحر و موید ۲: ۲۵۴ ۷- رك: قواس ۱۲ و ۸- رك:

ایضاً ۱۷ و ۹- رك: ایضاً ۵ ب (متن و حاشیه) ۱۰- رك: ایضاً

۱۷ ب ۱۱- رك: ایضاً ۲۰ و. و برهان ۲۲۹۹ ۱۲- رك: قواس

۲۱ ب ۱۳- رك: ایضاً

- وَزَقْوَكْل^۱ : تروخشك.
 وِشُولَك^۲ : زردی كشت.
 وِزَغ^۳ : كشت.
 وِرَكَاك^۴ : شبر كنجشك.
 وِرَتِيج^۵ : ولج.
 وِلَانَه^۶ : ریش.
 وِارَن^۷ : آرنج.
 وِارُون^۸ : بدخو ونحس.
 وِسْنِی^۹ : انباغ.
 وِرَخِج^{۱۰} : همچون قزه رشت.
 وِجَل^{۱۱} : فرصت یافتن بكاری و نام وادی است در دوزخ.
 وِرْقَان^{۱۲} : شفیع.
 وِجِر^{۱۳} : پیمانه دوغ^{۱۴}.

- ۱- رك: مقدمه كتاب ۱۰ ۲- رك: مقدمه كتاب ۳- رك:
 قواس ۲۲ و ۴- رك: ايضاً ۲۳ ۵- قواس ۲۳ و : ورتيج ،
 ولج نام مرغیست ۶- رك: مويده ۲: ۲۵۸ ۷- رك: برهان: ۲۲۴۶
 ۸- رك: ايضاً ۹- رك: قواس ۳۸ و ۱۰- رك: ايضاً ۳۹ ب
 و مقدمه كتاب حاضر ۱۱- رك: برهان ۲۳۰: ۱۲- كذاست در
 جهانگیری ۱: ۴۱۴؛ سروری ۱۴۹۶، رشیدی ۱۴۵۸؛ اما قواس ۳۹ و ،
 فرس ۳۵۴، مويده ۲: ۲۵۵ و زفان ۱۳- صاحب دستور و جسر را
 آورده است و در پیروی آن صاحب مدار این را آورده و تصحیف خوانی صاحب
 دستور را تصدیق کرده؛ كذاست در اصل؛ اما رك: قواس ۵۰ و و مقدمه كتاب
 حاضر ۱۴- قواس: پیمانه روغن

واخ^۱ : آنك از بیماری به شده باشد.

واژیر^۲ : هشیار کردن لشکر.

۱- عیناً همین معنی در بحر القضایل نقل است ۲- رك: قواس ۵۸

ب و مقدمه کتاب حاضر

باب الہاء

- ہادی : راہنمای ، نام حضرت عزت .
 ہاشمی : نسبت بہاشم و نسبت^۱ حضرت رسالت .
 ہود : پیغامبر .
 ہسرہ^۲ : نام مردی از اولیاء .
 ہاء^۳ : طپانچہ کہ بر روی کسی^۴ زنند .
 ہوان^۵ : بازی و خواری و تاراج .
 ہفت^۶ اور مک : روش بنات نعش و تخت .

-
- ۱- در این معنی اشتباہ است ۲- رک : بحر القضایل ؛ نسخہ
 اصل : ہسدہ ۳- بحر : ہاء اثر طپانچہ کہ بر روی کودک باشد و طپانچہ
 کہ بر روی زنند و حرف ہا ؛ موید و برہان : ہاء طپانچہ بر روی کسی زدن
 ۴- اصل : آہو ؛ تصحیح از روی موید و برہان ؛ چون ہاء مصدر است پس
 ہرچہ درموید و برہان درجست صحیح است ۵- موید ۲ : ۲۷۰ =
 ہوان خواری ۶- قواس ۸ ب : ہفت اورنگ بنات النعش است ، اورنگ
 تخت است و او ہفت ستارہ است الخ

هزجر : شیر نر .

هور : آفتاب و ستاره که^۱ پس از هزار سال بر آید .

هامون : صحرا و زمین هموار .

هوام^۲ : بیابانیان یعنی دوکان .

هاون : دارو^۳ کوب طبیبان .

هنجار^۴ : راه کار .

همام^۵ : پیشرو و بزرگوار و صاحب همت .

همبر^۶ : قرین .

هیأت : شکل .

هفوت^۷ : لغزین .

هارون : نام برادر مهتر موسی و خلیفه بغداد و قاصد^۸ .

هبوط : فرو شدن .

هویدا : پیدا .

هودج : محفه که بر شتر رود .

همایون : خجسته .

هندوان : ساکنان هند و نام شهر .

۱- رك : بحر و موید ۳ : ۲۶۴ ۲- بحرالفضایل : دوگان موزی

و بیابانیان ۳- رك : موید ۲ : ۲۷۰ ۴- بحر : هنجار راه کار و

سامان ؛ ادات و موید ۲ : ۲۶۴ = هنجار راه کار السخ ۵- رك :

بحرالفضایل ۶- موید ۲ : ۲۶۴ همبر همکنار ۷- بحر : هفوة =

گیاه و لغزیدن ۸- رك : بحرالفضایل

- هنعه^۱ : ستاره و منزل قمر.
 هرآ^۲ : گلوبند اسب.
 هیفاد^۳ : عورتی^۴ باریک میان.
 هیولا : اصل هرچیزی.
 هیجان : برگشتگی.
 هفت خوان : نام راهی که اسفندیار درپای رویین^۵ دز رفته بود.
 هیسمه : هیزم خشک.
 هواء : دوستی.
 هاله : خرمن ماه یعنی دور قمر.
 هیربد^۶ : استاد مغان و آتش دان^۷.
 هیاء : تلف.
 هدر : ضایع.
 همال : نظیر.
 هامه^۸ : سرو پیشانی.
 هرآ : غالیه^۹ بوی.

- ۱- بحر : منزلی از منازل قمر ؛ رك : مویذ ۲ : ۲۷۴ ۲- بحر :
 لگام و ساخت اسب ۳- متن مطابق بحر الفضایل ؛ نسخه اصل : هیفاء
 ۴- بحر : زنی ۵- اصل : رویین دریا ؛ متن تصحیح قیاسی است
 ۶- مویذ ۲ : ۲۶۲ = هیربد خادم آتشکده وقاضی گبران ۷- کذاست
 دراصل ؛ بحر : خادم آتشکده مغان ۸- مویذ ۲ : ۲۷۳ : هامه تارك سر
 ۹- اصل : عالیه بوس عرب ؛ متن مطابق بحر

- هالمیدن^۱ : فرو گذاشتن^۲.
 هدل^۳ : گیاه تلخ عرف ککرونده.
 هیون^۴ : شتر^۵ واسب رونده.
 هون^۶ : زمین کشت باکلوخ.
 هر^۷ : گلوبند.
 هکری^۸ : کشتی (که) از باران آب خورد.
 هرمان^۹ : نام شهری.
 هزارهز^{۱۰} : معروف ، و آنچ درخاطر ترس آرد.
 هون : آخر^{۱۱} ماه تابستان.
 هسر^{۱۲} : یخ.

- ۱- گذاشتن در اصل و بحر ؛ اما در برهان هلمدن بدین معنی آمده
 ۲- نسخه اصل بر ؛ متن مطابق بحر و برهان ۳- بحر : داروئی است
 ۴- رك : مویده ۲ : ۲۷۳ ۵- اصل : شیر ؛ تصحیح از روی مویده
 ۶- رك : مویده ۲ : ۲۷۳ ۷- در همین کتاب هرا بمعنی گلوبند
 اسب آمده و در بحر الفضایل هره بمعنی گلوبند و هرا بمعنی لگام و ساخت
 اسب آمده ۸- رك : مویده ۲ : ۲۷۶ ، برهان ۲۳۵۶ ۹- بحر :
 هرمان غاری است بیرون شهر مصر . دو هرمان اند - هرمان بزرگ و هرمان
 خرد ؛ مویده ۲ : ۲۷۱ و برهان ۲۳۲۴ = هرمان نام قلعه در مصر
 ۱۰- مویده ۲ : ۲۶۵ = هزارهز جنبشی که از ترس خصم در لشکر افتد
 ۱۱- بحر الفضایل : زمان کشت باکلوخ ، آخر ماه ۱۲- رك : قواس
 ۱۲ و و بحر الفضایل

هرو : کرو و یقره^۱ را گویند.

هوسازده^۲ : بغایت تشنه.

هویه^۳ : کتف^۴.

هال^۵ : آرام و قرار.

هروقوم^۶ : تخم اسبغول.

هپاك^۷ : تارك سر.

هژدير^۸ : نيكو و فرخ وزيرك.

هزاك^۹ : ابله و نادان.

هائز^{۱۰} : حيران و فرومانده.

هده^{۱۱} : حق.

هزكا^{۱۲} : ابله.

هزوجه^{۱۳} : ابله و نادان.

- ۱- کذاست دراصل و این خطای کاتب است ؛ بحر : گربه ؛ برهان مردم شجاع و درعربی زدن است ۲- رك : قواس ۲۸ و ۳- رك :
- ايضاً ۳۱ و ۴- اصل : كيف ؛ متن مطابق قواس ۵- رك : لغت فرس ص ۳۱۷ و قواس ۳۸ ب ۶- نسخه اصل : هرقوم تصحيح ازروی بحرالفضایل و مويده ۲ : ۲۷۰ و برهان ۲۳۲۸ هرقوم بدین معنی آمده نه هرقوم ۷- رك : قواس ۲۹ و ۸- رك : ايضاً ۳۵ ب ۹- اصل : هداك ؛ تصحيح از روی قواس ۳۹ و فرس ص ۲۵۳ ۱۰- رك : مويده ۲ : ۲۶۵ ۱۱- اصل : هره ؛ تصحيح از روی قواس ۴۱ و ۱۲- کذاست دراصل ؛ بظاهر مؤلف دوچار اشتباه شده ؛ دراصل کلمه هزاك است اما درييت شاهد هزاک آمده. رك : فرس ص ۲۵۳ و قواس ۳۹ و ۱۳- رك : بحرالفضایل

هزو^۱ : لطف.

هرمز^۲ وهرمزد : مشتری.

۱- بحرالفضائل : هزو بازی ؛ برهان : هرو هزو مردم دلیر وشجاع

۲- زك : قواس ۷ ب

باب الیاء

یزدان : نام حضرت عزت جل جلاله.

یلواج^۱ : پیغامبر علیه السلام.

یباو^۲ : کوهه^۳.

یشرب : زمین مکه.

یزدجرد : نام مردی بزرگ و پادشاه.

ینبوع^۴ : چشمه.

یبوست : خشکی.

یباس : خشک.

یمین : سوگند و دست راست.

یل : مرد غازی.

۲- کذاست دراصل

۱- رك : بحر وموید ۲ : ۲۷۸

۴- رك : موید ۲ : ۲۸۲

۳- کوهه : زین اسب. رك : آداب ص ۲۱۶

یحموم^۱ : بانگک اسب^۲.

یفتنج^۳ : [ماربست^۴ زرد که در باغها باشد].

یال : موی گردن اسب.

یطاق^۵ : پاس داشتن ملوک^۶.

یویدولو^۷ : عجب یعنی هی هی.

یلده^۸ : رها شده ، بی خصم.

یندود^۹ : پیدا کردن.

ینفوز^{۱۰} : گرداگرد دامن .

یفج^{۱۱} : لعاب دهن.

۱- در حاشیه افزوده = والیحموم دود سیاه و شبی که سیاه باشد و اسم

فرس کان النعمان المنذر سمی به بشده سواده ؛ بحر : یحموم دود سیاه و گرم

و بانگک اسب ؛ تحموم نام اسب ؛ برای نام اسب رك: دیوان سراجی

۲- اصل : تا رك است ؛ تصحیح قیاسی ۳- کذاست در لغت فرس ۵۶ ،

زفان گویا ؛ نیز رك : موید ۲ : ۲۷۸ و قواس ۲۶ ب و معیار جمالی و مدار ص

۲۳۱ ، سروری ۱۲۴ و برهان و غیره ۴- در اصل افتاده ؛ از روی قواس

و بحر افزوده شده ۵- رك : بحر الفضایل ۶- در میان داشتن و ملوک

در اصل کلمه یا لیف اشتباهاً درج شده ۷- متن مطابق بحر ؛ اصل : یویدو

۸- اصل : شده بی خصم ؛ متن مطابق بحر الفضایل ۹- اصل : یندوز ،

اما رك : بحر = ینعدود الفختن و پیدا کردن ۱۰- غلط مؤلف است ؛

در اصل کلمه بتفوز است رك : مقدمه کتاب حاضر ۱۱- در اصل کلمه

یفج است ؛ اما رك : برهان ۳۴۳۸ ، و نیز رك مقدمه کتاب حاضر

- یرنداق^۱ : رودگانی^۲ و دوال.
 یغلق^۳ : پیکان تیر.
 یشک^۴ : چهار دندان تیز و بزرگ.
 یاور : یاری گر.
 یوق^۵ : نگاهداشت میراث^۶.
 یفی : باز^۷ گردد.
 یغفور^۸ : نام کنیزک.
 یونان : زمین حکیمان.
 یاوہ : پریشان گشتن و دشنام دادن.
 یارای : مجال و محل.
 یارہ^۹ : دستوانہ.

- ۱- اصل: یزنداق؛ تصحیح قیاسی
 از روی برهان ۲۴۳۱ و موید ۲ : ۲۸۲
 ۲- اصل: روزگاری؛ تصحیح
 ۳- رك : موید ۲ : ۲۸۲ ؛
 ۴- رك : قواس ۳۰ ب : فرس ص
 ۲۶۵ ، صحاح ص ۱۹۰ ، جهانگیری ۱ : ۴۹۸ ، رشیدی : ۱۵۲۴
 ۵- اصل (متن) یوق
 ۶- رك : بحر القضایل ؛ نسخه اصل قرأت
 ۷- اصل : بارگران ؛ متن مطابق بحر القضایل
 ۸- کذاست در بحر ؛
 موید ۲ : ۲۸۰ «یغفور» بمعنی بچه آهو و خر پیغمبر و فرهنگ نظام ۵ : ۵۵۳
 == یغفور بمعنی بچه آهو یا آهوی خاک رنگ و پارچه از شب و نام خر حضرت
 پیغمبر و بچه گاو کوهی آورده
 ۹- رك : بحر و موید ۲ : ۲۸۵ و برهان
 ۲۴۱۵ و آداب ص ۱۹۶

- یباب^۱ : پست شده.
 یساق^۲ : رسم چنگیز خان.
 یاغی^۴ : زمین بیگانه.
 یمن : مبارک.
 یمن : نام شهر و ولایت.
 یرمقان^۵ : قسمت آنچ از غارت آید.
 یلك^۶ : کلاه پادشاه.
 یرمق^۷ : درهم.
 یمح^۸ : ناچیز کردن.
 یلنك^۹ : آب شیرگرم.
 یغار^{۱۰} : دانه که در میان جو^{۱۱} نهند.

- ۱- بحر: یباب خراب و پست شده؛ مویده ۲ : ۲۷۷ یباب بمعنی خراب،
 فرهنگ نظام ۵ : ۵۴۵ بیات : زمین ویران ۲- بحر : یساق رسوم
 چنگیز خان ؛ مویده ۲ : ۲۸۲ = یساق شریعت مغلان ۳- اصل :
 جنگ جان ؛ متن تصحیح قیاسی است ۴- مویده ۲ : ۲۸۶ = یاغی
 زمین ؛ فرهنگ نظام ۵ : ۵۴۲ = یاغی نافرمان و ضد حکومت ۵- بحر:
 یرمقان = تحفه و هدیه و یادگار و قسمت از غارت ، ارمقان هم گویند
 ۶- رك : بحر الفضایل ؛ مویده ۲ : ۲۸۳ ۷- رك : بحر و مویده ۲ : ۲۸۲
 ۸- بحر : یمح ناچیز و ناچیز کردن ۹- نسخه اصل : یلك ؛ متن مطابق
 بحر الفضایل ۱۰- نسخه اصل ، یغار ؛ متن مطابق بحر الفضایل
 ۱۱- نسخه اصل : چون ؛ کذاست در بحر الفضایل

ملتمس از مطالعه کنندگان این لغات و متوقع از خوانندگان این مشکلات نکات آنکه چون نظر دور بین ایشان بدین تألیف نزدیک گمارند، این بیچاره واقع زده را به دعاء ایمان یاد آرند. «انه یجیب ولا یخیب».

در ختم این کتاب مؤلف گوید :

چو دستورافاضل شد مرتب	مرا واجب دعا باشد دل شب
خداوندا بحق نیک مردان	بچشم مردمان مقبول گردان
چنانش سر بلندی ده بعالم	که گردد با بنات نعش همدم
سرافرازی کند با ماه و پروین	برندش نسخه سوی مصر و غزنین
سوادش را بود بردیها ^۱ جا	بیاضش چون بیاض صبح پیدا
بکرد تا جمله خراسان ^۲	افاضل را فضایل گردد آسان
کسی کین عین نسخه باز جوید	دعاء حاجب ^۳ خیرات گوید
ز هجرت بود هفصد باسه و چل	مرتب گشته دستورافاضل

بیامرز از کرم گوینده اش را

بکن مغفور مر جوینده اش را

والحمد لله علی الاتمام

والصلوة علی رسوله علیه السلام

یادداشت

پس از پایان چاپ ، بنیاد فرهنگ ایران ، نسخه چاپ شده کتاب را برای آقای دکتر نذیر احمد به هندوستان فرستاد تا بار دیگر با اصل نسخه عکسی مقابله گردد .

اینک نکته‌هایی که در تجدید نظر ثانوی به نظر ایشان رسیده درج می‌شود و از خواننده خواهشمند است پیش از خواندن کتاب به این نکات توجه فرماید .

صفحه	سطر	نادرست	درست	صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۱	۱۹	۸۳۸	۷۳۸	۴۲	۴	چو از گنج	چون گنج
۱۴	۸	۸۲۷	۷۲۶	۴۲	۱۳	خواستانندارش	خواستانندارش
۱۹	۸	دوجایها	دوجا	۴۲ ح ۶	۶	خواستان	خواستان
۲۲	۹	ازدت	ازدب	۴۴ ح ۷	۷	جیوال	جیسوال
۲۳	۲۳	معرّب	مفرس	۴۷	۵	قصه	قصبه
۲۹	۱۷	کلمه سولك	کلمه سولك	۴۷	۹	خویشن	خویش
		است		۴۸	۶	خوان	خوان او
۳۵	۱۷	ذیل و گلها	ذیل گلها	۴۸	۹	انشاء	انشاد
۳۹ ح ۴		بهمین	بهین	۴۸ ح ۱	۱	موثوباً علی	مثنوباً علی
۳۹ ح ۷		هریاران	بریاران			مثنوب	مثنوب
۴۰	۳	امیرمان	ایرمان	۵۰ ح ۱	۱	دوام	دام
۴۰	۹	کام کست	کام و کست	۵۱	۱۴	بنرمی	بزمی
۴۰ ح ۴		۵۵۷	۸۵۷	۵۲	۱	لمستر	لمستقر
۴۰ ح ۴		دژبر	دژبژ	۵۲	۱	شمس	شمسی
۴۰ ح ۵		هوا	آهو	۵۲	۷	جدید علماء	علماء جدید
۴۱	۱۰	تیرزفان	ترزفان	۵۵	۸	در	درر

صفحه	سطر	نادرست	درست	صفحه	سطر	نادرست	درست
۵۶	۳	صنعت	ضیعت	۹۳	ح ۲	دستور	دستور که
۵۶	۱۴	اوبازار	او در بازار	۹۴	ح ۶	بمنی	بمعنی
۵۷	۷	زندگی	زندگانی	۹۶	۹	ررینه	زرینه
۵۹	ح ۲	اوئل	اوئل	۹۸	ح ۳	تریتة	تریة
۶۱	ح ۸	چنچ	چنچ	۹۸	ح ۴	تتناك	تتناك
۶۲	۴	[اضافه] اتابك :		۹۹	ح ۴	۱۴۱	۲۴۱
		پادشاه شیراز، ونگاهدارینده		۱۰۰	۹	تغنی	تغنی
		کودکان ازبازی و کاربرد		۱۰۰	ح ۶، ۵	تغنی	تغنی
۶۵	ح ۳	اخیبه	اخیبه	۱۰۲	ح ۴	تار و مار	تار و بار
۶۹	۵	انباغ	انباغ	۱۰۲	ح ۵	ییدا	بیدادگر
۷۰	ح ۶	در حاضر	در نسخه حاضر	۱۰۳	۸	دره	ذره
۷۱	ح ۷	رای معجمه	زای معجمه	۱۰۶	۷	نعلان	مغلان
۷۲	۶	القدہ	ایفده	۱۰۸	ح ۷	کاوانك	کاروانك
۷۲	ح ۷	القیره	ایفسره	۱۰۹	۶	چنرك وجینرو	چرك وجیزو
۷۳	ح ۲	ءب	ب	۱۱۲	۶	حار	حارث
۷۳	ح ۸	ص ۳۹	ص ۱۳۹	۱۱۲	ح ۲	بمبالغ	بمبانع
۷۵	ح ۹	آغاز	آغار	۱۱۳	ح ۲	۲۴۰	۳۴۰
۷۶	۵	هوره	لهسوره	۱۱۵	ح ۲	۲۷۸	۳۷۸
۷۷	ح ۳	۲۹	۹۷	۱۲۱	ح ۹	خرط	خراط
۷۷	ح ۳	می شود	می شود اما در	۱۲۳	ح ۲	کتابت	کتاب
		برهان ایل		۱۳۱	۴	دلوپاه	دیوپاه
		بمعنی گوسفند		۱۳۳	ح ۲	نحقی	بخنی
		کوهی آمده		۱۳۵	۵	ریام	رپام
۸۳	ح ۶، ۵	اشتات	اشتاب	۱۳۹	۴	خام	رخام
۸۴	ح ۴	به شن	به شین	۱۴۴	ح ۶	مدادسیاهی	مداد وسیاهی
۸۴	ح ۴	پیر	پیر لشکر	۱۴۴	ح ۸	زنگاله	زنگانه
۸۵	ح ۱۲	بریره	بدیره	۱۴۴	ح ۱۱	لذت نان گر	لذت نان نگرز
۹۱	ح ۲	پیو، ده	پیوده			زنیان است	زنیان است

صفحه	سطر	نادرست	درست	صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۴۴ ح ۱۱	مهره	مهمره	شهر آبادانی	۱۸۸	۱۳	شهر آبادانی	درست
۱۴۷ ح ۳	ینچال	پیخال	باتها	۱۸۸ ح ۱	۱	ماتها	درست
۱۴۷ ح ۳	ینچال	پیخال	خواه	۱۹۱ ح ۶	۶	خواه و آینه دان	درست
۱۴۷ ح ۱۰	زیرموت	زیر فوف	کلمه ظنین	۱۹۱ ح ۷	۷	ابن کلمه	درست
۱۴۸ ح ۴	غلبواز	غلبواز	قواره	۱۹۵ ح ۶	۶	قواره:	درست
۱۵۰ ح ۵	سرست	سرشت	کرم	۱۹۹ ح ۲	۲	کهرم	درست
۱۵۰ ح ۳	سنکک و	سنکک	نخیر	۲۰۱ ح ۱	۱	نخیز	درست
۱۵۲ ح ۲	شکره	شکره نام پادشاه	کشود	۲۰۱ ح ۴	۴	کشو	درست
	و غلام است		کلنج	۲۰۲ ح ۱۴	۱۴	کلنج	درست
۱۵۳ ح ۸	فریشه	فریشه	کودم	۲۰۳ ح ۴	۴	کووم	درست
۱۵۶ ح ۳	سرجان	سرحان	چشم	۲۰۴ ح ۱۱	۱۱	حم	درست
۱۵۶ ح ۱۲	۱۱۶:۲	۱۱۶۲	دوز	۲۰۵ ح ۳	۳	دوز (صح در)	درست
۱۵۷ ح ۷	شیحون	سیحون	وژع	۲۰۵ ح ۷	۷	وزغ	درست
۱۵۷ ح ۷	بسیاب	لیباب	کمیك	۲۰۵ ح ۹	۹	کبك	درست
۱۶۰ ح ۸	۱۶ و	۲۶ و	کریج خرمن	۲۰۶ ح ۵	۵	کریج نیز خرمن	درست
۱۶۲ ح ۹	سرکیش	سیدکیش	ب ۲۴	۲۰۷ ح ۳	۳	ب ۲۳	درست
۱۶۲ ح ۴	خرد بزرگ	خرد و بزرگ	موید ۲:	۲۰۷ ح ۷	۷	موید ۲: ۹۴۰	درست
۱۶۲ ح ۴	نبود سترگ	نبودن سترگ	کجیر	۲۰۸ ح ۷	۷	کجیر	درست
۱۶۷ ح ۸	پاره	پاره	قوا	۲۰۸ ح ۱۰	۱۰	قواس	درست
۱۶۹ ح ۳	شکوخنده	شکو خیده	سرگردان	۲۰۹ ح ۲	۲	سرگران	درست
۱۶۹ ح ۸	شفه	شفه	کبج	۲۱۰ ح ۱	۱	کنج	درست
۱۷۱ ح ۲	کنند	گنبد	حناره کبران	۲۱۰ ح ۱۱	۱۱	جنازه کبران	درست
۱۷۳ ح ۲	۲۱:۲	۲۱۰:۲	کلنج سید	۲۱۰ ح ۱۲	۱۲	کلنج: سید گرما به -	درست
۱۷۶ ح ۵	صحا	صما	گرما به طار			بان	درست
۱۷۷ ح ۳	صحبحان	صحیحان	کریز	۲۱۰ ح ۱	۱	کریز بمعنی گنج است	درست
۱۸۳ ح ۸	طمطرای	طمطراق					درست
۱۸۳ ح ۹	شب	سنب	بمعنی گنج است	۲۱۰ ح ۲	۲		درست
۱۸۸ ح ۷	عنری	عزی	کژوند	۲۱۰ ح ۴	۴	کژروند	درست

صفحه	سطر	نادرست	درست	صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۱۱	۴	کونجار	کونجاز	۲۳۸	ح ۱	نوسیح	نوسیح
۲۱۱	ح ۴	۲۹ و ۱۴۹		۲۳۹	۹	وبجنک	وبیحک
۲۱۴	۲	کتاب	کتاب	۲۴۰	ح ۵	بارگناه	باروگناه
۲۱۶	ح ۴	ناکس بدبخت ناکس و بدبخت		۲۴۴	۱۰	قزه رشت	قزه زشت
۲۱۸	۹	کردن	گردن	۲۴۴	ح ۶	اما قواس	امارک: قواس
۲۱۹	۵	تابس	تابش	۲۴۶	۷	اورک	اورنگ
۲۲۱	ح ۱	۴۰ ب ۱۶ و		۲۴۷	۴	دوکان	ددگان
۲۲۸	۷	مسحن	مسمن	۲۵۰	۱	یقره	نقره
۲۲۹	ح ۸	۲۰۳: ۱	۲۰۳: ۱	۲۵۰	ح ۵، ۴	هروقوم	هروتوم
۲۳۲	۱۴	مارنپروز	نارنپروز	۲۵۰	ح ۵	هروقوم	هروتوم
۲۳۲	ح ۵	سحج وصفره سمج وحفره		۲۵۰	ح ۹	اشتياه	اشتياه
۲۳۴	ح ۸	نشستگاه	نشستگاه	۲۵۳	ح ۳	دیوان سراجی	دیوان سراجی
۲۳۵	۲	نوبد	نوند	ص ۱۴			
۲۳۵	ح ۲	آنجا	آنجا	۲۵۳	ح ۱۰	نیعدود	یندود
۲۳۵	ح ۸	۲۷۰	۳۷۰	۲۵۳	ح ۱۲	۳۴۳۸	۲۴۳۸
				۲۵۵	ح ۲	بیات	یبات